Adab. Kabul
Vol.22, No.4, Jadi-Hut 1353
(December 1974-February 1975)

ادب

سال بیست ودوم
۱۳۵۳

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین و نویسندگان این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
۱	خسرو بلخی	مرحوم استاد هاشم شایق
۵	جلوه هایی از مختصات سبک هندی شعر دری...	پوهاند رحیم الهام
۱۴	سخنان غریب	کمال خجندی
۱۵	هندوستان وهندو در غزلهای امیر خسرو بلخی	دکتور رهین
۲۶	مثنوی شیرین وخسرو امیر خسرو بلخی	ښاغلی حسین نایل
۳۹	غرائز یاانگیزه های طبیعی	پوهاند میرامان الدین
۴۸	اجر عمل	حافظ شیرین سخن
۴۹	سلامت روح ودرمان روانی	پوهنوال محمد امین
۵۴	معرفت ذات یکتا	سنائی غزنوی
۵۵	ادبیات افغانستان درقرن نوزدهم و بیستم	پوهنمل شاه علی اکبر
۷۰	مکتب دل	ملک الشعراء بهار
۷۰	دل معرفت اندوز	مرحوم ملک الشعراء استاد بیتاب
۷۱	دهلی و شعر وادبیات دری در قرن چهاردهم میلادی	دکتور شعیب اعظمی
۸۰	شاعر	ښاغلی نیلاب رحیمی
۸۲	تاثیر داستانهای سامی بر ادبیات دری	دکتور سید مخدوم رهین
۱۰۶	نقش دوستی	ښاغلی محمد حیدر نیسان
۱۰۷	فلسفه تمدن از نظر آلبرت وایت هید	پوهاند رحیم الهام
۱۱۴	کوشش پرواز	ښاغلی محمد ابراهیم صفا
۱۱۵	برمزار رابعه	ښاغلی ناصر طهوری
۱۱۶	سیاست شیر شاه در برابر راجپوتها	پوهندوی حمیدالله امین
۱۲۴	گزارشهای سه ماهه	اداره

قسمت لاتین

1 Amir Khusraw — Dr. A. G. Ravân Farhâdi

19 Les Quatrains populaires de la région de Kaboul — Dr. A. G. Ravân Farhâdi

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

نشریهٔ سه‌ماهه پو هنځی ادبیات وعلوم بشری پو هنتون کابل

سال بیست ودوم — شمارهٔ چهارم — حوت ۱۳۵۳

خسرو بلخی

مرحوم هاشم شایق استاد پو هنځی ادبیات وعلوم بشری طی چند ساعت درسی که از روز شنبه ۱۸ میزان ۱۳۳۱ آغاز وبروز های شنبه ۲۵ میزان وسه شنبه ۵ عقرب وشنبه ۹ عقرب همانسال ادامه یافت ، در بارهٔ امیر خسرو بیاناتی ایراد کرده بودند که اینک بپاس تحقیقات دقیق آن استاد گرانمایه آن را از نوتهای درسی تاریخ ادبیات زبان دری همان وقت عیناً اقتباس ونشر می نمایم

مدیر مسؤل

امیر خسرو بلخی بن امیر سیف الدین محمود از هزارهٔ لاچین بلخ برخاست وبامها جرین عصر تاتار درهند نشست . پدرش چون از حملهٔ تاتار بهند رفته درپتیالی که از مضافات دهلی است اقامت اختیار کرد . همین سیف الدین طرف احترام امراء وبزرگان دهلی شد . عمادالملک که از امرای حکومت دهلی بود ، دختر خود را به امیر سیف الدین داد ، اینک امیر خسرو درپتیالی بسال ۵۱ ۶ هـ بدنیا آمد . پدرش در خدمت دولت مقام امارت یافت . همینکه وفات کرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیرخسرو باوجود جوانی بقسمتی از وظایف پدر مؤظف وجا گزین پدرشد. وباندک زمان بواسطه استعداد ذاتی وتربیهٔ فامیلی خودصاحب شمشیروقلم گردید. چه ازآغازجوانی به تحصیل علم وادب ومشق سیاست واداره اشتغال نموده کمال قابل قدری بهم رسانید. علاوه برزبان مادری، درعربی، هندی، خاصة در زبان دری تمیز روز افزون حاصل کرد .

اساساً از دورهٔ سلطانان غزنه وغوریان، زبان علم وادب دری در انجاجای یافته بود، بخصوص در بارسلاطین وملوک دهلی که ریشهٔ شان درخراسان آنروز وافغانستان امروز بود . ادبیات دری (زبان کوهستانی) رابهند آورده بودند . چنانچه پیش از عوفی، منهاج السراج وامثال ایشان در انجا جای یافته بودند .

امیر خسرو شعر رابا موسیقی ، ادب را باعرفان یک جا پیش برد وبه ارشادشیخ نظام الدین اولیا رحمه الله جذبه وسوزش وی دوبالا شده بود . خسرو با وجود اینکه بطریقه صوفیه راه میرفت اما علاقه اش از دربار سلاطین عصر نمی گسست وسلاطین دهلی نیزارادت واخلاص خودرا روز بروز به خسرو محکم می ساختند . ازین رو در آثار خسرو اسم سلطانان دهلی جای داشت . سبک سخن خسرو با مذاق عرفای شعراء مثل سنایی وعطار ،مولانا، سعدی وحافظ همچاشنی بود. سلاست وشور درسخن خسرو آشکار است ، درمثنوی وقصیده ،نظامی ،خاقانی وانوری رااستقبال میکرد . دربعض قسمتها برسخن ایشان سوز خسرو چربی داشت . بیشتر از همه میخواست همپایه نظامی باشد .برین وجه ۷۴ سال زندگانی کرد ودر سال ۷۲۵ ه وفات نمود. درپهلوی مدفن شیخ خود با احترام زیاد مدفون گردید. فضلای عصر، تاریخ وفات وی را (طوطی شکرمقال) و(عدیم المثل) یافتند وسال های دراز در مدفن مبارکش اهل ذوق عرس میگیرند.

خسروبلخی دواوین خود را به پنج قسمت ترتیب داده: اول را «تحفة الصغر»، دوم را «وسط الحیوة» سوم را «ثمرة الکلام»، چهارم را «بقیهٔ نقیه» وپنجم را «نهایة الکلام» نام نهاده است. وهفت سلطان دهلی :(سلطان غیاث الدین بلبن ، پسرش نصرت الدین ، سلطان معزالدین کیقباد ، سلطان جلال الدین فیروزشاه، علاو الدین محمد شاه ، غیاث الدین تغلق شاه ،قطب الدین مبارکشاه) راستوده است. وقتیکه خسرو کتاب «نه سپهر» خود را بنام سلطان قطب الدین پسر علاو الدین نوشت ، هموزن یک فیل زر صله گرفت.

اینک ابیاتی چند ازآن کتابرا که امیر خسرو از زبان سلطان قطب الدین گفته وضمناً خدمات خود را نزد بعضی ازسلاطین دهلی یاد کرده است عجالة بسبب نبودن نه سپهر در دست ، از «خزانهٔ عامره» نقل میکنیم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنا ریخ همچون من اسکندری　　کند هر که آرایش دفتری
زگنج گرانمایه بی شمار　　دهم وار پیشش نه آن پیل بار
مرا خود درین ره پدر شد دلیل　　که میداد از همترازوی فیل
شناسد کسی کش خرد رهنمون　　که از پیل بار است وزنش فزون
چو میراث شد پیل زر دادنم　　نه زیباست زین سهلتر دادنم
شد اکنون که اقبال همدم مرا　　نوازنده شد قطب عالم مرا
چنین بخششی کز توجم یافتم　　در ایام پیشینه کم یافتم
کنون لابد از سحر سنجی چو من　　باندازهٔ بخشش آید سخن
جرا ئد کزین پیش پرداختم　　چواین نامهٔ خاص کم ساختم

در همهٔ دواوین ومثنویات از ستایش شیخ بزرگوار خود نظام الدین اولیاء خود داری نکرده، شیخ نیز شیفتهٔ سخن خسرو بوده، بسی اوقات به سوز سینه وی عرض نیاز کرده است .

خسرو در مقابل خمسهٔ نظامی که سلیس ورنگین ومتین است خمسه یی ساخت .

اول: مطلع الانوار

دوم: شیرین وخسرو

سوم - مجنون ولیلی

چهارم: آیینهٔ سکندری

پنجم : هشت بهشت

مجموع تعداد ابیات این مثنوی هژده هزار بیت بوده، درظرف سه سال به اتمام رسانیده است. همهٔ اینها را بنام علاو الدین محمد شاه خلجی اتحاف کرده است . علاوه برین دواثر منظوم دیگر نیز دارد که بقرار ذیل یاد میشود :

قران السعدین ونه سپهر .

مفتاح الفتوح خسرو بلخی نیز منظومه ئیست که متعلق به تاریخ خضر خان پسر علاؤالدین میباشد، اما خزائن الفتوح مثل اعجاز خسروی منثور است. اول در تاریخ ودوم در صنایع ادبی وانشاء .

خسرو تنها در شاعری توانا نبوده بلکه درصنایع ادبی وانشاء و درموسیقی نیز قدرت بسزا یی دارد .

خلاصه امیر خسرو بلخی ازفضلای بسیار باقدرت وثروت عصر خود بشمار میرود. چنانچه بعضی از تذکره نویسان مجموعهٔ اشعار خسرو را به چهار صد هزار و بعضی به دوصد هزار ابلاغ کرده اند. دولتشاه گوید که : بایسنغر میرزا پسر شارخ اشعار خسرو بلخی را خواست که جمع کند، یکصدو بیست هزار بیت بدست آورد ، چون دید که بعد از این نیز هزارها بیت از اشعار خسرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست بدست میگردد و نسخه مدون ، یستغر ازان خالی است، لذا از جمع اشعار وی صرف نظر کرد. اینك چند نمونه از اشعار خسرو مثل فرد ، رباعی ، قطعه ، غزل ، و قصیده وغیره شاهد صادق است میخوانیم .

کسی نماند که اورا به تیغ ناز کشی مگر که زنده کنی خلق را و باز کشی

پند کسم بدل ننشیند که دل ز عشق بر شد چنانکه جای نماندست پند را

بگرد دیدهٔ خودخار بستی از مژه کردم که نی خیال تو بیرون رود، نه خواب درآید

رباعی :

هوشم نه موافقان و خویشان بردند آن کج کلهان مو بریشان بردند
گویند چراتو دل به ایشان دادی بالله که من ندادم ، ایشان بردند

ازشعلهٔ عشق هرکه افروخته نیست باو سرسوزنی دلم دوخته نیست
گرسوخته دل نه یی ز مادور ، که ما آتش بدلی زنیم ، کان موخته نیست

چند بیت از قصیدهٔ که در جواب لف ونشر ، جبلی گفته است :

مطلع قصیدهٔ جبلی که درمدح سنجر گفته است :

که دارد چون تو معشوقی ، نگار چابك ودلبر
بنفشه سوی ولاله روی ونرگس چشم ونسرین بر

خسرو گوید :

کجا خیزد چو تو سروی جوان نازك ودلبر شکر گفتار وشیرین کار وگلرخسار ومه پیکر
ببرد اندیشهٔ هجرو فراق و آرزوی تو زچشمم خواب وجسمم تاب، رویم آب وجانم خور
زشوق وعشق وسوزوداغ توباشد بدینگونه دمم دود وغمم سود ودلم عود و تنم مجمر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاندرحیم الهام

از مقالات مجلس بزرگداشت امیر خسرو بلخی

جلوه‌هایی از مختصات سبک هندی شعر دری در غزلیات امیر خسرو بلخی

درجملهٔ مباحث گوناگون ادب شناسی، سنجیدن سخن شاعران و بازگفتن وجوه خوب و بد آن حتی نقد ساده توصیفی آثار منظوم که غالباً سطحی تر و سهلتر از نقد زیبائی شناسی است، پر از دشواریهاست. آنانیکه شعر خوان هستند دریافته خواهند بود که مطالعه شعر اگر به خاطر التذاذ محض وارضای حس زیبا پسندی باشد خواننده پارچه ها یی با آرامش ذهن وبصورت غیر جدی میخواند وازان محظوظ میشود. اما گر خواننده دیوانی رابه قصد تحلیل وتجزیه بخواند و به نقد عملی آن بپردازد دشواریهای کار سرگردانش میسازد. زیرا هم حالات روانی خواننده دراین دوگونه فعالیت ذهنی متباین، تفاوت می یابد وهم اثر مورد مطالعه به نظرش دگرگون مینماید. ازسوی دیگر محک ومعیار سنجش شعر تاکنون جنبه های جهان شمول ندارد وناقد به ناچار معاییر سخن سنجی خودرا از بین ضوابطی برمیگزیند که پایه های ساختمان ونظام آید یولوژیکی او را بر مبنای منافع صنفی اوتشکیل میدهد.

به هر حال بحث ما درین است که آیا امیر خسرو درغزلسرایی بنیانگزار سبک معروف به هندی در شعر دری هست؟

نخست به آرای محققان در این باب مراجعه می کنیم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

درواقع نظریات ناقدان سلف دراین باره گوناگون است .

گروهی پنداشته اند که بنیانگزارسبک هندی در شعردری امیرخسرو است . دایرة المعارف آریانا، جزء سیزدهم، درشرح حال خسرو چنین نویسد: «ابیاتی ازشعرای سبز زبان دری در دست است که مخصوصات ومیزات سبک هندی بصورت واضح در آنها مشهود میباشد. مخصوصاً در اشعار و قصاید امیرخسروبلخی مشهور بهد هلوی و خواجه حافظ شیرازی اصل واساس سبک هندی پیداست .»

گروهی دیگر منشا این سبک را هرات دانند و بانیا عبدالرحمن جامی هروی و با بافغانی را از بانیان آن شمارند .

مرحوم بهار در سبکشناسی گوید: «علاقه شاعر به یافتن مضمون نوو تدارك قافیه و توجه به صنعت وهنر نمایی موجب پیدا شدن سبک پیچیده هندی گردیده واین شیوه از هرات توسط جامی وفغانی به دهلی ودکن واصفهان سرایت نمود . » (۱)

هاشم رضی درمقدمهٔ دیوان جامی نظربهارا تایید کندودرباره شاعران دوره تیموریان هرات چنین گوید: «اصولا شعرای این زمان راهی بسوی سبک هندی درادبیات پارسی گشودند». (۲)

ملا عبدالنبی فخرالزمانی درتذکره میخانه دربیان احوال رکن الدین مسعود کاشانی ملقب به حکیم رکنا نویسد: «آن معدن فطرت ،دیوان عندلیب، گلزار معانی بابا فغانی را غزل به غزل از ابتدا تا انتها جواب گفته است .» (۳)

منموعن گفتهٔ مولف میخانه را در مقدمه دیوان فغانی نقل ودر آن به جای حکیم رکنا سهوا صائب تبریزی رایاد می کند ومیافزاید . «این یك امرمسلم است که فغانی درفن شاعری صاحب طرزی خاص ونامش به تازه گویی مشهور است وعلت مقبولیت اشعار وی روش نواوست. اندازه شهرت عام او راازین امربخوبی حدس میتوان زد که پس از وی شاعران متعدد طرز او را کاملا تقلید کردند تاآنکه رواج عام یافت .شاعرانی که از فغانی تقلید کرده اند عبارتند از: شهیدی، لسانی ،حکیم رکنابی ،مولینامحتشم کاشی ،عرفی، مولیناوحشی یزدی ،عراقی ،میلی، حکیم شفایی ولی ،فیضی ، میرزا صایب ،نظیری وآقای شهوررازی .میرزا صایب این طرز را اندکی تغییر

۱ـ محمدتقی بهار ،سبکشناسی ، ج ۳، ص ۲۲۸ .

۲ـ هاشم رضی، دیوان کامل جامی ،مقدمه ،چاپخانه پیروز ، ۱۳۴۱ ص ٦۱ .

۳ـ ملا عبدالنبی فخرالزمانی، تذکره میخانه ،تحشیه وتعلیق احمد گلچین معانی، ۱۳۴۱ ص ۱٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد وباروش نوی که ایجاد کرد به نیکویی قبول عام یافت وسپس اغلب شاعران از وی تقلید کردند .» (۱)

منموهن همچنان در باره نظیری از مخزن الغرایب چنین نقل قول میکند : « وی طرز بابا فغانی را اختیار نموده آنرا بحد کمال رسانید » (۲)

بدینگونه ناقدان ادبی در باب بانیان سبک هندی درشعر دری اتفاق نظر ندارند. گروهی امیرخسرو ،حتی حافظ ،دستهٔ بی جامی وطایفه یی بابا فغانی راموجد این سبک پندارند .

امیر خسرو خودش چنانکه شبلی نیز درشعر العجم با استفاده ازدیباچه غرة الکمال اشاره کرده است،اشعار خود رابه بهترین وجهی نقد میکند .خسرو از برای سنجش وارزشیابی شعر و مراتب شاعری معیارهایی وضع میکند که در تاریخ نظریات در باب نقد ادبی در ردیف آرای ناقدانی چون خواجه نصیر طوسی وشمس قیس رازی و عروضی سمرقندی دارای اهمیت خاص است .خسرو چنانکه همه دانیم شاعران را ازلحاظ درجات به سه دسته تقسیم میکند : استاد تمام استاد نیم تمام وانتحال کننده اشعار دیگران یا سارق .

استاد تمام ،به نظر خسرو ،شاعریست که موجد طرز نو باشد ، مانند حکیم سنایی غزنوی انوری، ظهیر فاریابی ونظامی .

استاد نیم تمام گوینده ییست که طرزی نونیا فریده باشدولی پیروی ازطرز استاد کامل را به کمال رسانیده باشد .

سارق شاعریست که موضوعات ومضامین دیگران را انتحال کند. امیرخسرو ازبرای استادی درشعر چهار شرط را لازم شمارد :

۱ ـ ایجاد طرز جدید،

۲ ـ توافق کلام شاعر به روش شاعران ،

۳ ـ دوری شاعر از شیوه واعظان وصوفیان ،

۴ ـ خالی بودن کلام شاعر از سهو ولغزش .

سپس اشعار خودرا باهمین معایبر می سنجد ونتیجه میگیرد که خود استاد تمام نیست، زیرا مخترع سبک تازه یی نیست ودر کلامش لغزش و اشتباه وجود دارد .اماانتحال نمیکند و اسلوبش ازقاعده صوفیان وواعظان بدور است .وچون خویشتن رافاقد دوشرط ازشروط استادی میداند، خود

۱ـ منموهن ،دیوان فغانی ،چاپ لاهور، مقدمه .

۲ ایضاً .

(c) ketabton.com: The Digital Library

را شاگرد میخواند وسیگوید :

چون پیروطرز هرسوادم پس شاگردم نه اوستادم

امیرخسروبلخی خود اعتراف میکند که درغزل پیروشیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، درمثنوی پیرو حکیم نظامی ودراشعار حکمتی واخلاقی پیرو سنایی وخاقانی است .

باتوجه به آنچه خسرو خود درباب کلام خودگفته وخویشتن راموجد سبك خاص ندانسته است آیامیتوان اورا از بانیان سبك هندی درشعر دری دانست؟

من کوشیده‌ام بدون توجه به‌آرای ناقدان سلف وبدون داشتن فرضیه و تصور قبلی درباب سبك امیر خسرو وبامطالعه واستقصا درغزلهای اوازبرای این پرسش پاسخی جستجو کنم .

ازسبکهای گونه‌گون شعردری هیچکدام درهیچ یك ازمراحل به یکباره گی وناگهان پدیدنیامده است. نمونه های شعری هرسبك شایع دراشعار دورهٔ پیشتریافته میشود. ایجادسبکهای متمایز شعردری به نظرمن، برقاعده انتخاب وتقلید بعضی ازمختصات لفظی ومعنوی سبك پیشین ، تکامل آن، تطابق آن به‌مذاق خواننده گان ومعاییر رایج درنظریات انتقادی هردوره و کسب تاثیر ازموثرات محیط طبیعی وعوامل اجتماعی وتجربه های شخصی شاعراستوار است. ازشاعران زبان دری کمتر گوینده‌یی را میتوان یافت که باشاعران معروف سلف یاهمزمان خویش به‌مسابقه برنخاسته باشد. واین سنت دیرینه که استقبال وتتبع وجواب گفتن نامیده شده‌است تا روزگارما دربین شاعران سنت گرای تداول دارد. ولی هرشاعر متتبع ازنوآوریهای خود نیز به‌تفاخر یادمیکند. سبك هندی درشعر دری نیز فی الواقع به همین گونه به‌وجودآمده‌است. جلوه‌های چشمگیر مختصات این سبك راکه من حیث مجموع عبارت از ایراد مفاهیم ومعانی دقیق ، استعارات و کنایات وتشبیهات بکروبدیع وخیال انگیز و غالباً غیر حسی ، مبالغه، اغراق آمیز دروصف طبیعت واشیاواشخاص وبیان دقایق وظرایف حالات وتاثیرات وهیجانات باطنی خود گوینده توسط الفاظوترکیبات لفظی غیرمعمول وناآشناوگاهی باگزینش اشکال لفظی وعبارات معمول ازمحاورات روزمره عوام است، درغزلیات امیرخسرو بکثرت میتوان دید.

باید دانست که پدیدارشدن چنین دگرگونی دراشعارخسرو در تحت شرایط وعوامل اجتماعی ومحیط طبیعی آن زمان طبیعی است . بزرگترین عامل تجلی این مختصات درشعرخسروتلاقی وبرخورد دوفرهنگ غنی وکهنسال افغانی وهندی آن زمان است. شاعر مابرداشتهای خود را از محیط ومردم، ازبرای مردم محیط خود، وبرابر با مذاق شان درکلام خود منعکس ساخته است. وهمین مطابقه شعر خسرو وبه‌مذاق خواننده گان اوست که گفتارش راموثر ومقبول وخودش رادرسراسر دوره زنده گی گرامی وارجمند ساخته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

میدانیم که خسرو درغزلسرایی خود را پیروسعدی میداند. وزیر الحسن عابدی درجنگی به عنوان «سعدی وخسرو» غزلهای همطرحی سعدی وخسرو را بالمقایسه یکجا نشر کرده است. درین جنگ تعداد غزلهای خسرو که به استقبال غزلهای سعدی سروده است جمعاً به ۹۴ پارچه میرسد. اگر این غزلها رابادقت مقایسه کنیم می بینیم به همان پایه که ازلحاظ قوافی ورد ایف واوزان همگون اند ازلحاظ مفاهیم وموضوعات وصورخیال واستعارات وتشبیهات ودربسا مواردازنظر استعمال اشکال لفظی نا همگون میباشند.

خسرو غزلهای بسیاری دارد که درساده گی وروانی و کمال زیبایی وبیان تاثرات عمیق و هیجانات انگیزنده وریزه کاریهای اعجاب انگیز هنری ولهجه صمیمانه وصادقانه وتحریک عواطف وتاثرات خواننده همپایه غزلهای سعدی است، ولی در نظام عمومی غزلهای خسرودر جنبه های لفظی ومعنوی خصوصیتهایی دیده میشود که نخستین تجلیات مختصات سبک هندی دانسته تواند شد. برشمردن، فهرست نمودن ومثال آوردن ازدیوان خسرو درباب اشکال وترکیبات لفظی غزلهای وی که غالبا باصنعت های لفظی ومعنوی نیز توام است، نگاشتن فرهنگی قطوررا ایجاب میکند. خسرو ازین لحاظ درغنی ساختن زبان دری به حیث پایه گذار سبکی نوین سهم عظیم دارد. درغزلهایش ازگونه ترکیبات ذیل بکثرت یافته میشود:

سیاهی داغ حبش:

بر و سیاهی داغ حبش مکن بر رو　　مرا این غلام درم نا خریده خود را

چاه شوق:

به چاه شوق فرو مانده ام خدا وندا　　فرو گذاشت مکن آفریدهٔ خود را

رشته صبح:

یکی درابر بهاری نگر زرشته صبح　　چگونه میگسلد دانه های لؤلؤرا

جان بلا آشام:

من عاشقم ای پند گو نبود گوارایم که تو　　از عافیت شربت دهی جان بلا آشام را

جام گلبو:

بیا که تا به چمن در رویم و بنشینیم　　ببوی گل به کف آریم جام گلبو را

چشم جگر خوار:

چون خسرو از دو دیده خورد خون سزد اگر　　سازد نمک دوچشم جگر خوار خویش را

جان جگر خواره:

(c) ketabton.com: The Digital Library

بشکافت غم این جان جگر خواره ما را یارب چه و بال آمده سیارهٔ ما را

درد کش قدیم :

چون بدوخم شراب در غرقه بماند چون منی هم زشراب غسل ده درد کش قدیم را

حسن بلا انگیز ، کلك صورت، عقل رنگ آمیز :

برقع برافگن ای پری حسن بلا انگیز را تا کلك صورت بشکند این عقل رنگ آمیز را

پند رسمی :

خسرو چونیست زانها کز تو برد بکشتن زین پند های رسمی دادن چه سود مارا

کرشمه چکیدن :

تو میروی و زهرسو کرشمه میچکد از تو که داد این روش وشکل سروسبز قبارا

گلبرگ بنا گوش :

الا ای باد شبگیری به گلبرگ بنا گوشش مجنبان زلف زنجیرش که من دیوانه خواهم شد

بیهوش خیال پری آمدن:

چو بیهوش خیالم دید شب میگفت همسایه که امشب باز آن دیوانهٔ ما را پری آمد

خواب بندی :

فسون خواب بندی منست این تا سحر گویی حدیث او که شبها از زبان من برون آید

جعد انداز ،سردافگن:

کدامین کس رهٔ من زد که در ره شد عنان گیرش که آن سرمست جعد انداز سردافگن نماید

صدف لب :

سخنی چو گوهر تر صدف لب تو دارد سخن صدف رها کن گهری نمائی ما را

در غزلیات خسرو کلمه ها، عبارات ، جمله هایی نیز بکار رفته اند که درگفتگو های عادی و روزمره بکار میرفته واکنون نیز بکار میروند، از آنجمله به این نمونه ها توجه فرمایید:

جنس (به معنای اصیل ونجیب وبی غل وغش):

خوش آن کسی که دراین دور میدهد دستش حریف جنس وسی صاف و گوشه تنها

تلخ کردن خواب چاشنی:

ازچاشنی درد جدایی چه آگهند یك شب کسان که تلخ نکردند خواب را

حاضر جواب:

تا گفتمش بکش زمژه تیغ رانده بود مابنده ایم غمزه حاضر جواب را

(c) ketabton.com: The Digital Library

سینه پاره کردن:

غم که مرا در دل است کس نکند باورم　　پیش که پاره کنم، وای، من این سینه را

ـ احمد پارینه :

توبه زمی کرده بود دل که تو ساقی شدی　　باز همان حال شد احمد پارینه را

رشوت:

بوسه اگر همیدهی بر لب خود حواله کن　　رشوت تست جان من از پی این حواله را

چشم بد دور:

چشم بد دور از چنان رویی　　که از وچشم دور نتوان کرد

دماغ کردن:

بوی خسرو همیکشد به دماغ　　بیش از این هم دماغ نتوان کرد

گریختن صبر، جهانگرد:

صبرم از دست غم گریخت کنون　　آن جها نگرد را کجا یابند

برادر خوانده :

گرفته در بر اندام تو سیم است　　برادر خواندهٔ زلف نسیم است

عبارات وجمله های این چند بیت چقدر ساده وزیبا است:

بوسه یی گفته ای تو تف چیست؟　　یا بده یا بگو نخواهم داد

روزه داریم رخ بپوش ارنه　　روز بر ما دراز خواهی کرد

بزن سنگ ای ملامت گو زهر سو　　که ما را چشمهای عقل پیش است

گرچه بر بود عقل و دین مرا　　بد مگو بید نازنین مرا

نگارا بلبل اینک میکند بانگ　　روان کن در چمن سرو روان را

چو میخندد لب شکر فشانت　　زحیرت باز میمانند دهانها

بی رخت اشک همی با رم وگل میکارم　　غیر از این کار کنون کار دگر نیست مرا

عاشق ومستم ورسوایی خویشم هوس است　　هرچه خواهم که کنم هیچ مگویید مرا

خسرو تا توانسته است در غزلیات خود با الفاظ بازی کرده است ولی تکلفی دران دیده نمیشود واز روانی گفتارش نمیکاهد . کلمه های متضاد ومتناسب و همجنس و همریشه در مصرعها و بیتها فراوان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بکثرت صنعت آفرینی میکند. صنعت تضاد، تجنیس، تناسب، حسن تعلیل، مدعا مثل و ایما های گونه گون بکثرت دارد. در این ظرافتهای هنری ساده گی وبی پیرایه گی دیده میشود وهمین هنر به نظر من یکی از کمالات شاعری خسرواست. توجه فرمایید:

گر سرم در سر سودات رود نیست عجب — سر سودای تو دارم غم سر نیست مرا
یك زمان از پای ننشینم به جستجوی تو — یا کنم سر را فدایت یا به‌دست آرم ترا
به نظر ندیده ام من اثر دهان تنگت — اگرت بود دهانی اثری نمای ما را
دارم آن سر که سرم در سر کار تو شود — با من داشده هر چند سری نیست ترا
صورت این کن که چین ابرویت — صورت حسن را چو چین آمد
بخت باید نه زیرکی که به جهد — ماتم خویش سور نتوان کرد
غم تو آشکار خواهم کرد — چه کنم در نهان نمیگنجد
من در سر قلم زدم آتش زد و دآه — اودوده، سر قلم از من نگاه داشت
شب تا به صبح دیدهٔ من بود وپای او — چشمم نخفت هیچ ولی پای او بخفت
هر کرا در سر زلف صنمی دسترس است — برودگر به‌سرماه، همان رشته بس است
نافهٔ آهوی چینی کاو بزلفت دم زند — نیست آهوبی مراورازانکه دراصلش خطاست
زاهداز بد نامیم دیگر مترسان زانکه من — گر برآرم نام نیکو پیش بدنامان بد است
تا چرابا شمع رویش آتش قب یا رشد — دل چودودزلف اوبرخودبسی پیچیده‌است

لاف دانایی مزن خسرو مگر دیوانه ای
دردبستانی که پیرعقل طفل مکتب است

خواری و آزار بر من گربه تیغ آید زتو — خارم اند ردیده گر با گل بیازارم ترا

در دیوان خسرو مضامین بکرو معانی بدیع فراوان است. به این چندنمونه توجه فرمائید.

از رشک چشم خویش نبینم رخ تو من — تو هم مبین در آینه رخسار خویش را
به خانهٔ تو همه روز با مداد بود — که آفتاب ندارد شدن بلند آنجا
سرم برید و بدستم نهاد و راه نمود — که خیزورو سر خود گیرو بخش جان مرا
نهاد برلب من لب نماند جای سخن — که مهر کرد به‌انگشتری دهان مرا
ساقیا نوش چنان کن که صدا باز دهد — بر سر شارع می گنبد سیمین حباب
پردهٔ عاشقان درد پرده کند چوروی را — هرطرفی دلی فتد شانه کند چوموی را
دل زمن دزدید سرتاپای اوجستم نبود — زیرزلفش بود ودرآنجا گمان من نرفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

صوفی ماشد خراب دوش بیك بانگ چنگ　　پیش بر یشم کشید خرقهٔ پشمینه را

درغزلهای خسرو ارسال المثل یکی دو تاست ازان جمله این یکی:

دلم زدیده برون شد بماند درمژگان　　گریز کرد زباران به ناودان آویخت

ولی مدعا مثل درانها به حدیست که فهرست کردن آن دشوارمینماید. اینك چندنمونه بدون قصد انتخاب وتقدیم میشود:

چوایلی بیندآن مجنون شراب ازخون خودنوشد
به از سنگ ستمگاران نباشد نقل مجنون را

خسرو اگر غمت خورد ناله بس است خدمتش
واجب چاوشان دهند ازپی های وهوی را

روی به ما کن و مکن دیدهٔ ما وخاك در
سجده رواست هرطرف قبلهٔ چارسوی را

خسرو است وسوز دل و زذوق عالم بیخبر
مرغ آتشخواره کی لذت شناسد دانه را

چشم از تو دور دانهٔ دل گرزتوبسوخت
از سوختن گریز نباشد سپند را

حاجتم نبود که فرمایی به ترك ننگ ونام
زانکه رسوایی نیاموزد کسی دیوانه را

رخ بنما برمرادگرنه به خون منی
آب به سیری مده تشنه دیرینه را

دیوانه بتان نکند رو به کعبه زانك
تعظیم کعبه کفر بود بت پرست را

خسرو زسوز گریه نیارد نگاه داشت　　آری سفال گرم به جوش آرد آب را
عشق از دل ما کم نتوان کرد که ذاتیست　　چون مایهٔ آتش که زخاکا نتوان شست
خانه مکن ای دوست دراین جا که پرنم　　کس برگذر سیل نکرد ست عمارت
خسرو به گزاف چند لافی　　بانگ دهل از تهی میانیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

بااندک نمونه هایی که ازغزلهای خسرو آوردیم به این نتیجه میتوان رسید که وی براستی از بانیان سبك هندی در شعر دری است. زیرا از مختصات سبك هندی مثالها ونمونه های فراوان در غزلهایش وجود دارد. ولی از این لحاظ اشعاروی همگون ویك دست نیست. اکثریت غزلها یش ازلحاظ روانی وبی پیرایه گی و پخته گی نمونه هایی در حد کمال غزل به سبك عراقی است. ولی گاه به گاه در نو آوری تفنن میکند واز حد اعتدال چندان برون نمیرود. به این جهت اسلوب بیانش بسبك عراقی مرز فاصلی تشکیل نمیکند، بلکه دران متداخل وگویا حلقهٔ وصلیست که در زنجیر در از تسلسل تکاملی غزل دری ظریفتر و دگرگونه تر مینماید. در گلزار غزل دری غنچه هایی از سبك هندی رابه آهستگی واحتیاط میپروراند.

سخنان غریب

گر جانب محب نظری از حبیب هست — غم نیست اگر هزار، هزارش رقیب هست

باکس مگو که چاره کند درد عشق را — ای خواجه، گر طبیب نباشد حبیب هست

سر در مکش زنالهٔ ما ای درخت سبز — هرجا که هست شاخ گلی عندلیب هست

گوشی که شد بحلقهٔ زلف بتان گران — نشنیده ام که قابل پند ادیب هست

در خورد گوش یار بدست من غریب — گر نیست گوهری، سخنان غریب هست

از جام عشق هم رسدت قطره یی کمال — کز جرعه خاك راهمه وقتی نصیب هست

« کمال خجندی »

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور سید مخدوم رهین

هندوستان و هندو در غزل های امیر خسرو بلخی

فرهنگ سرزمین ما از آغاز قرن پنجم هجری همعنان با فاتحان مسلمان که از دیار ما راهی کشور پهناور هند شدند پا بدان سرزمین گذاشت و در دوران فرمانروائی خانواده هائی چون غزنویان، غوریان لودیان؛ سوریان و جز ایشان که فرزندان و زادگان سرزمین ما بودند مراحل رشد و تکامل را پیمود و از آمیزش فرهنگ ما و فرهنگ هندیان یعنی دو فرهنگ عمیق و استوار و کهن مفاخر و مآثر ارجمند بی نظیری ایجاد شد. بزرگان دین و دانش، مردان شریعت و طریقت و هنرمندان بسیاری در طول هشت قرن یعنی از قرن پنجم هجری «یازدهم میلادی» تا اواخر قرن ۱۳ هجری «نزدهم میلادی» از خراسان به هند رفتند و زمینهٔ فراخی برای عرضه نبوغ خویش یافتند هند و هند. یا ن این پیامبران دانش و ادب را بیگانه نپنداشتند و آنان را به آغوش باز پذیرفتند. دو ملت کهنسال و فرهیخته از نزدیکی هم فیض ها بردند و در طریق تحقیق به اوج کرامت انسانی و فضایل مردمی راه جستند. در این میان هر بزرگ مردی که از خراسان به هند می رفت و در آن دیار در میان دوستان هندو و مسلمان خود می زیست و به خلاقیت علمی و هنری و ادبی می پرداخت بیش و کم تأثیراتی هم از زندگی بومیان و روش ها و رسوم هندوان و سرزمین افسانه یی هند در آثارش به ظهور می رسید.

از دیوان قدیم ترین شاعر بزرگ زبان دری در هند مسعود سعد سلمان تا دیوان امیر خسرو بلخی که او را سعدی هندوستان لقب داده اند و آثار شاعران بعدی زبان دری در هند که شمارهٔ آنان سخت بسیار است هر یک به پیمانه های مختلفی خصوصیات زندگی هندوان و دیار هند را منعکس نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ین‌مقاله انعکاس خصوصیات دیارهند و زندگی‌هندوان رادر دیوان غزلیات امیر خسرو بلخی بر رسی می کنیم واین بر رسی مطالبی را پیرامون تأثیر دیانت‌وعرف‌وعادات‌هندوان و نحوهٔ استعمال کلمهٔ هند و و اماکن وکلمات هندی و جز اینها را در بر خواهد داشت .

تجلی دیانت ومسایل مذهبی‌هندوان و برهمنان ایشان بیشتر ازسایر رسوم وسنت‌های آنان در دیوان امیرخسرو بچشم می‌خورد .او بیشتر از بت با ملازمت باهند و و برهمن یاد می کند و ما می‌دانیم که‌بت‌های هندوان عبارتند از اشکال خدایان ایشان (برهما،شیوا، و یشنو) و تجسمات آنها بصور گو ناگون .

ببردحسن بتان دینم‌ای‌مسلمانان چوهندوان‌پس‌ازاین‌بت پرست خواهم بود

(۳۰۰)

احترام‌وخشوع وخضوع هندوان رادر برابر اشکال مذهبی در این دو بیت نیز می‌توان یافت:

چشم‌خسرو نتوان بست که‌درخواب‌ببین منع هندونتوان کرد که‌صورت‌بپرست - ۸۴

برهمن را بت اندرخانه‌باشدمن‌بترزو یم که‌بت‌پوشیده‌درجان‌من بد کیش میباشد - ۲۳۸

بر همنان پیشوا یان‌مذهبی وعلمای‌روحانی وآموزگاران کتب‌دینی هندوان ودرسلسلهٔ مراتب طبقاتی جامعهٔ هندو طبقهٔ‌ممتاز و برگزیده یی بودند . اینان‌درجامعهٔ هند و قشر بالا ترین بودند ورسوم وسنت های آنان متمایز از دیگران بودو همواره در حفظ این تفوق اصنافی کوشا بودند .

ادارهٔ معابد و پرستشگاه ها وارشاد مردم و رهبری مذهبی واجتماع بدست این‌گروه بود و به صوابدید اینان سلاطین ورایان هند پرستشگاه ها ومعابد با شکوه‌بنا می کردند .

امیر خسروی‌فرماید:

چون جان‌دهم ازخاک‌من ای‌سیرولایت بتخانه‌براری که‌دلم برهمنی شد - ۱۶۱

ای برهمن بارده رد کردهٔ اسلام‌را یاچومن گمراه رادر پیش‌بت‌هم بار نیست - ۶۴

درادب ماسابقهٔ انتساب بت به هندوستان و به برهمنان وانتساب برهمنان به هندوستان به قرن چارم‌وپنجم هجری می‌رسد . رودکی گوید :

دل خسته و بستهٔ مسلسل موئی است خون گشتهٔ و کشتهٔ بت هندوئی است (۱)

عنصری راست :

کند حسام توزاسقف‌تهی بلا دالروم چنانکه کشور هنداز برهمن وجیپال (دیوان۱۲۶)

فردوسی گوید :

(۱) احوال وآثار رودکی — سعید نفیسی — ۵۱۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیامد بر پادشا چنگ زن خراسان بسان بت بر همن (شا هنا مهٔ مسکو (۷) ۳۵۲)
وز خوب غلا ما ن همه خرا سا ن چون بتکدهٔ هندوچینستان است (ناصر خسرو — ۷۲)

مسعودی در مروج الذهب گو ید : هندوان برهمنان را بزرگ می دارندو بالاترین ونجیب ترین طبقه از از هندوان ایشان اند . گوشت نمی خورند ومردان وزنان شا ن نخ زردی بگردن خودمی آویزند تاازسا یر هندوان متمایز باشند . (۱)

مسعود سعد قدیمتر ین شاعر بزرگ زبان دری در هند نیز گفته است :

بر همنی که بز نار بودنازش او ز بیم تیغ تو می بگسلدز تن زنار (دیوان ۱۹۴)

و اشاره به زنار برهمنان در ین بیت امیر خسرو نیز رفته است :

از چو تو هندوی کافر کیش گل چهره است رنگ گل به هند وستان بود چون برهمن زناردار

دیگر از عادات هندوان که در ین دیوان بچشم می خورد رسم خودسوزی وستی است. این سنت هندوان کم و بیش درسایر آثار ما نیز منعکس شده است. یکی از قدیمتر ین ما خذ اسلامی که اشاره به رسم خود سوزی در میان هندوان دارد کتاب عجا یب هندا ثر ناخدا بزرگ شهر یار است که یکجا داستان امیری را که بخاطر طوطی خو یش خود را به آتش افگند وندیمان و یاران او نیز به تبعیت ازاو خودرا سوزانید ند وداستان دومرد که درگود الی آ تش افروختند و بدرون آتش رفتند وجان دادندو روایتی دیگر در همین کتاب که میگو ید ـ در بلاد هند علیا رسم سوزانیدن پیر مردان و پیر زنان باقی است . (۲)

امیر خسرو می فرماید :

هندوان را زنده سوزند این چنین مرده مسوز بندهٔ خودرا که ترک است آخر او هندوی تست
پیش تو بگو کای بت سوزندچو هندو یم بر آینه ریز آنکه خا کستر هندویت (دیوان ۶۱-۶۹)

ورسم سوز ا نیدن اجساد مردگان در میان هندوان که رسمی کهن درمیان آن قو م است .

امیر خسرو بلخی گو ید :

هندوی شب مرد وخورشید آتشی از برای سوزآن هندو نمود ـ ۲۴۵

چون کافرانم کشت غم چون هند وانم سوخت هجر
یارب چه بود ي کامدی زان نامسلمان نامه یی — ۵۲۰

واما رسم ستی آن بود که زن راپس ازمرگ شوهرش باجنازهٔ شوهر می سوزانیدندو این کا ر را

(۱) مروج الذهب ـ ۱ -۷۱

(۲) عجا یب هند ص ۹۲ - ۹۳ و ۱۲۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

کفارهٔ گناهان ورمز وفاداری و پایداری زن درعشق نسبت به مرد می‌دانستند :

دعوی عشق کرده ای‌خسر و بیا یدت، چون هندوان‌درآتش غم زنده سوختن - ۴۷۹

مردن ازدوستی ای دوست زهند و آموز زنده درآتش سوزان شدن آسان نبود - ۲۲۷

عاشقان‌در روش خو یش‌مسلمان نشوند که‌نه درسوختن خو یش چوهند و باشند - ۲۴۲

می‌دانیم که این رسم‌وحشتناك درسال ۱۸۲۹ درهندوستان ملغی وممنوع قرار داده شد.

شهرت واهمیت بتخانهٔ بزرگ‌سومنات در دیوان امیر خسرو نیز منعکس شده است . این‌سومنات از بتخانه های بزرگ هند بو دو باسایر بتخانه ها ی‌گجرات درقرن یازدهم سیلادی (قرن‌پنجم هجری) در غزوات و فتوحات سلطان بزرگ خراسان محمودغزنوی‌ازمیان رفت وذکر آن‌در آثار گو ناگون اسلامی اعم از عر بی ودری ازدواو ین شعر تا کتب‌تار یخ راه یافته واز عجا یب و غرایب و ز یبائی وشکوه آن‌سخن رفته است . درآثارالبلاد آمده است که‌بت سومنات‌را بااعمال مقناطیسی طوری ساخته بودند که‌در فضای پرستشگا ه بطورمعلق ایستاده بود - بد و ن اینکه از پایین‌یا پهلو به چیزی تماس داشته باشد و یا از بالابچیزی‌آو یخته باشد و هر کس که آنرا در هوامعلق می‌دید بحیرت می‌افتاد (۱) .

درعجایب المخلوقات آمده است که‌چون سلطان غزنه سومنات رافتح کرد و خواست بت بزرگ آنرا بشکند „ هندوان آن‌را به‌خروار زر می خر یدند ، نفر وخت وسلطان تبری برداشت بدست خو یش بر کند که‌برآسیا یی زر ین‌نشا نده بودند وآنرابه‌غز نین آورد وگفت : پدرمن بت نتراشید که‌من‌بت‌فروشم وآن سنگ را درعتبهٔ مدرسه افگند به‌غزنین ، تاقدم برآن‌می‌نهند و این منات را به سؤ نسبت کنند. „ (۲) *

خرابه های معبد سومنا ت هنوز هم درگجرات پابرجاست (۳) و بت سومنا ت پس ازشکست وپرستشگاه آن پس از و یرانگی در زبان اهل ادب همچنان مشهور ومتداول‌ماند.

---

(۱) آثا ر البلاد قزو ینی ص ۹۵-(۲) عجایب‌المخلوقات تصحیح دکتور ستوده

(۳) یادداشت های‌قز و ینی - ۵ - ۱۶۸

* این‌روایت وروایات‌نظیر آن دلالت برآن دارد که سلطان محمود غزنوی بخلاف‌آنچه بعضی مستشرقین غر بی می‌گو یند ، بادلی آگنده ازشور حق پرستی ودر راه معنو یتی که‌ازجان و دل بدان‌اعتقاد داشت دست به‌شمشیرمی‌برد و بسوی سر زمین‌های‌غیر اسلامی ره می‌نور دید و هد ف وما مول والای او برتر ازآن بود که‌به‌حطام این جهانی بیند یشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیر خسرو بلخی گوید :

بت پرستان گر ز تو آگه شوند یاد نارند از بتان سومنات -۹۱۵

ماچو هندوي سومنات بعشق بت پرستیم و دل برهمن ماست -۱۲۰

انواع گوناگون جادو گری وسحرو افسون چنانکه می دانیم سابقه کهن ووسیعی درهند دارد وحتی اصطلاح «منتر» که‌میان ما نیز متداول است از کلمه منترم Mantram سانسکریت است که‌معنی آن‌ورد و کلمه سحر انگیزیا افسون‌است . هندوان‌حتی خدایانی چون‌برهما، ویشنو وشیوا ونیز سیارات هفتگانه را مطیع وفرمانبردار جاد و گران می دانسته اند .عده زیادي ازبرهمنان بدانستن سحر وجادوگری شهرت داشته اند . کهن ترین کتاب درباب جاد وگری نزد هندوان ودای چهارم‌است که‌به آن« اتروادا»می گویند .برهمنان این کتاب رامخفی نگه می دارند وآن رادر دسترس نامحرمان قرارنمی دهند (۱).

انتساب جادو وافسون وچشم بندی به هندوان در ادب ما پیشینهٔ کهن دارد و در آثار گوناگون ما کرد ارهاوشگفتی افعال این‌گروه به چشم می خورد .

ناصر خسرو گوید :

ره هندوان سوی‌نیرنگ وافسون ره روسیان زی‌حساب است و الحان (دیوان - ۳۱۹)

در کتاب عجایب هند وصف جادوگرانی آمده که‌نهنگ‌های دریا را به افسون می کشند ووصف کاهنانی که‌درصحرا دایره‌یی رسم می کنند و پرندگان‌از هوا بدرون‌آن دایره‌می‌افتند(۲).

ابن بطوطه نیز درباره جادوگران وساحران هندی به‌تفصیل سخن می راند تا آنجا که این جهانگرد دانشمند از هول اعمال عجیب‌وغریب آنان تب می کند وبه‌بالین‌بیماری می‌افتد (۳).

امیر خسرو بلخی گوید :

شکل دل بردن که‌تو داری نباشد دلبری را

خواب بندی‌های چشمت کم بود جادوگری را-۹

آه پنهانی خود خوردن که‌خسرو راست زان بست

بوالعجب‌ترزین فرو بردن که‌یارد خنجری را ؟-۹

مرا چو موی سرت‌ساخت چشم‌جادویت

که‌موی سر ز پی جادوئی بکار آید - ۲۹۲

---

(۱)سر زمین هند -علی‌اصغر حکمت ۳۰۹-۳۱۲

(۲)عجایب هند ۸۲-۸۳

(۳)سفر نامه ابن بطوطه ۵۶۵-۵۶۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشارت دیگر به رسم رنگ کردن جبین نزد هندوان است که آیینی قدیمی است- بدینگونه که مواد ی معطری همچون صندل وزعفران رابا خاکستر جسد سوخته مردگان و سرگین گا و مقدس یکجا نموده از آن رنگی می ساخته اند- وازاین رنگ برای گذاشتن نقوشی بر اعضای بدن استفاده می کردند .

بعضی ازبرهمنان خط عمودی مستقیمی ازبالای پیشانی تا روی بینی رسم می کنند. برخی دیگر سایر اعضا مانندگردن وسینه وشکم وبازوها رابامعجون مذکور نقش ونگار می کنند .(۱)

وما این معنی را در شعر عنصری که خطاب به سلطان خراسان محمود غزنوی گفته می بینیم :

نکاردبه هندوستان زعفران کس ازان کس کشان زعفران بودزیور

ازیرا که شان باشد از هیبت تو همه ساله بی زعفران رخ مزعفر

امیر خسرو گوید :

ازناصیهٔ ما نشود خاک درش دور چون صندل بت برهمنان را زجبین ها- ۲۲

نکته دیگر در باب احترام واجلال هندوان وبرهمنان ایشان نسبت به خورشید است - هندوان هنگام طلوع وغروب این جرم فروزان فلکی به نیایش دربرابرآن می پردازند- امیرخسرو بلخی میفرماید

برهمنان که پرستند آفتاب فلک را مگر که هندوی ما راندیده اند زمانی- ۴۱۶

دربیت زیراشاره بگوش سوراخ کردن هندوان است- این سوراخ کردن گوش نزد هندوان چه مرد و چه زن برای بکاربردن گوشواره های قیمتی معمول بوده است :

گوش هندو پاره باشد ورمنم هندوی تو پاره کن گوش ومکن پاره دل هندوی خویش- ۳۵

ازطرفی یکی ازمعانی کلمه هندو در زبان دری (دربان وغلام) است. دراین صورت امکان دارد که کلمه هندوی دوم درمصراع اول بهمین معنی بکارگرفته شده باشد که آن نیز با سوراخ گوش وحلقه بی مناسبت نیست .درابیات خمسه امیرخسرو نیز هندوبدفعات بمعنی خدمتگار بکار رفته است .ودرین بیت که ابر رابه پیل وبرف رابزرین کجک تشبیه نموده رسم هندی به چشم میخورد:

گوئی که ابراندرفلک پیل است آن بی هیچ شک وان پیل رازرین کجک برسرنگونسارآمده- ۵۰۶

کجک بفتح اول وثانی آهنی باشد سرکج ودسته دارکه فیلبانان بدان فیل رابه هرطرف که خواهند برند وآن به منزله عنان است .(برهان قاطع).

استفاده ازچتر نزد سلاطین بیشتر کشورها درمراسم خاص معمول بوده ولی امرای هندی بیش ازهمه چتراستعمال می نمودند .ابن بطوطه گوید: امیردر هندوستان با چتری که بر روی سرش

(۱) سرزمین هند - ۲۹۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

می افرازند شناخته میشود. چتر همان است که در مصر قبه وطیر نامیده می‌شود وفقط در روز های عید برسر سلطان می‌افرازند اما در هندوستان وچین در سفر وحضر همواره بر فراز سر سلطان است (۱).

امیر خسرو بلخی گوید:

ای آنکه تمام همچو ماهی　　با زلف تو چتر پادشاهی - ۵۴۰

چتر عنبر وش کن از گیسو که سلطان منی　　ترک لشکر کش کن از مژگان که خاقان منی - ۵۴۹

به گرما از سواد چشم من کن　　سیه چتر خودای سلطان دلها - ۲۱۳

و اشاره به طوطی ونسبتی که با هندوستان دارد:

مرغ دل اشیانه به زلف تو می کند　　چون طوطیی که میل به هندوستان کند - ۲۸۰

وانجا که خط عارض را به هندوی پشت خم تشبیه می کند:

آن خط غبار بر عذارت　　چون هندوی پشت خم نشسته - ۵۰۳

یاد آور مرتاضان وریاضت کشان وجوگیان صاحبدل هندوست که باانقطاع از آلایش زندگی مادی وپرداختن به ریاضت های سخت واعمال شاق بدنی وجسمانی راه به روح مطلق می برند ومراتب کمال روحانی را در می یابند.

بخش دیگر را مواردی تشکیل می دهد که هندو بعنوان مشبه به قرار گرفته: هندوی خال را هم به صورت اضافهٔ تشبیهی می توان استنباط کرد وهم بصورت اضافه ملکی. اگر بصورت اضافهٔ تشبیهی در نظر بگیریم خال به هند وتشبیه شده ووجه شبه روشن است واما اگر بصورت اضافهٔ ملکی مدنظر باشد اشارهٔ به خال پیشانی هندوان است که به هندی (تیلک) و(تیکا) و به اصطلاح مذهبی به ان (Pottu) گفته اند وان خالی گرد است برنگ سرخ یاسیاه یازرد که

---

(۱) سفر نامه ۴۵۳-۴۶۴ - درشاهنامه فردوسی درموارد متعددی چتر هندی بکار رفته و نشان می دهد که وجود چتر درهند یا کثرت استعمال آن دران جا شهرت داشته است:

یکی چتر هندی بسر بر بپای　　بسی مردم از دنبر ومرغ ومای (شاهنامه چاپ مسکو ۴ - ۲۳۸)

یکی چتر هندی برآمد زدور　　زهرسو گرفته سواران تور - ۵ - ۲۶

بیا راسته چتر هندی به زر　　بدو بافته چند گونه گهر - ۸ - ۲۰۷

ابا ژنده پیلان وزنگ درای　　یکی چتر هندی بسر بر بپای - ۷ - ۴۴۲

همه ویژه باگوهر وسیم وزر　　یکی چتر هندی زطاوس نر - ۷ - ۴۴۲

چنانکه در آثار امیر خسرو مطالعه می کنیم چترسیاه وچتر سپید هر کدام از خود معانی تشریفاتی داشت وباآئین دور باش یکجا بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درست درمیان دو ابرو می گذارند (۱).

امیرخسرو بلخی گوید :

یا رب که چه ظلم است آن یا رب که چه داغ است این
بر جان مسلمانان از هندوی خال تو — ۴۸۷

هندوی خال مبارک بر خت مقبل شد
گشت پرویز که ملک تو لالائی هست — ۸۲

دیگر تشبیه چشم است به هندو که وجه شبه در ان نیز آشکار است:

خسروادب چه جوئی ازچشم مست شوخش — هندو چو مست باشد از وی ادب نیاید — ۲۶۱
تشنهٔ خون مسلمان است چشم کافرت — گر مسلمانی تو کافر گفت آن هندومکن — ۴۷۱
از شبروان کویت هر گوشه یی و آهی — وز هندوان چشمت هرغمزه در کمینی — ۵۵۷

گاهی هم مشبه به شب است ووجه شبه دران آشکار:

هندوی شب مردوخورشید آتشی — از برای سوز آن هند ونمود — ۲۴۵
ازشب حامل چه زایدجز پریشانی به عمر — هندوی شب حامل وزلف پریشان زاده شد — ۲۱۴

دیگر تشبیه زلف است به هندو که وجه شبه دران نیز واضح است :

زلف او را سربسر عالم به موئی بسته شد — هندوئی رابین کزین سان ترکتازی میکند — ۲۰۹
عاشقان جان نثار او کردند — — — — زلف هندو بش یک بیک بر چید — ۳۰۷
ور زلف تو صد جور کند بر دل عاشق — ای ترک بدان هندوی کافرچه کند کس — ۴۱۱

وانجا که خرمن گیسورا به هندوستان وبه سپاهی بر امده از هندوستان تشبیه میکند.

ز بهر دیدن هندوستان زلف توهر شب — بیابین که زسیلاب چشمم آب در اید — ۲۸۳
چو زلف کافر هندو نژادت — ز هندوستان سپاهی بر نیاید — ۱۷۹

گاهی هم از کلمهٔ هند ومعنی مجازی را در نظر دارد:

رخت و جود من همه غارت فتنه گشت تا — هندوی طرهٔ توام رهزن خورد وخواب شد — ۱۹۵
هندوی سنبل توچه دزد دلاور است — کوشب بر وشنائی مهتاب می رود — ۲۷۲
زان غمزه عزم کین مکن تاراج عقل ودین مکن — تاراج دین تلقین مکن آن هندوی بی باکرا — ۲۲

گاهی هم کلمهٔ هندو درادب مابمعنی مجازی غلام، پاسبان ونگهبان بکار رفته، خاقانی گوید:

---

(۱) سرزمین هند — ۲۹۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

این است همان درگه کور ا زشهان بودی دیلم ملک با بل هندوشه تر کستا ن (۱)

امیر خسرو بلخی گوید:

کس متصو ر نمی شو د که چو خسر و هندوی آن چشم ترکتا ز نبا شد - ۲۵۵

برزم اندردلیروپهلوان وترک وهندویش چه پایان وچه پیران وچه دستان وچه زال زر - ۵۸۹

گاهی هم کلمات هندی بکار می برد مانند کلمه کته- چاق ود ر شت هیکل وگنده:

چون سوی شد از فکرت میانت تن خسرو تا همچو ر قیبت خنک و کته نبا شد - ۱۶۰

ویا کلمهٔ کتاره د رین بیت :

سرآن دوچشم گردم که چوهندوا ن چا لا ک همه رازنو ک مژگان زده برجگر کتاره - ۵۱۱

کتاره نوعی شمشیر کوتاه است که هندو ان در جنگ ها بکار می برده اند (۲).

پیشینهٔ استعمال این لمه دراثار زبان دری تاقر ن پنجم هجری می رسد - ناصر خسرو گو ید :

درین خانه چها رستت مخالف کشیده هریکی برتو کتاره (دیوان-۳۹۴)

امیر معزی از انتساب آن به هندوان نیز یاد میکند:

از بیم بدست هندو ود یلم بی بیم شو د کتاره وزوبین (دیوان - ۵۹۱)

وکلمهٔ بلارک درین بیت امیر خسرو بلخی :

غمزه مزن کان خیال تابه جگر هانشست تیغ بلا رک دسید وا ی که بر سینه ها - ۱۵

این بلارک نوعی شمشیر فولادین جوهر دارو بران هندی بوده است وبقول صاحب آداب الحرب بهتر وگوهر دار تر وبرنده تر از همه انواع تیغهای هندی باشد ودر هیچ ولایت این تیغ نبا شد مگر درسرزمین هندوستان (۳)- معلوم است که تیغ هندی حتی در قدیم ترین اثارزبان دری شهرت داشته ودر اثار منظوم تا اوایل قرن ششم زبان دری بیش از یکصد وبیست بار ا ز تیغ وشمشیر وخنجر هندی یاد شده که خود قرینه یی است دال برنزدیکی ودوستی میان دوملت افغانستان وهند که از روز گاری کهن باهم روابط گونا گون واز جملهٔ رابطهٔ بازرگانی داشته اند وانواع تیغ هاوخنجر های ساخت هنددربازار های شهرها ی مهم ماعرضه میشد. شهرت تیغ هندی به ادب عربی نیز سرایت کرده است- فرزد ق گو ید:

کذ ا کے سیو ف ا لهند تنبو ظبا تها و یقطعن احیا نا منا ط ا لقلا ئد (۴).

---

(۱) دیوان خاقانی - تصحیح سید ضیاءالدین سجا د ی - ۳۵۹

(۲) آداب الحرب - ۲۶۰ (۳) همان کتاب - ۲۶۱

(۴) لطائف المعارف - ۱۶۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشاره به خوبرویان هندی مورد علاقهٔ شاعر واما کن آن دیار بخش دیگری از تاثیرات هندو مردم آنجا را برو می نما یاند :

مه غلام اوست ارد رپیش یوسف سجده کرد او بدهلی زاد اگر یوسف به کنعان زاده شد — ۲۱۴

واشاره به محبوب هندوی شاعر :

هندوی مرا کشتن تر کانه ببینید زوسینه من چون بت وبتخا نه ببینید — ۱۵۴

وانجا که با مطلع :

ای دهلی وای بتان ساده یک بسته و رسته کج نهاده

خوبرویان دهلوی وهندو بچگان زیبا را وصف می کند (۱) .

واظهار ملالتی دران هنگام که ازشهر دهلی بیرون می رود درین بیت:

ازان خسرو زدهلی رفت بیرون که ملک هندوئی سلطان نخواهد — ۱۷۴

باتوجه بزندگینامهٔ امیرخسرو شاید این بیت مربوط بزمانی است که غیا ث الد ین بلبن د رگذ شت ودرباریان برخلاف وصیت وی نواسه اش کیقباد پسر بغراخان رابرتخت نشانیدند. کیقبا د شا عررا بدربارطابیدلیکن چون زمام امور دردست نظام الدین بود واو میانهٔ خوبی باشاعرنداشت امیرخسرواز پذیرفتن آن امتناع نمود وباخان جهان که یکی ازامرای دولت بود به «اوده» رفت وشاید هم بیت مذکور مربوط بزمان خروج او ازدهلی ورفتن به پتیالی متعاقب مرگ سلطان غیاث الدین است (۲) .

اشارت دیگری به خصیصهٔ مردم ملتان است :

صنع یزدان شد چنان ازدیده حسنش مبین حسن درزنگ وحبش چون عقل درملتان وغور — ۳۳۰

این گونه اشتهارمردم شهری به صفت خاص ازقدیم درادب مامعمول است. ازجمله ترکیب گاوطوس درادب دری که درقدیم مثلی سا یر بوده است وازآن ساده لوحی وکم عقلی اهل طوس را اراده می کردند .آورده اند که وقتی هارون الرشید به شهر طوس رسیدمردم طو س گفتند مکه رابشهر ما فرست تازیارت او کنیم ـ ابن هیاد شاعر درهجو خواجه نظام الملک طوسی به همین مثل اشاره نموده

---

(۱) خون خورد نشان به اشکاری است گرچه پنهان خورند باده
فرمان نکنند از انکه هستند از غا یت نا زنا مرا ده
جائی که به ده کنند گلگشت در کوچه دمد گل پیاده
خو رشید پرست شد دل ما زین هندوکان شوخ ساده
کردند مراخراب وسر مست هندو بچگان پاکزاده

(۲) شعرا لعجم ـ علامه شبلی نعمانی ـ ترجمهٔ فخرداعی گیلانی ـ ۲ـ۸۳ـ۸۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوید : الدهر کالد ولاب لیس یدور الا بالبقر ـ وخواجه بزرگ نظام الملک خود در زیر رقعهٔ یکی از کارمندان دولت که دست به اختلاس جامه های پشمینه سرکاری زده بود نوشت :

از سر بنه این نخوت کاوسی را بگذار به جبر ئیل طاؤسی را

اکنون همه صوفیان فردوسی را باز آرود گرگاو مخوان طوسی را (۱)

ابوالفضل بیهقی دربیان جنگ طوسیان بانیشاپوریان گوید :«...وشهر بی مانع ومنازع تا گاوان طوس خویشتن رابرکار کنند وبار کنند وباز گردند . » (۲)

نکتهٔ دیگر تاثیر اقلیم هند بردیوان شاعراست ـ ذکر مکرر باران دردیوان اویادآو رباران های موسمی هند است ـ بنام برسات که از اواخر ماه جوزا آغاز میشود ودرین فصل بارانهای تند که با برق وتندر همراه است باریدن می گیرد ومقدار آن دربعضی نواحی به بیش ازهشتاد اینچ می رسد :

گریهٔ خسرو چو نگه کرد گفت : خانه روم باز که باران رسید

درچنین محیطی است که امیر خسرو درزیر باران بادلدارش بوداع می ایستد وشاعر ودلدار او وابر آسمان هریک جدا جدابه گریه می پردازند (۳).

آخرین نکته درباب نزاع های مذهبی و کشاکش هائی درین امر در جامعه هندآن زمان است:

غازیی ازپی دین بر همنی رامی کشت گفت کزبهر سری ترک صنم نتوان گفت ـ ۸۲

غازی پیر کند ریش بخون سرخ ومنم مفسد پیر و خضابم می چون گلنار است ـ ۸۲

به گواهی مثنوی نه سپهر امیرخسرو بلخی، وی به ستایش زیبایی طبیعی وبزرگی فرهنگ هند پرداخته است ـ در مثنوی قران السعدین مزایای زندگانی هند وهنر های آنرا می ستاید ـ واین همه در نشرات ومقالات علمی جداگانه موردبحث آمده است . درین مقاله بیشتربه غزلیات امیر خسرو بلخی ازین جهت توجه کردیم .

---

(۱) لغتنامه دهخدا ـ۳ـ حرف (گاف)

(۲) تاریخ بیهقی، تصحیح دکتور فیاض ۵۵۱

(۳) ابر می بارد ومن می شوم از یار جدا چون کنم دل به چنین روز زدلدار جدا

ابر و باران ومن و یار ستاده بوداع من جدا گریه کنان ابر جدا، یار جدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسین نایل

مثنوی شیرین وخسرو
امیر خسرو بلخی

نظامی گنجه یی سخن سرای نامی زبان دری در سال ۵۷۶ هجری قمری داستان شورانگیز وشادی بخش خسرو وشیرین را که کتاب دوم از خمسه اوست ،منظوم گردانید.

این داستان باستانی وکهن که بانظم شاداب و شکوفان نظامی جاودانه شد،مانند دیگر اجزای خمسه بارها مورد پیروی وبازسازی عده ای ازسخن گستران بعد ازو واقع گردید وزمینه سالمی برای طبع آزمایی دنباله روان شناخته آمد.

تا جا ییکه تذکره ها نشان میدهند ظاهراً اولین سراینده ایکه به دوباره سازی وجواب گویی ازخمسه دست یازید، امیرخسرو بلخی،سخن پرداز دور از وطن افغانستان بود که «شیرین وخسرو» را پس از مطلع الانوار برشته نظم کشید وبعد سه جز ودیگر آنرا نیز بپایان آورد.

پس ازامیرخسرو بلخی ،بنظم اندر آوردن داستان شیرین وخسرو رواجی بیشتر حاصل کردوشاعران سدهٔ دهم هجری در دست بدست کرد آن، اهتمام وتوجه زیاد تر به ظهور رسانیدند.

دریادنامه های شاعران، ازمیان اسمای شیرین وخسرو سازان، این نامها بیشتر به نظرمیرسند:

خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید بیانی متوفای ۹۲۲ هدر هرات.

مولانا عبدالله هاتفی هروی متوفای ۹۲۷ ه که گفته میشود خمسه نظامی را با لتمام جواب گفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قاسمی گنابادی متوفای ۹۵۰ ه که داستان خود را بغایت مفصل یعنی در(۹) هزار بیت نظم کرد وخود گردید:

گهرهایی که زاد از بحر توفیق　　سه بار آمد هزار از روی تحقیق

وحشی بافقی متوفای ۹۹۱ ه.

که نتوانست فرهاد وشیرین خود را انجام بخشد.وبعد وصال شیرازی آنرا مکمل گردانید.

عرفی متوفای ۹۹۹ ه.

میر عقیل کوثری که در ۱۰۱۵ منظومهٔ خود را بپان رسانید.

میر محسن رازی که بعد از پرداختن شیرین وخسرو بسال ۱۰۲۰ دربنارس پدرود زندگی گفت.

نواب میرزا جعفر ملقب به آصفخان که مثنوی خود را در ۹۹۵ باتمام رسانیدود ۱۰۲۱ چشم از جهان فروبست.

مولانا عتابی متوفای ۱۰۲۵ ه.میرزاشریف کاشی که در ۹۹۴ ه راه هندرا درپیش گرفت و در ۱۰۲۶ راه آخرت را.

میرزا ملک مشرقی متوفای ۱۰۵۰ که میگویند توفیق اکمال داستان خود را نیافت وآن اثر نا تمام او با دیگر اشعارش در یك مجموعه درموزهٔ برتانیه محفوظ است.

ابراهیم ادهم که درعهد شاهجهان رخت به هندوستان کشید ودر ۱۰۶۰ راهی جهان دیگرشد.

عبدالله بن حبیب الله شهاب که منظومه اش را در ۱۱۹۴ خاتمه داد.

علاوه برآنهایی که یاد شد امیرحسن بیگ روملو،مولانا حیدر خصالی،خواجه شاپورفریبی رازی که در هند وفات یافت،ملا زبوری،محمد طاهروصلی،مولانا خضری خوانساری،ملافوق الدین فوقی معاصر اورنگ زیب وهدایت الله رازی را که درین راه گامهایی برداشته اند نیز میتوان یاد آوری کرد.

ازین «شیرین و خسرو»ها که پس از نظامی بردانگر و نوسازی شده اند،تنها شیرین وخسرو امیرخسروچند باربچات رسیده وآوازه یافته است و ازآن دیگران گویا جز چند تای آنها غالباً به طبع نرسیده وشهرتی بدست نیاورده اند وامکان دارد از بعضی از آنها نسخه هایی در موزیم ها وکتابخانه ها یافته شود و از بعضی دیگر اثری برجای نباشد وماتنها ازلابلای تذکره ها بدانها آشنایی پیدا کنیم.

اگر تمام این داستانهای منظوم در دسترس می بودند این امکان وجود پیدا میکرد که از ارزشیابی ومقایسهٔ آن ها با اثر های نظامی وامیر خسرو مطالب گفته نشده و آموزندهٔ دیگری میسر گردد ودر عین حال با چهره های پردازندگان و نگرش اجتماعی آنان آشنایی حاصل آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طرح امیر خسرو در مثنوی شیرین وخسرو از لحاظ کلیات همان طرح نظامی است، امادر جزئیات تفاوت هایی در ان بمشاهده میرسد، یعنی گاه به گاه موضع بعضی از قهرمانان عوض میشود وصحنه ها رنگ وجلوهٔ دیگری بخود میگیرند وخواننده در مسیر تازه ای قرار داده میشود که این تفاوت ها در بعضی ازموارد داستا نرا از یك حالتی بدر میسازد و بدان تازه‌گی می بخشد ودر موارد دیگری که گوینده در بیان مطالب به نارسایی گرفتار میشود، سطح آن به تنزل گرایش می یابد و خواننده را ملال دست میدهد.

امیر خسرو، با وصف سعی فراوانیکه بکار می بندد در ایجاد صحنه های حادثه وریزه کاری های داستان وبلاغت لفظی، توفیق همگامی بانظامی رابدست نمی‌آورد تا اثر پذیری کلام او را در بیان خود نمایان گرداند و چون خود بدین امر بخوبی وقوف دارد، واقع بینانه به فضیلت تقدم نظامی اعتراف میکند واز برتری کار او چشم نمی پوشد و بدین اساس از پیشاهنگی او ودنباله روی خوددرپایان داستان بدینگونه سخن میراند:

نظامی کاب حیوان ریخت از حرف — همه عمرش درآن سرمایه‌شد صرف
دلم دیر است کاین‌سودا بسر داشت — که گل چینم ز باغی کاوگذر داشت
ولی ترسیدم از گل خندهٔ باغ — که دانم رقص کبك از جستن زاغ
فراغ دل مرا از صدیکی بود — هوس بسیار وفرصت اندکی بود
میان در بستم و جستم بزاری — ز بازوی توکل دستیاری
پس از کلکم چکید این شربت نو — که‌نامش کرده شد شیرین وخسرو

و چون‌درطرح نظامی، خسرو وشیرین دومین کتاب از خمسه‌او بود امیرخسرو نیز با رعایت آن ترتیب، شیرین وخسرو را کتاب دوم از پنج گنج خود قرار داد وقبل از آن از کار مطلع الانوار بجواب مخزن الاسرار فراغت یافته‌بود:

کشاداو پنج گنج ازگنجهٔ خویش — بدان پنج آزمایم پنجهٔ خویش
فراگویم به شیرین تر زبانی — بعرض داستانی، داستانی
که تاگوید مرا عقل‌گرامی — زهی شایسته‌فرزند نظامی
بقار اگر تهی ناید خزینه — سه گنج دیگر افشانم ز سینه

خسرو و شیرین نظامی دربحرهزج مسدس مقصور محذوف نزدیك به ۶۵۰۰ بیت میبا شد ولی شیرین وخسرو امیرخسرو که‌در اوایل رجب ۶۹۸ خاتمه پیدا کرده در همان وزن ۴۱۲۴ بیت دارد و شاعر خود تاریخ انجام وعدد ابیات‌آن را بدینسان متذکر گردیده است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آغاز رجب شد فرخ این حال　　زهجرت ششصد و هشت و نود سال
اگر پرسی که بیتش را عدد چیست　　چهار الف و چهار است و صد و بیست

تفاوت تعداد ابیات داستان که بیش از دو هزار بیت میباشد نمایانگر رعایت ایجاز و انصراف امیر خسرو از باز گویی بعضی از قسمت های داستان پنداشته میشود .

مثنوی شیرین وخسرو بحمد خداوند (ج) آغاز می یابد وبدنبال آن نعت رسول و صفت معراج گفته میشود و بعد دربارهٔ شیخ الاسلام نظام الدین اولیا متوفای ۷۲۵ که مراد شاعر بود بوجه عرفانی مبالغه آمیزی سخن میرود ، بدینگونه :

گذشته هر شبی چرخ روان را　　پیش روشن نگشته انس و جان را
قدمگاهش بوهم اندر نیاید　　که پی بر روی دریا بر نیاید
دران درگه که دولت را مدار است　　طریقت را طریق نامدار است
نه در ما گنجد اسرار الهی　　نه دریا گنجد اندر گوش ماهی

پس از توصیف نظام الدین اولیا نوبت به سلطان علاء الدین محمد شاه حکمران معاصر و مربی شاعر می رسد که شیرین و خسرو نیز به نام او سروده شده امیر این مربی را کمتر از مرشد خود بها نمیدهد وبهمان پایه که مرشد را ستوده اورا نیز می ستاید :

ستاره را بتش را خفته در زیر　　فلک با حملهٔ او کند شمشیر
به تیغ اسلام را پیرایه کرده　　جهان را ز افتابی سایه کرده
کسی کز جان نباشد شکر گویش　　زبان شمشیر گردد در گلویش
زعدلش جان مظلومان سحرگاه　　فراموش کرده تیر اندازی آه

گفتار هایی در بیان حقیقت عالم ، فضیلت عشق ، نصیحت بفرزند ویکی دو حکایت دیگر مطالبی اند که زمینه را برای ورود به اصل داستان مهیاتر میسازند وامیر ازفرزند خود بنام مسعود که درین هنگام ده سال داشته بدین سان سخن بمیان می آورد :

الا ای مردم چشم گرامی　　که چون سعد فلک مسعود نامی
امیدم هست کز جولان مقصود　　ز مسعودی به محمودی رسی زود
چو آمد پایهٔ عمرت بده سال　　ز توده گونه فرخ شد مرا فال
چو زین بالا شوی هم چشم دارم　　که بالاتر شود زین پایه کارم
چراغی چون تو اندر دودمانم　　چرا روشن نباشد چشم جانم ؟
چو هست از روی تو چشم مرا نور　　ز رویت بادیا رب چشم بد دور

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمینهٔ اساسی داستان رابدانسان که ازنام آن هویدا ست، هوسبا زیهاومحادثات خسر وپرو یزو شیرین وهمچنان عشق نافرجا م فرهادتشکیل میدهند وهمین سه تن قهرمانان اصلی وعمدهٔ داستان میباشند وچهره های دیگر که گاه گاه دربخش هایی ازداستان ظاهر میگردند، نقش های غیرقابل توجه وسبکتر رابعهده دارند .

درین نبشته مقصود این نیست که دربارهٔ چگونگی حالات این قهرمانان وسرگذشت وکارنامه های عشقی شان گفت وگویمیان آیدوازمطالب مکرر گفته شده منظوم باردیگروبه شکل دیگربازگویی صورت داده شود . هدف این است که سیمای گوینده‌ای که با وصف آوازهٔ فراوان ، در وطن آبا یی واجدادیش بااو زیاد آشنانیستندازورای سخنان وتصوراتش توجیه شودوانعکاس پدیده های اجتماعی درگفتارش وارزش ادبی آن نمایانتر گردد .

چون همان طوریکه یادآوری شدشیرین وخسرو ، امیر گزارش ونظیره یی ازخسرو و شیرین نظامی است ، پس این ضرورت پیش می آید که برای مقایسه ونمود تفاوت هاوهمگونی های دوداستان وباز تاب مفاهیم اولی بردومی واثرپذیری دومی ازاولی برشهایی ازسخنان هردوشاعر درزمینه های مساوی مقابل هم گذاشته شوند .

حالا مرتبت ومنزلت «عشق» را از زاویه دیداین دو سخن پرداز مشاهده میکنیم :

نظامی	امیر خسرو
فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی عشق سامانی ندارد
جهان بی خاک عشق آبی ندارد	فلک بی میل دورانی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است	نه مردم شد کسی کزعشق پاک است
همه صاحبدلان راپیشه این است	که مردم عشق وباقی آب وخاک است
جهان عشق است ودیگر زرق سازی	چراغ جمله عالم عقل ودین است
همه بازیست الا عشق بازی	تو عاشق شو که به زین جمله ، این است
کسی کزعشق خالی شدفسرده است	فدای عشق شو گرخودمجازی است
گرش صدجان بود بی عشق مرده است	که دولت را دران پوشیده رازی است
نروید تخم کس بی دانهٔ عشق	حقیقت در مجاز اینک پدید است
کس ایمن نیست جز درخانهٔ عشق	که فتح آن خزانه این کلید است

درین چندبیت که در وصف عشق مشاهده شدو کوتاه شده ابیات بیشتری هستند ، گفته های نظامی از شگفتگی بیشتری برخوردارند وامیر ، گرچه مفاهیم دلچسپی ارائه داشته ولی در بهم پیوستن و نحوه بیان آنها توجه زیاد بکار نبسته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

«توصیف حال فرهاد در عشق شیرین» قطع دیگری از داستان است که هردوگوینده اهتمام ورزیده اند تا آنرا اثر بخش تر وشاداب تر وباشتاب کمتر عرضه نمایند :

نظامی

چو دل در مهر شیرین بست فرهاد
برآورد از وجودش عشق فریاد
به سختی میگذشتش روزگاری
نمی آمد زدستش هیچ کاری
نه صبر آنکه دارد برگ دوری
نه برگ آنکه سازد با صبوری
فرو رفته دلش را پای در گل
زدست دل نهاده دست بر دل
گرفته کوه و دشت از بیقراری
ازو در کوه ودشت افتاده زاری
سهی سروش چو شاخ گل خمیده
چو گل صد جای پیراهن دریده
نه از خارش غم دامن دریدن
نه از تیغش هراس سر بریدن
گرفته عشق شیرینش در آغوش
شده پیوند فرهادش فراموش
بروزش آهوان و ساز بودند
گوزنانش به شب همراز بودند
نخفت ار چند خوابش می بایست
که در بر دوستان بستن نشایست
دل از رخت خودی بیگانه بودش
که رخت دیگری در خانه بودش
زتن میخواست تا دوری گزیند
مگر با دوست در یک تن نشیند

امیر خسرو

که چون بر کوه شد فرهاد دلتنگ
ز غم بی سنگ شد باآنهمه سنگ
نه جوی شیر بر دلجوی میکند
که بر خون خود او جوی میکند
نه تنها کوه میکند از پی جوی
که گاهی جوی میکند وگهی روی
ز عشق آتش بدامانش گرفته
زدامان شعله برجانش گرفته
ازآن دودی که سر بر زد ز جانش
گدازان گشت مغز استخوانش
نه روی آنکه او از عشق تابد
نه هوش آنکه خود را باز یابد
زمحنت ساخته پیرایهٔ خویش
گریزان از خود و از سایه خویش
بروزش دیده اشک انداز بودی
شبش چشم از غنودن باز بودی
سحرها تا شام خارا سوختی زاه
میان خار غلتیدی شبانگاه
یکی در حالتش بگریستی زار
یکی زخم زبان کردیش بسیار
یکی در خنده لب را باز کردی
یکی از طعنه سنگ انداز کردی
یکی افسوس کردی برجوانیش
یکی خوردی دریغ زندگانیش

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر د رنور و گر د ر نار د یدی دو ان طفلان زهرسو پشت بر پشت
نشا ن هجر و و صل یا رد یدی بد نبا لش کلو خ و سنگ در مشت

فرهاد ،در داستان شیرین وخسرو یك چهره صادق و پاکباز است و درعشق شیر ین با استحقا ق تر از خسرو جلوه میکند وخواننده داستان نسبت باو درخود احسا س علاقمندی مینماید. اماخسرو تردامن وعاری ازحسن نوت است وبه حسب ونسب اتکا دارد واز خود غر ور نشا ن مید هد و برای نیل به مقصود ازنیرنگ استفاده میجوید و با این شیو ه غیر مطلوب حتی زمینه مرگ فر هاد را مهیا میسا زد .

گفتار امیرخسرو درتوصیف حال فرهادونمایش رنجهای بیکران اوازتوانائی بیشتروموثر یت فزونتر برخورداری دارد وباسخنان نظا می پهلو میز ند .

مناظره خسرو با فرهاد ،میتواند از صحنه های بغا یت پر شور و دل انگیز ویکی از نقطه های اوج داستان بحساب آ ید .

درین روبرویی ـ حاضر جوابی صد اقت وشهامت فرهاد که استغرا ق اورا دراقیانوس توفا ن آفرین عشق نشان میدهد ،به صورت قابل وصفی تمثیل یافته است :

نظامی	امیرخسرو
نخستین بار گفتش ا ز کجا یی	بگفتش کیستی ود رچه سا زی
بگفت ا ز د ا ر ملك آ شنا یی	بگفتا عا شقم در جان گدازی
بگفت آنجا به صنعت د رچه کوشند	بگفتش عاشقان زین ره چه جو یند
بگفت انده خرند وجان فرو شند	بگفتا جان د هند ود رد جو یند
بگفتا جان فروشی در ادب نیست	بگفتا دل چرا با خو د ندا رند
بگفت ازعشقبازان این عجب نیست	بگفتاخو بر و یان کی گذ ار ند
بگفت ازدل شدی عاشق بد ینسان	بگفتش مذهب خو بان کدام است
بگفت ازدل تومیگویی من ازجان	بگفتا کش فریب وعشوه نام است
بگفتا هر شبش بینی چومهتا ب	بگفتش پیشهٔ د یگر چه د ا نند
بگفت آری چو خواب آید کجا خواب	بگفتا غم د هند وجا ن ستا نند
بگفتا دل زمهرش کی کنی پاك	بگفت از دوریش چونی درین سو ی
بگفت آنگه که باشم خفته درخاك	بگفتا مردم ازغم دورازان رو ی
بگفتا گر کند چشم ترا ر یش	بگفتش بر تو اند ا زد گهی نو ر
بگفت این چشم دیگر آرامش بیش	بگفت آری ولیکن چون مه از دور

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگفتا گر بسر یا بیش خوشنود بگفت اورا مبین تا زنده مانی
بگفت از گردن این دام افگنم زود بگفتا مرگ به زین زندگانی
بگفت آسوده شو کاین کار خام است بگفت از عشق اوتا کی خوری غم
بگفت آسودگی برمن حرام است بگفتا تا زیم ، در سردگی هم
بگفتا روصبوری کن درین درد بگفتش گر بمیری در هوایش
بگفت ازجان صبوری چون توانکرد بگفتا در عدم گویم دعایش
بگفت ازصبر کردن کس خجل نیست بگفتش گرنهد در چشم تو پای
بگفت این دل تو اند کرد دل نیست بگفت از چشم دیگرسازمش جای
بگفت ازعشق کارت سخت زار است بگفت ار گوید ازناخن بکن سنگ
بگفت از عاشقی بهتر چه کار است بگفتا کاوم از مژگان بفرسنگ
بگفت ار من کنم در روی نگاهی بگفت از عشق جانت درهلاك است
بگفت آفاق را سوزم به آهی بگفتا عاشقانرا زین چه باك است

اندیشه های اجتماعی و مفاهیم شادی آفرین در سروده های امیر

درین قسمت از نوشته ، چند تك بیت از سروده هایی آورده میشوند که دارای باز تاب روشنتر وارزنده تری هستندورگه های اندیشه های انسان دوستی وجامعه گرایی و مفاهیم وجد آور وشادی بخش در آنها تجلی دارند .

درین گفته ها خواننده به نیکوکاری ، سعی برای زندگی بهتر ، استفاده از فرصت ، پرهیز از غفلت وناروایی ، شادزیستن وخوبیهای دیگر دعوت میشود .

درهمت وپایداری

بردنا مرد هر رنج از پی قوت کشد مردازمیان سنگ یا قوت
مدان عاشق که از آزار ترسد چه گل چیند کسی کزخار ترسد
بدریا هر که مروارید جوید نخست ازگوهر جان دست شوید

پاداش عمل

نکو را نیك و بد را بد شمار است بپاداش عمل گیتی بکار است
اگر بنیاد تو بر نیك خوییست مکافات نکوییهم نکوییست
درخت زهر ، هرجا کاشت نتوان چو کاری ، زان شکر برداشت نتوان
درین گنبد به نیکی بر کش آواز که گنبد هرچه گویی گویدت باز

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکوهش غفلت

اگر بیدار بی داری بیندیش — ازان خفتن که نتوان خاستن بیش
چو دهقان سر زخفتن بر نیارد — همه خرمن به گنجشکان سپارد
جهان چاهیست بی بن بر سر راه — نشاید مست خفتن بر سر چاه

نان حلال

توگر مردم مزاجی لقمه‌خور پاك — رها کن کج مزاجان‌را بخاشاك

نام نیك

بنام نیك باید کام جستن — کز آب روی نتوان دست شستن

سختی های عشق

امید نام نیك از عشق خامیست — چو عشق آمد چه جای نیك نامیست
بعشق آن کوز گفت وگوی ترسد — چو میخواری بود کز بوی ترسد
بر آنکس نام غواصی بود زرق — که هم درجوید وهم ترسد از غرق
کسی کو ترسد از غوغای زنبور — ببیند انگبین را لیکن از دور

رسم آدمیزاد

نه خوش دارد شراب لاله‌رنگم — نه در گیرد بگوش آواز چنگم
صراحی وار در مجلس زبونم — که لب پر خنده و دل پر زخونم
تو بی کت نگذرد بر دل که روزی — درین در مستمندی داشت سوزی
بلی این است رسم آدمیزاد — که دور افتاده را باد برآورد یاد

استفاده از فرصت

زمان چون رفت دیگر یافت نتوان — عنان زندگانی تافت نتوان

ارزش دوستان

بود عالم بروی دوستان خوش — که باشد از ریاحین بوستان خوش

✡ ● ✡

نشاید خورد می بی دوستداران — که شادی غم بود بی روی یاران

(c) ketabton.com: The Digital Library

وفا

هزاران دل فدای آشنایی　　که باشد در دلش بوی وفایی

ناتوانی بخت

کجا بخت من این سرپنجه دارد　　که لعلت را ببوسی زنجه دارد

وظیفهٔ می

رواج می به مجلس بهر مستیست　　کمان، گر تیر نبود، چوب دستی است

ستم ندیده

دل آسوده نشناسد که غم چیست　　ستم نادیده کی داند ستم چیست

بی خاصیتی

گلی کز بوی خوش نبود نشانش　　رها کن تا بر دباد خزانش

آرزو

چو خود بر داشتی اول زخاکم　　مده آخر بتو فان هلاکم

افسرده حالی

گل از بوگرچه باشد نامه مشک　　چوشد پژمرده خاشاکی بود خشک

بهار وشادمانی

گل آمد تازه شد فصل بهاران　　شرابی نوش کن بر روی یاران

به آن باشد که با یاران دمساز　　کنیم اسباب شادی را دری باز

دو روزه کز حیات آوازه داریم　　بیا تا روزگاری تازه داریم

حالت شب

زظلمت گشته پنهان خانهٔ خاک　　چو چاه بیژن و زندان ضحاک

غنوده در عدم صبح شب افروز　　به قیر انباشته دروازهٔ روز

به گنج صبح، قفل افکنده افلاک　　کلید گنج را گم کرده در خاک

کلمات واصطلاحات وطنی در اشعار امیر

یکی از وجوه ارتباط وعلاقه مندی امیر خسرو به بر خاستگاه آباو اجدادش افغانستان، این است او کلمات و اصطلاحات خاص دری افغانی و حتی محلی را از یاد وبه تکرار در اشعار خود استعمال کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بکار گرفته شدن این کلمات واصطلاحات عیان سازندهٔ رواج وحفظ زبان‌دری افغانی بالهجه و خصوصیات محلی خود در خانوادهٔ او شمرده میشود.

اگر علاوه برشیرین وخسرودر دیگر آثار امیر نیز جست وجو صورت بپذیرد تعداد فراوانی از ین نوع الفاظ ومصطلحات بمشاهده خواهند پیوست که از لحاظ معرفت به اصالت زبان شاعر و شناخت فولکلور افغانی در خور اعتنا توانند بود. در ین جا نمونه ها یی از الفاظ یاد شده برای اثبات مطلب نقل وتوضیح میشوند:

نیفه بمعنی کمر و کمر بند:

اجل دامن به کشتن جست کرده زمین نیفه بخوردن سست کرده.

در کابل نیفه بمعنی بند تنبان ومجرای بند تنبان استعمال میشود ودر ینجا مجازاً بمعنی کمر بند بکار رفته است. خسر: خسر بمعنی پدر همسر: خسر بودا رپه خسرو را شه روم...

جلغوزه ـ بمعنی جلغوزه میوهٔ معروف:

گرسنه کس نباشد صبر چندان خوشش جلغوزه باشد زیر دندان

تاپاک ـ بمعنی اضطراب وبیقراری:

درون جانش تاپاکی در افتاد بهر بند دلش چاکی در افتاد

این کلمه در بین مردم بصورت تپک وتپاک استعمال میشود.

کنه ورشک ـ از حشرات:

کنه در سبلتش بیضه نهاده به موی بینیش رشک اوفتاده

شقه — بمعنی حصه وپاره:

چه باید بیهده مهتاب گز کرد چونتوان شقه ای از بهر خود کرد

وهم مهتاب گز کردن بمعنی کار بی‌ثمر انجام دادن ـ ازضرب المثلهای مردم در افغانستان است.

فوته بمعنی دستمال، لنگ وقدیفه:

سری چون پوستین کهنه چرکین رخی چون فوتهٔ مالیده پرچین

پیخال بمعنی چرک ولعاب چشم:

پلک سرخ و نظر بیکار مانده پر از پیخال چشم زار مانده

این کلمه در افغانستان ودرمیان مردم در مورد نجاسات پرندگان ومخصوصاً کبوتر ومرغ خانگی بکار میرودو در مورد لعاب چشم «پخل» گفته میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلال- کوزه گروسفال ساز:

کلالی گر کند بازیچه سازی مدان بازیچه او را ببازی

نول- نوك ومنقار:

مگو کاین زاغ نولان گرم کارند که مرغان دام عنقا شکارند

شب پرك- خفاش،شب پره:

چو حربا خسپد از خورشید محروم بسوی شب پرك چشمك زند بوم

عوام آنرا شو پرك گویند .

چرخه- مجازاً بمعنی آسمان:

دربن چرخه نظر کردند بسیار . . . .

چرخه آله ای از وسایل نخ ریسی است که در آن تار می پیچندو نوعی از آن در کاغذ پران بازی طرف استفادهٔ کودکان میباشد و کاغذ پران بازی خود از عنعنات خاص مردم افغانستان بشمار میرود.

لیسیدن- ظرفی یا چیزی را بازبان پاك کردن :

اگر چه گربه لیسد پشت فرزند بدندان نیز داند پهلویش کند

خله- چوب نوك تیزی که برای راندن حیوانات مخصوصاً مرکب از آن استفاده میشود.

عدل- بمعنی موزون ومناسب که در ولایت پروان بهمین مفهوم بیشتر استعمال آن رواج دارد.

چاپهای شیرین و خسرو :

ظاهراً شیرین وخسرو امیر خسروچندبار درهندوجاهای دیگر بچاپ رسیده است، اما هنگامیکه این نبشته آماده میشد فقط دوچاپ آن در دسترس بود که یکی در هند صورت پذیرفته و دیگری در مسکو- ودرینجا معرفی مختصری از هردو ارائه میشود.

چاپ هندوستان، از روی نسخه ای که مولوی احمد علی اسیر در ۱۳۳۶ ق تصحیح و تهیه کرده بوده است، بسال ۱۳۴۶ هجری قمری برابر با ۱۹۲۷ میلادی در چاپخانه مسلم یونیورستی واقع علی گره از روی خط نسبتاً خوبی بصورت سنگی انجام پذیرفته است که دارای (۱۱۸) صفحه مقدمه بزبان اردو بقلم مصحح و ۲۸۵ صفحه متن میباشد و گویا خوب ترین

(c) ketabton.com: The Digital Library

چاپ از چاپهای هند تواند بود وقبل از سو ٰوی احمد علی اسیر، در بارهٔ شیرین وخسرو و اسیر کسی بدان تفصیل وتوجه سخن گفته نخواهد بود .

غضنفر علی یف تصحیح انتقادی داستان شیرین و خسرو واسیر خسرو را باسقابلهٔ چارنسخهٔ خطی ونامهای اختصاری آ، ب، ت، ل، آماده گردانید که چاپ آن بوسیلهٔ ادارهٔ نشریات ادبیات خاور- انستیتوت ملل آسیا- اکادمی علوم اتحاد شوروی بسال ۱۹۶۱ در مسکو به ظهور رسانیده شد . این چاپ نیز که مانند چاپ هند حروفی نیست واز روی خط صورت پذیرفته است (۱۸) صفحهٔ مقدمه بزبان روسی، ۳۶۱ صفحه متن و ۲۰ صفحه «ضمیمه» دارد .

در « ضمیمه » در باره خصوصیت های دستوری، واژهای مخصوص و ابیات بی معنی دراشعار داستان- ودر مقدمه از روش تصحیح، اختلاف نسخه ها و دیگر خصوصیات مربوط به تصحیح گفت وگو شده است .

مثنوی شیرین وخسرو به قول خود شاعر درین بیت:

درآغاز رجب شد فرخ این فال زهجرت شش صدوهشت ونود سال

بسال ۶۹۸ سرو دشده،

و باستناد این بیت دیگر:

چهل سال اندرین بستان زدم گام نخوردم میوه ای کش خوش کند کام

عمر او هنگام نظم این داستان چهل سال تصور گردیده است.

و اماباساس این گفتهٔ او :

کنون که شش صدوهشتادو چار شدتاریخ مرازسی و سه آمد نوید سی وچهار

اگراو در ۶۸۴ در پایان ۳۳ سالگی قرار داشته، پس در ۶۵۱ تولدشده (که بعضی از تذکره ها همین تاریخ را ثبت کرده اند) و بدین حساب در موقع نظم مثنوی شیرین وخسرو ۴۷ سال داشته است نه چهل سال، واز بیت :

«چهل سال اندرین بستان زدم گام...» نباید در آن فرصت او را چهل ساله پنداشت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند دمیر امان الدین

غرایز یا انگیزه های طبیعی ، مقصد

اظهار · پس زنی و تصاعد

جان لاك درمقاله خود بعنوان « درباره فهمیدن انسان » نظریه یی را پیش انداخت که مخالف مفکوره دیکارت درباره افکار غریزه وی قرارگرفت. لاك فیلسوف قرن هفدهم با این نظریه مخالف کرد که ما با یك عده افکار وخیالاتی که قبلا درذهن ما وجود دارند تولد میشویم وبدین ترتیب اصلا گفت که ذهن هنگام تولدو جود ندارد در آن وقت ذهن طفل نوزاد یك تخته پاك وصاف است واین تختهٔ یا لوحه بعد بوسیلهٔ انطباعات حسی وی مملومیشود هرقدر سنش زیادتر شود ازین انطباعات درذهن اوزیاد ترثبت شده ودر زندگی اش تاثیر واردمیکند :برتفکر، اراده واحساس وی، خیالات وی صرف ازطریق تامل برانطباعات حسیش بمیان میاید وبدین ترتیب پیش ازآنکه فکر کرده بتواند بسیار چیز ها را تجربه میکند یا بسیار حالات رااحساس مینمایدوهرگاه مانند هلن کیلر ، کور، کروگنگ باشد اندازه انطباعات نسبت بیك طفل نورمال بسیار محدود تروضیق تر است . که این البته چنین معنی میدهد که افکاروخیالاتش جامع وقوی نخواهد بود . اما که گفته میتواند که هلن کیلر به نسبت یك شخص عادی ونورمال وباتجارب زیاد تر، کمتر متفکر بود؟ این حقیقت که وی مقایستاً کمترمتفکر نی بلکه بیشتر متفکر بود تجویز می دارد که حتما کدام سائقه ذاتی ودا خلی وجود داشته که شخص رابرانگیخته واورا آماده آن میسازد که خیالات خود را اظهار کند .

این تجویز رافرضیه تکامل تدریجی یاراتقائی تقویه می بخشد . اگر انسان از سویه حیات حیوانی وابسته این نظریه بنزد تمام روانشناسان قابل قبول است ـ ارتقا جسته است، معلوم میگردد که وی وارث چنان غرایز وسوق هایی است که مساعی طبیعی حیوان رانمایشگر است . محصلین حشره شناسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

چیزهای شگفتی آ و رو د لچسپی را راجع به کردارزنبور ان‌عا دی مورچگان‌وزنبوران عسل بما میگوید وشواهدی‌ر اکه‌ایشان ارائه‌میدارند بیانگراین و اقعیت است که این حشر ات حایز یك‌عده اسواق طبیعی اند که بنام غرایزیاد میشوند. برای‌مثال ز نبور ماده پیش‌ازآنکه بجفت‌شدن شروع کند اگرلانه مناسب نیابد به‌تنهایی شروع بساختن لانه میکند ولا نه یی را که میسا زد باندازه کافی بزرگ‌است که‌تخمش وهم‌یك گهو اره جنبان که آن را د قیقا نه سا خته است درآن‌گنجیده‌بتو اند وگهواره جنبان را ازیك فاصله کش کر ده بلانه‌آورده‌است‌وموقعی که چو چه زنبور ازتخم براید ازهمین‌گهواره جنبان‌تغذیه‌میکند وقتی که‌لانه‌تیاروآماده شو د تخم وگهو اره جنبان دران نهاده‌شده‌خود زنبور که کارش راتمام کرده‌راه‌خو دراگر فته‌عقب کارش میرود. ازآغا ز فعالیت های‌این زنبور تاآخر آن هیچ شواهدی برای‌اموزش ازتجارب نبوغ آ زمایش و خطا بنظر نمی‌رسد. دوران فعالیت های‌فوق‌الذکر به‌بسیاردرستی‌وانسجام‌وبدون کدام‌تذبذب‌انجام‌می‌یابد.

حال ملاحظه کرده‌می توانید که‌نظریه «لوحه‌پاك» جان‌لاك این کردار زنبو ررا ا یضاح کرده نمی تواند زیرا واضح است که تمام فعالیت‌ها چنان بصو رت‌خود بخو د ا نجام می یا بد که‌تمام‌اندیشه وفکر آموز ش ازتجارب سابقه راازجامیبرد. عین کیفیت‌در پرند گا ن مثلا غچی که اشیان‌خود رامیسازند ـصدق‌میکند. حتی‌نخستین آشیانی را که یك‌پرنده میسا زد نمیشود که با پارچه های‌خس وخاشاك که‌برای‌آشیان سازی‌بنول‌خو دگرفته میارد تجربه کند. موقعیکه آشیان سازی شروع میشود بدون‌اینکه کدام معلمی ویا کدام نقشه وجود داشته با شد کار آن پیشرفته انجام‌می‌یابد. این فعالیت راصرف میتوانیم باساس سو ق های‌طبیعی‌یاغرایز ایضاح کنیم ودیگر کدام‌ایضاحی‌برای‌آن سراغ شده نمی تواند همچنان است پاره‌یی‌ازاعمال‌انسان.

درزنبورسه سوق طبیعی یاغریزه‌وی‌راشاهده‌میتوانیم: تعمیر لانه، تهیه‌غذا پیش‌از پیش برای بطیطه اش وجفت‌شدن‌درپرنده‌گان‌لااقل همین‌سه غریزه در ایام بها ربمشاهده میرسد اما نسبت بزنبور پاره یی ازفعالیت های‌پرنده طو لانی تراست مثلا تغذ یه چو چه ها که از تخم‌می برا یند برای‌مدت درازتری دوام‌میکند ودرانسان غرایز طبیعی‌بسیارزیاد اند. وروان شناسان درفهر ستی که‌ازغرایز ساخته اند باهم یك‌اندازه اختلاف‌دارند. مکدوگل دراثر خود بنام« خا که یی از روانشناسی »درحدود ۱۴ غریزه را ذکرمیکند وتعریف‌وی‌از غریزه‌این است: «غر یز ه یکنوع حالت ذاتی وباطنی است که جسم زند ه را آما ده آن میسازد که شی معینی راشا هده و در قبال آن یك اشتغال یا تحریك هیجا نی را احساس نما ید و به فعا لیتسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحریك شود که همان فعالیت وعمل وی به یکنوع معینی دربرابر آن شی تظاهر میکند» هرگاه این تعریف را بپذیریم لازم است که لست وی را هم قبول کنیم درغیرآن امکان دارد که یالست را کم بسازیم ویا مقابل او بمنازعه ومشاجره بپردازیم .

حال زمانیکه اصطلاح سوق طبیعی یاغریزه را استعمال میکنیم باید از خطای غیر علمی بودن خودداری کنیم وچنین نشود که غریزه رابنام دلچسپی هاویا مشغله های ذوقی طبیعی یادبنمائیم. قبل ازاینکه یك فعالیت رابصورت مطلق غریزه بنامیم لازم است که بکدام شکل مماثل کردار حیوانی قابل ارجاع باشد ازین لحاظ درست نیست اگر بگوئیم غریزهٔ خواندن کتاب ، استماع موسیقی یاساختن وپختن کیك .این اعمال هم نتیجهٔ ذکاء وهوش اند که جز عبارت از استعداد اصلاح تجارب گذشتهٔ ما است حال آنکه غریزه یك کیفیت ذاتی طبیعی وفطری است برای یك عمل (متضمن هدف یا مقصد) مقصودي.

بمنظور سهولت صواب پنداشته شده که ازسه غریزهٔ مهم نام گرفته وسایرغرایزی که مکدوگل ذکر کرده است بحیث صفات مشتقهٔ همین سه غریزه تلقی شود .این ها عبارت انداز غریزه خودی، غریزهٔ جنسی وغریزهٔ اجتماعی . هریك ازین ها مقصودی بوده وبطرف یك هدف مشخص رهنمونی شده هدف غریزهٔ خودی، پیشرفت وحفاظه خودو یانفس است. مطلب ازغریزهٔ جنسی ادامهٔ نسل وازغریزهٔ اجتماعی صیانت وحفاظه نفس است .

حال سعی میکنیم فهرست غرائزی را که مکدوگل تجویز نموده ملاحظه وآن را تحت این سه غریزه تقسیم کنیم :

غریزهٔ خودی	غریزهٔ جنسی	غریزهٔ اجتماعی
جنگ ـ گریز ـ خندیدن	جفت شدن وآمیزش	التماس ـ اجتماعی
تنفر ـ تسلیم ـ حصول ـ طلب غذا	باجنس مقابل	
ساختن ـ اثبات خودی	والدین	

اگر چه بمنظور سهولت صفات مختلفه سه غریزه رابشرح فوق محدود و مختصر نیستند زیرا امکان دارد هر کدام بادیگری امتزاج یابد . برای مثال صفات جنگ و اثبات خودی میشود که باتمایلات والدینی غریزه جنسی جهت حفاظه چوچه و بچه از دشمنان باهم امتزاج یابند همچنان حصول و ساختمان امکان دارد . که حصول تحت غریزه اجتماعی واقع شود . که شرح میدهد که چگونه شخص یا دیگران برقابت می پردازد درجاییکه ثروت مطمح نظر باشد امکان دارد اثبات خودی با جفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدن التصاق یابد باین معنی که شخص بمنظور نمایش سعی کند اثبات خو دی نماید تا توجه و دوستی یکی از افراد جنس مقابل خود را جلب نما ید .

آنچه برای مطلب ما مهم است اینست که نیرو های طبیعی یا غرایز در شخص مو جود است که او را مجبور میسازد که بنحوی بعمل و فعالیت بپردازد وهم اینکه هنگام تو لد صر ف سودلی نیست که از موم ساخته شده و در نهایت توسط انطباعات حسی خود بقسمی که لاك و کر داربو ن معتقدند بقالبی ریختانده میشود این غرایز بمنزله جریبار های نیرو و انرژی حیاتی انسان اند. هرگاه جریان آب را تصور کنید که از زیرزمین سعی میکند بقوت بیر و ن برا یدو فور ان کند و بعدا بچارطرف قطرا ت بخار پرا گنده و تیت شو د انگاه تصور خواهید توانست که در ذهن یانفس ما چه واقع میشود. جریان زندگی از کدام جائی از داخل مانبعان کرده و در سو یهٔ شعوری بحیث تظاهرات غر ایز جلوه گر میشود از آن جا که غرایز حامل نیروئی است که بوسیله آن زندگی میکنیم. مهم است که هیچ گاه نبایستی در مجرای آن موا نعی تولید کنیم وگرنه سا یقهٔ شخصیت انسان بضعف مواجه میشود . در یک شخصیت کاملا انکشاف یافته ـ اگر چنین شخصیتی پیدا شده می تواند ـ سا یقات آزا دند که بسطح یا به سویه متصور ذهنی ظاهر گردند وهرگاه موقع مناسب میسر نشود که اینها بهدف مناسب حیاتی خود رهنمونی شوند امکان دارد که مکرراً رهنمائی شده ونیر و های آن برای هد ف دیگری بصر ف برسد واین نکته ما را بموضوع اظهار فر و نشانی وتصاعد میکشاند .

اظهار :ـ مجرای طبیعی غر یز ه باستقامت راهی است که آن را بهدف مختصران رهنمون میشود. یعنی غریزه خودی بطرف پیشرفت یا ارتقای نفس سوق می یا به .

غریزه اجتماعی فرد را به نشست وبرخاست با دیگر افر اد همجنس تشویق میدهد. اما علی الاکثر ظاهر ساختن غریزه ها وتضمین طبیعی آ ن ها با و صف آنکه تحریك وتشویق قوی باشد ـ امکان نمیداشته باشد. برای مثال زمانیکه یکنفر به نگر انی اشخا ص دیگر مصروف است امکان دارد بر ای اثبات نفس خود بصورت طبیعی موقع پیدا کند اما اگر وی به یکنفر سائر سپاهی خود چیزی بگوید وبدان وسیله اثبات خودی کند. یا اگر یك مر د و یکزن همدیگر را دوست داشته باشند اما بمقررات مذهبی وجا معه که و صل ا یشا ن را مشر و ط بعروسی کر دن موقوف ساخته است احترام و عقیده دارند بتحریك بیولوژیکی غر یزه جنسی تن در نخواهند داد از این گذشته شاید نتوانیم ویا امکان نداشته باشد که دربین زنان ومر دان باشیم ولو که بسیار میل وآرزوی آن را داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشیم وهم امکان دارد نتوانیم باایشان به رقابت بپردازیم زیرا نقطهٔ رقابت با دیگران همین است که خود را بحیث مافوق ایشان و یا از ایشان خود را برتر ثابت ساخته تحسین و رضامندی جمعیت مربوط رابدست آریم.

اظهار غریزه ها شاید بدوی یامترقی باشد. در بین اقوام مترقی وپیشرفته یا متمدن امکان دارد بطرف غلبه علیه امراض، مجادله علیه فقروبیعدالتی های اجتماعی سوق یابد. اما دربین اقوام بدوی تجاوز کاری شکل جنگ را علیه یکدیگر اختیار میکند.

غریزه اظهار نفسی یا اظهار خودی شاید شکل بدوی رابخود اختیار کند وشاید ما سعی کنیم که مردم بخواهشات نفسانی ماجبراً تسلیم شوند امادر جامعهٔ متمدن این هدف را از طریق مجهز ساختن به علم و معرفت و اندوختن لیاقت و اهلیت در کاربه منظور اینکه به جمعیت خود بیشتر مفید و مثمر ثابت شویم تامین میکنیم. در هر دو حالت غرایز یکی است اما هدف های هر دوباساس سویه، کلتور وثقافت متفاوت است.

پس از این رهگذر همیشه امکان ندارد یا مساعد نیست که غرایز خود را بشکل طبیعی آن اظهار یا تطمین بخشیم. پس دیگر چه چاره است بلی طریقه فرونشانی طریقه کنترول یاپس زنی و یا روش تصاعد.

پس زنی یا فرونشانی:

هرگاه غریزه براه طبیعی خودراه نیابدبك حالت کشش یا تصادم بمیان می آید که ممکن است دردناك باشد و چنان معلوم میشود که طبیعت آن حالت را از طریق پس زنی یا فرونشانی تحریك غریزه رفع میسازد. یعنی تحریك آن غریزه ازسطح شعوری وحیات ذهنی بر داشته شده ونه سطح غیر شعوری یا به تحت الشعور رانده میشود. برای مثال فرض کنید که یکنفر را کسی ازار میدهد واذیت میکند عکس العمل طبیعی او این است که از طریق مدافعه اثبات وجود یا اثبات نفس کند اما امکان دارد جرأت آن را نیابد که از خود دفاع کند زیرامی ترسد. نتیجه این است که یکنوع کشیدگی روحی یا ذهنی و یا تصادم بین اثبات نفسی یا خودی ترس از دست دادن کار بمیان می اید. مادامیکه تصادم ادامه می یابد تالم روحی ادامه وشخص قابل آن است که نه جنگ ونه کار کند. درین حالت مزاج بکمك او شتافته او را از درد نجات میدهد وتحریك اثبات نفسی پس زده میشود یا فرد می نشیند وحال این سوال همیشه بمیان می اید که ایا پس زنی یك عملیه روحی شعوری است، ویا غیر شعوری است؟ جواب این است که پسی زنی یك عمل غیر شعوری است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

است زیرا در حالیکه آرزو داریم تجربه درد ناك را فراموش کنیم این حقیقت باقی میماند که خود عملیه پسی زنی غیر شعوری است چه ما نمیدانیم ویا اگاه نمی شویم که ذهاً یا روحاً چه واقع میشود. اما بعضی چیز ها در باره عملیه فرونشانی وجود دارد که بایستی فراموش نگردد. غریزه طبیعی شاید بصورت موقتی فرو نشانده یا پس زده شود. اگر شخص با همان با دار ظالم خود میماند ترس از دست دادن کار او را مجبور میسازد که تمایل اثبات نفسی یا اثبات وجود را باصطلاح دربوتلی قید کند اما اگر اندیشه از دست دادن کار از بین برود پس زنی یا فرونشانی غریزه از بین میرود. از طرف دیگر امکان دارد که غریزه بصورت دایمی پس زده شود. اگر چه این بندرت واقع میشود اما تحت بعضی شرایط علایم فعال بودن آن خود راظاهر میسازد. پس زنی دایمی نتیجهٔ تصادمات مداوم بین غریزه‌ها و پارهٔ از نیرو های مخالف است هر گاه طفل متجسس بصورت مکرر از طرف والدین تخویف میشود که: «بس کن بچیم! چقد رسوال؟ گم شو! بان مارا .....» امکان دارد که بمقابل علم وآموزش بیعلاقه ودلسرد شود. موقعیکه این طفل بزرگ میشود یکنفر غیر فعال ببار امده در بارهٔ مسایل حیاتی مغز خود رابکار نمی اندازد وبمقابل تحولات ووقایع سیاسی واجتماعی، مذهبی وغیره بصورت مطلق بیغرض میماند. از همین رهگذر است که در اکثر فامیل های بی تعلیم علی الاکثر اطفال بصورت اشخاص ماشینی بزرگ میشوند. عین همین کیفیت بر کسانی هم صدق میکند که در زمان طفولت منع شده‌اند که تمایل اثبات نفسی یا اثبات وجود خود راعملی نسازند هر گاه به مشکلات رو برو شده‌اند علی الفور تسلیم گردیده اند. اظهار ویا کدام راه گریز از قبیل مریض شدن یا انزوارا اختیار کرده‌اند بدینوسیله از انتقاد ویا از حالاتیکه بایشان درد ناك ثابت شود خود را رهایی بخشوده‌اند این مردم از لحاظ عدم جرئت ویا فقدان حرص که هردو از طریق غریزه اثبات وجود متظاهر میشوند مورد انتقاد قرار میگیرند.

امکان دارد پس زنی ناقص باشد نه کامل و این بتصادمات زیادی منجر میشود وبعضی اوقات به گمراهی و کجروی های خطرناك منتهی میگردد. غریزه جنسی رابخاطر آرید که قبل از ازدواج وبعضی اوقات پس از ازدواج علی الاکثر با آید یال های خود شخص و یا جامعه بحیث عموم متصادم واقع میشود. هر جامعه ازجوامع بدوی گرفته تا بجوامع پیشرفته امروز مقررات وعنعناتی دارد که عملی ساختن این غریزه راتحت کنترول می آورد. بصورت اجتماعی هیچکس اجازه ندارد که این غریزه را آزادانه قناعت بخشد الا تحت قوانین و مقررات جنسی فعالیت در خارج ساحهٔ قانونی ومشروع باسعا ییری که جامعه برای بهبود جمعیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحیث عموم قایم ساخته بتصادم میاید .حالاتی وجود دارد که‌پس زنی ظاهراً کامل بوده‌اما درست است اگر بگوئیم که در اکثرحالات ناقص یا غیر کامل بوده وبعضا فرد رابتصادمات خطرناك مواجه ساخته ویا وی راتشویق داده است که طرق ووسایلی را بکار برد که‌غیرصحی ویا از طریق معمول منحرف است . یك زوج جوان که میخواهند به آیدیال های که حیات جنسی شان را تنظیم میدهد پابند باشند امکان دارد بتصادمات جنسی مواجه شوند مخصوصاً اگر نامزادی یا نامزادبازی ایشان بنا برمشکلات اقتصادی و یامشکلات‌دیگر بتعویق می افتد الادر صورتیکه ایشان طریقه های کنترول و تصعیدرا بدانندایشان‌نمی‌توانند این غریزه را بطاق فراموشی بگذارند و یا غیر فعال بسازندتا زمانیکه ازدواج‌شان عملی‌نگردد اگر بالفرض بتوانند بصورت‌غیر کامل‌این غریزه را پس زنند امکان دارد از طرق انحرافی صورت گیرد .

یك نکته‌آخری‌در باره فرونشانی‌یا پس‌زنی: پس‌زنی‌مضراست.چون نیرو های انسانی از غرایز سرچشمه میگیرند ودرصورت‌پس‌زدن یکی یا اضافه‌از یکی معنی آن‌را امیدهد که سائقه شخصیت شان ضعیف‌میگردد . استعداد وی درتوافق با محیط بیش‌از همه بر اوصاف‌غریزه وی او متکی است . آیدیال هابرای فرد آنقدر ها ارزشی‌ندارند هرگاه نیرو یا انرژی توصل به‌آن هارا فاقد باشد بهتر است برای یك حیات موفق از پس‌زنی غریزه هاخودداری کند،درغیر آن‌مانندموتری که بنا بر نقایص انجن بسر بلندی بالاشد،نتواند در رفع‌مشکلات خود ناکام‌میماند . همچنان اگرپس زنی موقتی‌و یاغیر مکمل باشد از تصادمات بر کنار ماندن مشکل است .

تصادمات‌ذهن یاروح‌انسان‌را ازنیرو وانرژی‌محروم‌میسازدونمی‌توانیم موفقانه‌بحل‌مشکلات مهم که بصورت آنی بآن ها مواجهیم بپردازیم . (واین واقعیتی است که‌همه ماوشما از تجارب شخصی خود بان آشنا هستیم) واعمال انحرافی مارا از دلچسپی ها وذوق های‌صحی‌و سالم باز داشته بحیث‌عموم علمیت مارا راجع بخود ماو راجع بدنیا مختل‌میسازد .

کنترول‌وتصعید(تصاعد) :

خوب ، درحالیکه اظهار غرایز بصورت‌طبیعی ممکن نباشد غیر از پس‌زنی‌دیگر کدام تدبیری وجود دارد ؟ بلی کنترول وتصعید نخست از همه باید بطبیعی بودن غرایز اعتراف نمود برای موفقیت هر گونه کنترول این یك شرط مهم است . حتی غریزه جنسی چیزی نیست که از ان شرم باید کرد . درحالیکه اظهارشده نتوانند باید کنترول گردند . نیرو های مربوط شان‌بمجاری دیگر سوق یابداجازه‌دهید که چنین ایضاح کنم . فرض کنید که‌یك‌دهقان یك

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسپ قوی وجوانی رامیخرد. تازگی اسپ بوی پرابلمي عرضه میدارد که باوی چه کند. ازاین میترسد اگراسپ آزادانه درمز رعه بدود فرضاً خیز میزند وبعضی نهال های کوچک وگل بته ها را پامال میسازد ویا یک کرد سبزی را لگد کوب کرده میگریزد. پس دهقان فیصله میکند که یا باید اسپ درطویله قید بماند ویااینکه قیزه ولجام بروی انداخته وبه گادی یاعراده آن را بسته کند وبوسیله لجام فعالیت های ناسطلوب اسپ را جلوگیری کند. هرگاه اسپ را بطویله قید کند امکان دارد که اسپ درآن جابجست و خیزآغاز کرده درخودطویله خرابی ها یی وارد سازد ویااینکه دروازه طویله را درهم شکند. هرگاه بتدبیر اخیرالذکرمتوسل شود غالباً نیروی اسپ را برای انجام مقاصد مفید بکار ببرد که امکان دارد برای انجام همچه مطالب اسپ را خریده باشد. پس زدن غریزه بقید کردن اسپ درطویله قابل مقایسه است اما کنترول کردن ونیروهای آن را بمجاری مفید سوق دادن درحالیکه مجرای طبیعی وجود ندارد بدان ماند که اسپ قیزه گردیده وازآن استفاده بعمل می اید.

برگردیم بنفری که آمر یا با دارش براو سخت گیری میکند ووی نمیتواند درین زمینه با ثبات نفس خود بهردازد پس سوال این است که چه کند؟ اول از همه طبیعی بودن غریزه نفس اثبات خودی را بایستی بداند وعوض اینکه نیروهای مربوطه ان راپس زنی کند بهتر است بکنترول آن بپردازد اما این متقاضی یك شرط دیگر است و ان عبارت از اینکه کدام آیدیال یاآیدیال ها بایستی بوجوداید، پس می تواند غریزه خود رابوسیله آیدیال خانوادگی خود کنترول کند. کارخود رانمی خواهد بخطر اندازد زیرا خانم واولادهایش بایستی درست نگهداری شوند وبفاقه وگرسنگی دوچار نگردند. پس برای خاطر آن ها اگر خاموشی اختیار کند بهتراست. واگر لازم بداند باید درصدد پیدا کردن کدام کار دیگرشود. صبر وحوصله هم ازجمله تدابیر کنترولی است ومعنی ان را نمیدهد که غریزه پس زده شده. یک مثال دیگر آیدیال بحیث وسیلهٔ کنترول عبارت ازپرنسیپی است که مسیحیون تعقیب میکنند. وآن اینکه اگر کسی بروخ تان قفایی حواله میکند شما رخ دیگر تان راهم برایش پیش کنید که بزند.

عملیه تصعید هم مانند عملیه پس زنی غیرشعوري است و معنی آن این است که نیروي غریزه وی بکدام مجرای عملی دیگر سوق یابد. البته نیازمندی آن یک امر شعوری است و توسط شخص احساس میگردد. اگرچه بعضی اوقات عملیه تصعید بدون اینکه شخصی از آن مستشعر باشد وقت آغاز یافته است. برای مثال بعضی زنان مجرد بدون کدام معلوماتی از روانشناسی بکمال خوشی بپرستاری مصروفیت دارند وبدون اینکه مستشعر باشند نیروی جنسی خود را تصعید بخشیده اند. آنها مسلک پرستاری را برای این هدف یا مطلب اختیار نکرده اند بلکه دلچسپی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

میل وعلاقه ایشان باین مسلک بحیث وسائل رهنمونی غریزه شان که درغیر آن امکان دارد منجر بتصادمات میگردید، کار داده است . بعضی‌او قات‌واقع میشود، که‌فرد خود بخودبتصعید دو چار میشود اما بعضی امثال دیگروجود دارد که‌شخص غریزه راکه خواهان تظاهر است‌با آیدیال های خود در تصادم می یابد وآیدیال مانع تظاهرآن میگردد . پس شخص مجبورمیشود که کدام دلچسپی وعلاقه‌وفعالیت‌تصعیدی‌را سراغ و اختیار کند. برای انجام این عمل موفقیت برای‌او درصورتی‌میسرمیشود که‌علاقه‌وفعالیت‌مناسبی را اختیار کند. برای‌توضیح مزیدباید گفت: غریزه‌دوجنبه دارد: جنبهٔ بیولوژیکی یاتولیدی وجنبه‌والدینی و تصعیدغریزه باید باستقامت‌راه مناسب‌عملی‌گردد . هرگاه‌جنبه بیولوژیکی باشد که‌شخص را باآیدیال‌های اجتماعی در تصادم می‌اندازد. پس اگر اطفاء آن میسر نباشددرست نیست‌اگربه‌شخص‌خواه زن باشد خواه مرد توصیه نمائیم که‌ازطریق نگهداشتن‌سگ ویاپروردن‌مرغ تصعیدبنماید. چیزی که درجنبهٔ بیولوژیکی مهم است‌این‌است که‌این‌جنبه هدف‌تولیدی‌وادامه‌نسل رااحتوامیکندودرین‌صورت‌تصعیدباستقامت‌فعالیت های ابتکاری وتخلیقی ازقبیل معماری، تشکیل کلوب ها،جمعیت‌ها، انجمن ها مراکز تفریحی و امثال آن مناسب به نظرمیخورد، اما اگر جنبه والدینی غریزه قوی تر باشد واضحاًعملیه تصعید درفعالیت های که متضمن سرو کارداشتن بااطفال‌حیوانات پرندگان وغیره باشد مفید ومو ثرثابت میگردد. واقعیت های که برغریزه صدق میکند برسایر غریزه های که مجرای طبیعی اقناع آن ها میسر نباشد نیز صدق میکند مادری که نمی تواند بارفقای قدیم خود و با انجمن های که درسابق درآن ها فعالیت داشته باشد امتزاج یابدمی تواند غریزه‌های اجتماعی خود را از طریق‌میل وعلاقه عمیق با اطفال خود و باخانهٔ خود به تصعید بپردازد ومردیکه در اطاقی زندانی است‌واز تماس‌های‌سابقه خودمحروم مانده است می توانند همان نیرو های‌خود را ازطریق نویسندگی تصعید بنماید .

مثلیکه جان بنیان و یا اچ جوهن کرد. موخرالذکر کتاب الهام یا مکاشفه را در زمانیکه در جزیرهٔ پاتموس بود نوشت یا علی دشتی که کتاب ایام محبس را بقیدتحریر درآورد.

دراخر باید درین جا متذکر شد که‌غریزه‌ها اگر بصورت‌طبیعی‌مجرائی نیابند میشود بکدام هدف شایسته دیگر سر بوط و منتهی گردد و یا هم امکان دارد که به هدفهای شایستهٔ سر وکار پیدا کند. کسیکه ازطرف آمر طرف مؤاخذه و تشدد قرار میگیرد چون بخانه میرود امکان‌دارد در اثر کوچکترین تحریك وانگیزش زن وفرزندان خود را زیر لت و کوب بگیرد که درین مورد غریزه جنگجوئی خودرا بیك هدف غیر مطلوب وناگوارسوق

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده است. از طرف دیگر امکان دارد وقتی که بخانه می آید سامان ولوازم باغبانی را بدست گرفته درحویلی باانرژی غیر عادی بکار شروع کند. درین جانیرو های غریزه را بیك هدف مناسب وپسندیده معطوف داشته است. درهر دو حالت از اینکه چرا این کارهارا میکند غیر مستشعر است و در هردو حال برای غریزه او مجرائی پیدا شده است، اما یکی براه خطا و نامطلوب ودیگری براه مفید وسالم.

بطور خلاصه غریزه ها برای شخصیت نیرو ها تهیه میکندوغالباً همه این نیروها از یك منبع سرچشمه میگیرندومیشود که نیروهای مذکوره ظاهر یاپس زده شده وکنترول گردد ویا به تصعید بیانجامد. اظهار یا ظاهر شدن غریزه همان قدر بر حالات مناسب وآیدیال های منسجم متکی است که بر خواهش ظاهر ساختن آن. پس زنی ضرر ناك تمام میشود غیر قناعت بخش وامکان دارد نیرو های شخص رابسمت های نامطلوب ونا پسندیده سوق دهد. کنترول وتصعید عملیه ها یا طریقه صحی وسالم است. برای مقابله و معامله باغریزه های ظاهر نشده مشروط باینکه بحیث طبیعی قبول گردیده وبسمت ها یاسجاری مطلوب پسندیده وگوارا سوق یابد.

اجر عمل

مطرب عشق عجب سازونوایی دارد — نقش هر نغمه که زد راه بجایی دارد
عالم ازنالهٔ عشاق مبادا خالی — که خوش آهنگ وفرح بخش هوایی دارد
اشك خونین بنمودم به طبیبان گفتند — درد عشقست وجگرسوز دوایی دارد
ستم ازغمزه میاموز که درمذهب عشق
هرعمل اجری وهر کرده جزایی دارد

حافظ شیرین سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال محمد امین

سلامت روح و درمان روانی

پیشرفتهای تخنیکی همانطوریکه وضع زندگی اکثرمردم را بهتر ساخته باعث ایجادوضع اسفناکی بین ملیونها نفر از نفوس دنیانیز گردیده وآن از سببی است که در اکثر ملل جهان خصوصاً ممالك صنعتی پیشرفتهای مادی موازی به پیشرفتهای معنوی درحرکت نیست وارزشهای معنوی بفرسنگها از ارزش های مادی بدور مانده است. چنانچه عدهٔ کثیری از روانشناسان در این باره همنواستند و از آنجمله لوی کپلان روانشناس معروف امریکایی و نویسندهٔ کتاب «صحت روحی و روابط بشری در تعلیم و تربیه» چنین اعتراف میکند: «کاروان تمدن با چنان سرعت هولناك وهیبت ناکی به پیش میرود که در قبال آن ملیونها انسان از پی میمانند ونمی توانند خودرا به این سرعت هیجان انگیز زندگی نوین توافق و سازش دهند.» و در جای دیگر همین مؤلف میگوید: «تشوشات واضطرابات روحی امروز معضلهٔ شماره یك صحت عامهٔ این کشور (امریکا) را تشکیل داده ونسبت به هر یك از اضطرابات دیگر، افراد و خانواده های بیشتری رامتاثر ساخته است.» از ینرو تحقیق و بررسی در این ساحه از ضروریات مبرم محسوب می شود. سلامت روحی شعبه یی از روانشناسی وروانکاوی است که هدف آن وقایه و جلوگیری بیماری های عقلی وعصبی می باشد. بیماریهای عقلی دو نوع است: اول خلل دماغی (Psychosis) که شخص مبتلا به آن در ابتدا از نگاه روانی، جسمی، سالم است وآهسته آهسته نظر به فشار های متداوم هیجانی وروحی یاصدمهٔ عضوی به دستگاه مرکزی عصبی و مغز به خلل دماغی مبتلا شده است. دوم کم عقلی (Amentia) که عموماً ارثی یاذاتی می باشد و نظر به استعداد و بهرهٔ هوش به نامهایی از قبیل ابله، کودن و بی مغز یادمی شود بنا برآن این طبقه کسانی اند که رشد فکری شان به حد لازم نرسیده است واز نعمت وافر عقل وهوش بهرهٔ کافی ندارند. این اشخاص رامی توان بوسیلهٔ تعلیم و تربیهٔ خصوصی تااندازه یی به محیط های مربوطهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

شان سازگار ساخت . از طرف دیگر بیمار یهای عصبی آندسته آشفتگی های روانی رادر بر میگیرد که جنبهٔ عضوی ندارد وعموماً عدم سازش رانشان میدهد که باید بزودی ممکن رجلو گیری آن اقدامات لازم بعمل آید .

برای اینکه به صحت وسلامت روحی پی برده و خویشتن را از تشوشات روانی نجات بخشیده بتوانیم لازم است تابه عکس العمل های خود بمقابل فشار های روحی که از دنیای ماحول بر ما تحمیل می شود متوجه شویم وراه های بهتر ومناسب تری راجهت نیل به اهداف خویش جستجو نماییم و بدینوسیله سلوك ورفتار پسندیده راجانشین سلوك ورفتار غیر عادی وغیر پسندیده گردانیم . بصورت عموم سلوك غیرعادی را به سه دسته تقسیم نموده می توانیم :

(۱) سلوك واعمالیکه جنبه های عصبی مزاج انسان را احتوامیکند ، (۲) سلوك و اعمالیکه جنبه های دماغی وروحی طبیعت بشر را در بر میگیرد و (۳) سلوك و اعمالیکه جنبه های انحرافی دارد ، یابعبارت دیگر ، می توانیم بیماران روانی را به سه دسته تقسیم کنیم : بیماران عصبی ، بیماران دماغی وروحی و بیماران انحرافی .

بیماری عصبی یکنوع اختلال روانی است که شخص مبتلا به آن عکس العمل های هیجانی مبالغه آمیزرا بمقابل منبهات داخلی یاخارجی نشان میدهدومعمولا بمقابل همچو منبهات اشخاص عادی عکس العمل های هیجانی ملایم تری را بروز میدهند . بیمار عصبی همیشه در یك حالت پریشانی و تشویش دایمی حیات بسر میبرد . گرچه این بیماران میتوانند در وظایف خویش تااندازه بی موفق باشند ولی در راه حل اضطرابات و اندیشه های درونی خویش را پیدا کرده نمی توانند، چه این اضطرابات واندیشه ها ریشه های عمیقی دارد که از شخصیت غیر طبیعی این اشخاص منشأ میگیرد . خوشبختانه بیماران عصبی به کمك اشخاص فنی درمان شده می توانند .

از جملهٔ بیماری های عصبی ، ضعف روحی (Psychasthenia) ضعف عصبی (Neurasthenia) و هستری (Hysteria) را می توان نام برد . وسواس فکری و عملی اجبار در تکرار نمودن عمل مخصوص وترسهای بی مورد و لی مختص ، از خصوصیات ضعف روحی است ، اما هرگاه بمقابل تشوشات روحی عکس العمل های جسمی نیز بروز نماید یا بعبارت دیگر هرگاه تشوشات روحی وهیجانی به علایم جسمی مبدل شود این حالت را ضعف عصبی (Neurastheni) گویند . درینحالت بعضی از بیماران سودایی بنظر میرسندو برخی هم ازعوارضی مثل قبضیت ، بی خوابی ، دل بدی ، سر دردی وسرگیجی شکایت دارند و بعضی اوقات این عوارض جسمی نظر به عوامل هیجانی مربوطهٔ آن شکل دیگری را اختیار میکند و به

(c) ketabton.com: The Digital Library

کمردردی ، فشار خون ، پرش قلب ، زخم معده و نفس تنگی مبدل می‌شود .

که این‌حالت را بنام بیماری Psychosomatic یادمیکنند. اگر بیماری صعف عصبی بشکل فلج اعضای بدن تبارز نماید در اینصورت بیماری راهستری‌می نامند.ازخصوصیات دیگر بیماری هستری کوری ، کری، از دست دادن‌صداو لرزش دست وسر میباشد. بیماران‌هستری‌فکر میکنند که‌بیماری‌شان واقعی‌است‌وبدین‌سبب‌از عوارض‌بیماری‌همیشه رنج میبرند . ولی‌درحقیقت‌ظهور علایم‌جسمی در حالیکه کدام سبب واقعی ندارد تد ابیر تحفظی و یا تدافعی است که بمقابل اضطرابات یا کشمکش های روانی درونی حل‌ناشده تظاهر و تبارزمی‌نماید . اشخاص مبتلا به هستری‌فوق العاده معروض به‌خطر تلقین نیز می‌باشند به این‌معنی که‌به‌محض اشاره براینکه ایشان مریض‌معلوم می‌شوند دفعتاًعلایم‌مرض‌را بروزمیدهندوچنان معلوم میشوند که گویا واقعاً مریض باشند .

بیماری‌خلل دماغی‌وروحی برعکس بیماری‌عصبی‌شکل‌وخیم‌بیماری‌های‌روانی‌است‌وایجاب‌می‌نماید که شخص‌مبتلابه این‌بیماری به‌شفاخانه های‌عقلی‌وعصبی‌بستری‌شود، چه این‌بیماران‌گاهی‌باعث‌اذیت خودودیگران میگردند وصحنه‌را برخود ودیگران تنگ میسازند. بیماری‌خلل‌دماغی وروحی یابه اثر محرومیت هاوشکست های‌شدیدبروز می‌نماید که ازعلایم بارز آن‌بی نظمی‌های شدیدد ر اوضاع هیجانی ، عقلی و سلوک شخص‌مبتلا به این بیماری می باشد یا به اثر ضایعه یاضایعاتی که‌در دستگاه عصبی یا نخاع شوکی صورت میگیر. دبوجود می آید .

پینل‌طبیب فرانسوی که‌بنام پدربیماریهای‌روانی یادمی‌شوددرتحلیل‌وتجزیه‌و طبقه‌بندی‌بیماریهای ناشی‌ازخلل دماغی‌زحمات‌خستگی ناپذیری کشیده‌است که‌در نتیجه‌تحقیقات وی‌وپیروانش می‌توان این‌بیماری‌رابدوطبقه‌تقسیم کرد. اول‌خلل دماغی که‌منشأ عضوی‌دارد. این‌بیماری‌عموماً به‌اثرسفلس مغز ودستگاه عصبی،خوردن‌الکهل یاضعف کهولت بوجود می آید.علایم هیجانی این بیماری زیاد ومتعدد است مثلا بعضی ازین بیماران به خواب‌وخیالهای‌باطل غرق‌اند و گمان میکنند که مردمان اطراف شان برای کشتن آنهاپلان طرح کرده‌اند یا اینکه خویشتن را بحیث شخص روحانی تصور می نمایند .وبعضی‌هم به‌وهم و خطای حسی گرفتار اند . و برخی هم بی‌عاطفه وخونسرد میباشد، گوشه گیری اختیار می‌نمایند .ازخصوصیات‌دیگر این‌بیماری تاثر، افسردگی وترسهای غیر معقول می باشد .بصورت عموم‌افراد مبتلا به امراض عقلی از نگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

احساس ،تفکر ورابطه به دنیای ماحول وواقعیت های آن سازگاری ندارند.متاسفانه که امراض عقلی عضوی قابل علاج نیست ولی طب امروز راه ها وطرقی رایافته است که این اشخاص را به بیماری‌شان توافق میدهد .چیز مهمیکه امروز معضلهٔ عمدهٔ طبابت وروانشناسی راتشکیل میدهدطرق وقایه وراه های جلوگیری از بیماری های عقلی می‌باشدوامیداست که راه‌های سهل ترجهت وقایهٔ این بیماریها هرچه زودتر بدست اید وملیونها نفوس بشر ازین تهلکه نجات یابند.

دوم خلل دماغی که جنبه عضوی ندارد وگمان میرود که به اثرتشوشات وآشفتگی های متواترزندگی بوجود می آید . از جملهٔ اقسام این بیماری شیزوفرینی ،مالیخولیا وجنون دوره بی‌قابل یاد آوری است که البته تحلیل وتجزیهٔ انواع واقسام مختلف این بیماری از حیطهٔ این مقاله بیرون است.

ازطرف دیگر سلوک انحرافی به کسانی اطلاق می شود که در راه وروش زندگی اخلاق حمیده ومعنویات را یکسره زیر پا گذاشته‌اند وبرآنها نفس اماره حکمروایی دارد .بنا برآن این نوع اشخاص به ارزشهای دینی، اخلاقی واجتماعی وقعی نمیگذارند وپیرو هوی وهوس می باشد . از جملهٔ این اشخاص می توان مجرمین ،تبه کاران وفریب کاران رانام برد.این طبقه مردم نه از تجارب قبلی خویش آموخته می توانند ونه از تجارب دیگران پندوعبرت میگیرند لذا همیشه درپی آنند تا اعمال وافکارشوم خود را بردیگران هرطوریکه شود بقبولانند و از بی تجربگی افراد معصوم وبیگناه سؤ استفاده کنند .دیده می شود که درین اشخاص ندای وجدان از تاثیر بازمانده ووظیفهٔ خود راطور شایسته انجام داده نمی تواند.

آن بخش روانشناسی که به جستجوی اساسی اختلالات وتشوشات سلوک بشروعلاج آن سروکار دارد بنام روانشناسی کلینیکی یادمی شود که بانی وسوسس آن ایتار (Itard) می‌باشد . مکتب روانشناسی که به درمان روانی سروکار دارد وسوسس آن فروید می باشد بنام مکتب روانکاوی معروف است .مکتب روانکاوی عقیده دارد که سلوک بشر متکی است براهداف و غایه های فردی وهر فرد درحیات اهداف وآرزو های زیادی دارد که احیاناً ضد و نقیض یکدیگر اند وسلوک شخص از تصادم همین اهداف ضدو نقیض بوجود می آید.فروید عقیده دارد که درعملیه تکامل تدریجی بشراین اهداف یاامیال بدودستهٔ متخاصم تقسیم شده است وآنها عارت انداز امیال نفس اماره وامیال نفس مطمئنه. ونفس مطمئنه وظیفه دارد تا از اصل حقیقت گرایی وواقعیت بینی پیروی نماید وشخص را درتکاپوی زندگی از واقعیت امر آگاه سازد. نفس اماره برعکس به اصل تلذذ گرایی سروکار دارد وجنبه ها وامیال ابتدایی سلوک بشر را احتوا میکند وجهت منکوب ساختن ورام نمودن نفس اماره قوهٔ سومیکه بنام نفس لوامه یا وجدان یاد می شود تقریباً به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سن پنجاسالگی ظهور نموده بکمک نفس مطمئنه امیال نفس اماره را مهار ساخته شخص را به اطاعت به قوانین اخلاقی واجتماعی واد ار می سازد. این سه قوهٔ روانی که از آنها یاد کردیم به سویه های مختلف از قبیل سویهٔ شعوری، سویهٔ تحت الشعوری وسویهٔ غیر شعوری در ذهن فعالیت می نماید. آنچه در ینجا اهمیت دارد اینست که چطور انسان می تواند توازن را در بین این سه قوهٔ روانی از یکطرف وایجابات محیط اخلاقی و اجتماعی از طرف دیگر، برقرار کند. چیز دیگر یکه قابل یادآوری است اینست که چون در تحریک اعمال انسانی قوه های نهانی زیادی دخیل است که اکثر آنها بسویه تحت الشعوری واحیاناً غیر شعوری در فعالیت است بنا بر آن انسان بالای بسا سلوک و کردار خویش مستقیماً کنترول ندارد از همین جهت است که افراد مختلف در تکاپوی زنده گی به مایوسی ها، شکست ها وغم وغصه به اشکال مختلف دوچار میشوند. درمان روانی بمنظور اصلاح بعضی از سلوک های غیرعادی است که توافق وسازش اعظمی را بمحیط مربوطه امکان پذیر می سازد. همانطوریکه اطباء بکمک داروهای لازم اعراض عضوی را تداوی می نمایند یا بوسیلهٔ جراحی امراض گوناگون راعلاج میکنند به همین قسم طبیبان روانی به اصول وروشهای روانکاوی، شوک برقی یا جراحی اعصاب، مریضان روحی راتداوی میکنند. طبیبان روانی درتداوی مریضان خویش از داروهایی که جدیداً کشف شده نیز استفاده می نمایند.

مختصصینیکه به علاج ودرمان امراض روانی می پردازند واجراء تداوی رادارند بنام های مختلف یادمی شوند. بعضی ازین متخصصین را روانشناسان کلینیکی تشکیل میدهند که اصولا باید دکتورا در رشتهٔ روانشناسی داشته کم ازکم یکسال را بحیث دورهٔ ستاژ تحت نظارت دکتوران مربوطه دریکی از شفاخانه های عقلی وعصبی گذشتانده باشند. ودرتطبیق امتحانات روانی و تحلیل وتجزیهٔ آنها مهارت کافی داشته باشد وهم درتطبیق اصول روانشناسی عمومی وتجربتی درایت و کفایت نشان داده بتوانند.

ازطرف دیگر روانکاو به کسی اطلاق می شود که اولتر از همه درعلم طب دکتوراحاصل میدارد ودر پهلوی مضامین مربوطه طبی خویش طرق عملی و نظری تداوی امراض روحی را نیز کسب می نماید. وبعد از سپری نمودن دورهٔ ستاژ رسماً بحیث طبیب امراض روانی بکار شروع میکند. روانکاو قانوناً حق دارد که علاوهٔ بر روانکاوی، ادویهٔ لازم را تجویز کند واصول مختلف شوکهای برقی رانیز بکار برد وهم مطابق به رشتهٔ تخصص خویش احیاناً به جراحی اعصاب نیز اقدام نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جراح اعصاب،طبیبی است که تخصص خودرا دراسراض روانیکه جنبهٔ عضوی دارد گرفته است .روانکاوان وروانشناسان کلینیکی درتداوی امراض روحی مجبورند نظریهٔ جراح اعصاب را درحصهٔ بعضی از مریضان روحی حاصل دارند، زیرا اکثر اعراض روانیکه جنبهٔ عضوی ندارد (یعنی کدام نقص در دماغ ودستگاه مرکزی اعصاب دیده نمی شود) علایم و خصوصیاتی مشابه به امراض روانی دارد که جنبه های عضوی میداشته باشد . مهمترین چیزیکه در علاج امراض روانی حایز اهمیت است اینست که نه تنها متخصصین در ریشه کن ساختن هیجانات مریضان روانی مسؤلیت دارند بلکه بهمان اندازه باید راه وروش جدید رانیز به مریضان خویش یاد بدهند تا در تکاپوی زنده گی ایشان بتوانند مانند افراد عادی بکار و بار خویش ادامه دهند، در غیر آن تداوی روحی بدردشان نخواهد خورد. این بود مختصری در باره سلامت روح ودرمان روانی.

مآخذ ومنابعی که از آن ها در تحریر این مقاله استفاده بعمل آمده است:

Kaplan, Louis, MENTAL HEALTH AND HUMAN RELATIONS IN EDUCATION, Harper & Row, N.Y., 1959.

Miller, C.H, Guidanee SERVICE, Harper and Row, N.Y., 1965.

Morse, W.C. & G. M. Wingo, PSYCHOLOGY AND TEACHING, Scott, Foresman & Co., Chicago 1955.

Munn, Norman L., PSYCHOLOGY, Houghton Mifflin Co., 3rd ed; Boston, 1956.

معرفت ذات یکتا

وهم کانجا رسد فرو ماند — ابجد سر خواند نتواند

بگذر ازوهم واین سخن بگذار — کی بود وهم مدرک اسرار

دل تواند یکی مطالعه کرد — لوح اسرار قرب مبدع فرد

هرچه عین کمال معرفتست — خاص دل راست کان بهین صفتست

دل چو در عالم بشر باشد — زان سعانیش کی خبر باشد

تامجرد نشد ز فعل ذمیم — حق خطابش نکرد قلب سلیم

چون بیابی حقیقت اخلاص — ره کنی قطع تا سرادق خاص

گرتوخودرادران جهان فکنی — فرش عزت بر آسمان فکنی

طریق التحقیق ـ سنایی غزنوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادبیات افغانستان

درقرن نوزدهم وبیستم

-۲-

در دورهٔ سلطنت اعلیحضرت نادرشاه درسال ۱۹۲۹ م (۱۳۰۹ ه ش) نظم و نسق مجدداً در کابل بر پای شد و درساحهٔ ادبیات شاخص مهم این زمان تاسیس «انجمن ادبی» بود که بنیان «اکادمی آینده افغانستان» بحساب می رفت. این انجمن کارهای خود را درسال ۱۹۳۱ م آغاز کرد که مبتنی برتوسعه وارتقای ادبی زبان دری و پښتو و تتبع وتحقیق وتهیه مواد درباره اسناد وآثارفولکلوری و قبیله‌شناسی و تهیهٔ مواد برای نوشتن تاریخ افغانستان و کارهای مربوط به‌تاریخ زبان (فیلولوژی) پښتو بود. وکاراخیرالذکر خصوصاً ازمواد مهم وکارهای عمدهٔ «پښتو ټولنه» بود که درسال ۱۹۳۵ بنیاد گذارده شد، ودرسال ۱۹۳۷ با «انجمن ادبی» یك‌جاشد تاازان «اکادمی افغان» بوجود آید. نخستین رئیس انجمن ادبی محمد نوروز (مرحوم) بود که پسانها رئیس‌شورای‌ملی گردید وخلف‌ونائب‌اوسردار احمد علی درانی بود. وی توسط تراجم خویش‌ازمولفات انگلیسی وترکی وترجمه اثر نامق کمال‌شهرت یافت و اولین اعضای انجمن ادبی که ازطرف اعلیحضرت نادرشاه غازی انتخاب گردیده‌بودند، عبارت‌بودنداز: غلام جیلانی‌خان اعظمی، مرحوم سرور گویا اعتمادی، کریم نزیهی، وامین‌الله زمرلای (زمریالی) (وزمریالی‌در واقع یك نویسندهٔ پښتو بود).

اعضای دیگر منتخب درین انجمن، سرورصباء، عبدالعلی‌مستغنی، عبدالباقی لطیفی و میرغلام محمدغبارربودند. این انجمن جمعاً هشت‌عضوداشت که اعضای فعال‌بودندوده‌عضوافتخاری‌نیزداشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مجلهٔ کابل» بسال ۱۹۳۱ به‌نشرات آغاز کردو«سالنامهٔ کابل»(۱) که هر سال یعنی در ظرف سال نشرمی‌شد ازسال۱۹۳۳ شروع به‌نشر نمود. رئیس هیات تحریرسالنامه دراول حفیظ‌الله‌خان بود. آنان به‌خوانندگان خویش پارچه های ادبی و اشعارومقالات تاریخی تقدیم‌میداشتند. این نشرات نخست بزبان دري نگارش می‌یافت وبعد ازاندکی یکقسمت مهم آن‌بزبان پشتو پخش‌می‌گردید. ازسال ۱۹۳۶ به‌بعد در واقع افغانستان ازدونوع تولیدادبی برخوردار شد. قبل از آغاز حرب دوم جهانی درجنب شعرا ذوات دیگری همچون‌عبدالحی‌حبیبی(که‌درسال۱۹۳۸ آثاری را انتشار داد) وسرور صبا (۲) به‌نشر کردن آثار پر داختند.

ازمشهور ترین کسانیکه اکنون درافغانستان بزبان‌دری‌چیزی‌می‌نویسند خلیل الله خلیلی میباشد. وی درسال ۱۹۰۸ بدنیا آمده است. این‌نویسندهٔ‌شاعر که‌در عین حال یك مورخ است سبك‌خراسانی‌را احیاء کرد که‌به‌پیروی‌ازاسلوب‌قرن‌دهم‌عیسوی(همچون‌فرخی‌سیستانی)شعرمی‌گوید. این اسلوب راپیش از اوقاری عبدالله‌خان هم‌بکار برده‌بود. خلیلی شاعر دربار بوده است. واشعار اوبیشتر قصیده ومثنوی است وخاطرات ومشاهدات سفر خود را درشرق‌نزدیك(ترکیه) واروپا (بالخصوص درپاریس) وجریانات تاریخی کشور خود رازیرعنوان«سروده های آریانا»(۳) به شعر در آورده است.

یك پارچه شعر از اشعار این‌شاعر را بنام«قصیده سعدي» به‌انگریزی ترجمه کرده است که‌دارای خصوصیت فلسفی منفی گرائی و بدبینانه یی است که غالباً درآثار کلاسیك زبان دری مبهم است وکنایه آمیز ودرآن وضع مأیوسانه ازمشاهده‌عظمت بعضی مناظر قدیم‌ترسیم گردیده‌و بالخصوص‌جریان تاریخی‌مدنیت را که‌مدت های‌مدیدی در مخاطره های‌حملات‌واستبداد افتاده بود، بیان میکند که خیلی گیرا است و همچنان در «شب کوهستان» (۴) منظره‌شب کوهستان ونی‌شبان خیلی خوب مجسم گردیده است.

---

(۱) درابتدا بنام«سالنامهٔ کابل» نشر میگردید مگر بعد ازسال ۱۹۴۰ به«د کابل کالنی» تغیر نام داد وتا سال ۱۹۵۲ بهمین نام بود وازآن پس‌بنام«دافغانستان کالنی» نشر می شود.

(۲) سرور صبا درنثر نویسی شاگردمحمود طرزی است واثر شعری اوبه‌مناسبت‌جشن استقلال بشکل«مسدس» نشر شد ورساله یی کوچك است که‌ازطرف انجمن ادبی به‌مناسبت سیزدهمین سال برگزاری «جشن‌آزادی» پخش‌گردیده‌ودران‌اشعارمستغنی وقاری‌عبدالله‌خان هم‌اشاعه‌یافته‌است.

(۳) آریانا اسم قدیم‌و باستانی افغانستان است.

(۴) کوهستان درشمال کابل افتاده‌است ساکنان آن‌نطقه‌یکی‌ازلهجه های‌دری‌گپ‌می‌زنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بر نشیب کوه درختان انبوه بیشه و کتله سبزی را تشکیل داده اند . ستارگان چشمك و برقك میزنند ونور ماه (ماهتاب) روی دره را پوشانیده است .

این شب ،شب جوانی و شب عشق است .

بر بستر چمن که ارگلهای خود روپوشیده است ،بلبلان به نوا و سرود اند .

من به آهنگ ملکوتي نی شبان گوش فرا داده ام» .

این نویسنده منتخبي از اشعار شاعران معاصر افغان رابه زبان دری نشر کرده . در نوع خود این اولین جنگ است که در سال های آخر بچاپ رسیده است .(۱)

تنها خلیل الله خلیلی سبك خراساني جدید رابه اسلوب خراسانی به کارنمی برد بلکه عشقري، عبدالحکیم ضیایي (پسر سردار عزیز الله)، عبدالرحمان پژواك (متولد درسال ۱۹۱۹م) نیز اشعاری بسبك خراسانی همچون شعرای قدیم افغان سروده اند .این شاعران از سبك خراسانی از نگاه تفنن پیروی میکنند .زیرا بعض مفاهیم و سنخ اندیشه بشکل عنعنوی بر جای میماند ،چنانکه خلیلی آن را احیا کرده ومفاهیم افکار تازه و زنده را که باسایل عصری سروکار دارد بدان لباس جلوه میدهند .

بهرحال نسل جوان بیشتر به اشعار نوع دوبیتی (که معمولا چهار بیتي خوانندش) توجه زیاد و بدان تمایل دارند ،خصوصاً دوبیتی های عامیانه در« جنگ اشعار نو » که بسال ۱۹۵۷ در کابل نشر گردیده ،شاعر ضیا قاری زاده (متولد درسال ۱۹۲۱م) بزبان ساده گفتگوي کند که با زبان تکلم وروزمره نزدیك است .وی در آن جنگ «مفهوم عشق وطن» و«سوز جوانی» را بیان داشته که از بیکاری وعطالت بیزار واز زندگی سبکسرانه متنفر است.وآرزو دارد که هموطنانش علم بیاموزند ونور معرفت را نیك دریابند. این جنگ (مجموعه) بیك عصر ودوران خاص تطابق دارد: دوران واقعي کشایش دروازه افغانستان به دنیاي خارج در حقیقت پس از مساعی ومجاهدات بی ثمر اعلیحضرت امان الله وعکس العملی را که به دنبال داشت ،در میان سنوات ۱۹۲۹ و۱۹۳۹ که با دوره اعلیحضرت نادرشاه شهید» آغاز یافته بعضا انکشافات ثقافی بظهور پیوست وپایه تاسیس پوهنتون

---

(۱) خلیل الله خلیلی ،منتخبات اشعار ،مطبعه عمومی ۱۳۳۳ - ۱۹۵۴ .

منتخب اشعار استاد خلیلی نیز از طرف مطبوعات نشر گردیده است ،در ان جمله یکی از مقالات الفونس دودی شاعر فرانسوی بنام «ستارگان» نیز به شعر درآورده شده است که خیلی رسا و دلپسند است. (مترجم)

(c) ketabton.com: The Digital Library

کابل گذاشته شدواین آغاز شجیعانه درجنگ‌دوم جهانی متوقف گر دید .و در آن مدت کشور بیطرف بودواجباراً مجدداً خود را از د نیا ی خا رج منز وی نگه داشت . هنگا میکه بجای سردارمحمدهاشم خان که صدراعظمی بااداره بود ،درسال ۱۹۴۶ سپه سالار شا محمو دخا ن غازی بحیث صدراعظم مقرر گردید، طلیعه امکان تحو لا ت اجتما عی که نما یان گشته بو دبه انتظار ایام بعد بسرمی بر د . **تا در سال ۱۹۵۱ که هنگام صدارت بناغلی محمدداود بود طرح اسا سی تحول ر یخته شد.**

امد اد تخنیکی ملل متحده ، ا یا لا ت متحدهٔ ا مریکا و ا تحا د جما هیر شو روی از نگاه‌مادی‌ازلون‌دیگرآغاز یافت و بعدازسال ۱۹۰۰ کشور راهی‌رابرگزید که‌دیگر بایست‌خود را ازانزوابدر آ رد وبیش‌ازپیش به آرزوی تغییر اساسی مملکت قدم‌برداشته شودوبه‌انزواپایان‌وشرایط جامعه راتطو ر دهد .

همردیف‌ضیاء قاری زاده میتوان شاعرانی دیگر همچو ن‌آیینه ،الهام ، نیسان، .با رق شفیعی و ابراهیم خلیل را تذکر داد . این شاعر ان‌در کابل زیست دار ند وهمچنان درولایات هم‌دسته های کوچك ادبی وجود دارند.مثلادر هرات درسال ۱۹۳۲ یك حلقه ادبی (کلوب‌ادبی)عر ض وجود کرد که‌مجله‌یی ما هوار نشرمی نمود وآنرا «مجله‌ادبی»نام گذاشتندوسپس‌به نام«هرات» شهرت یافت .دربدخشان نیز که همچون‌هرات‌به‌یکی‌دیگرا زلهجه‌های «دری»مکالمه‌می نما یند (۱)نویسندگان‌وشاعرانی هستند .مرحوم‌محمد قاسم وا جد✿اثری را به لهجه هما ن محل نشر نموده است .(۲) وآن اثراز جهتی که‌بزبان‌محلی است مهم‌است‌زیرا همه‌به‌ز بان کابل‌گو یا یند، وبدان زبان‌می نویسند.در منطقه شغنا ن که‌در گوشه‌مشرق بدخشان مو قعیت دارد شا عر ان محلی هستند: شمشیر ،شاه فتور ،محبت‌شهزاده .اینان اشعاری‌موزون(بوز ن‌عروضی) سرو ده‌اند وشاعری بوده است که‌بزبان‌محلی‌شغنان‌اشعارمی‌سرودو نام آن شا عر «لاچین» بوده است.(۳)

---

(۱) در عصرگذشته‌بدخشان مرکز مهم ادبی‌بوده است .درسال ۱۹۳۶ شاه‌عبد الله بد خشی زبانشناس افغان زیر عنوان «ارمغان‌بدخشان»شعرای‌بدخشان‌رامعر فی کرده‌است .

(۲)مجموعه‌اشعار واجد، مطبعه‌بدخشان(فیض‌آباد) ۱۳۳۲=۱۹۵۳ .

(۳) Cf. M. Bakoev V. Poiskah Vostocnyh rukopisej dans Narody Azii i Afriki, 1962

✿محمدقاسم‌واجداز کابل است‌ومدتی مدیرروزنامه‌بدخشان‌بودو از ین فرصت استفاده کرده چار مجموعهٔ اشعار وبرخی تراجم‌منظومش‌را دربدخشان به‌نشررسانده‌واین آثارهیچ یك به لهجهٔ محلی بدخشان‌نیست. البته‌تنی‌چند ازشاعران‌معاصربدخشان‌به‌لهجهٔ‌محلی‌بدخشی‌اشعاری‌دا رند. (نگهت)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مگر قسمت اعظم شغنان در خاك تاجکستان داخل است. در این جمهوري شوروی ادبیات قابل تذکر ومهمي هست که این ادب معاصر و جدید دنباله وهمردیف لهجهٔ نوشته شدهٔ تاجیکي (زبان دري تاجیکستان) است که بزبان کابل نزدیک است.

نوع عامیانهٔ شعردری را که بنام «چهار بیتي» مشهور است (۱) از برکت کتاب دانشمند افغانی بناغلی عبدالغفور فرهادی شناختیم که زیر عنوان «دری گفتاری در افغانستان» تالیف ونشر گردیده است. درضمن نشر همین اثر دستوري (گرامری) که مکمل ترین اثر نشر شده تاکنون است که در بارهٔ لهجهٔ کابل نوشته شده، آقاي فرهادی (۷۷) دو بیتي را در آخر کتاب خود درج کرده است. دو بیتي ها بدواً در مجلهٔ «کابل» و «آریانا» و «روزنامهٔ انیس» نشر گردیده بود. این چهار بیتی ها خیلي بکر و تازه اند ودنیای عشق و جوانی و واقعیات زندهٔ حیات را انعکاس میدهند وعلی رغم قیود و بند و بست شرایط اجتماعي میباشد (۲)

هرچند که مطبوعات افغانستان جسته جسته دو بیتي های دری را نشر وطبع کرده مگر تاکنون بصورت اساسی جمع وطبع نگردیده است. (۳) کار تتبع و تحقیق درین ساحه در کشورهای همجوار خیلی پیش رفته است. در ایران دو بیتی ها را W. Ivanow بنام «مجموعهٔ دو بیتی هاي خراسان» (۴) گرد آورده است. ودر تاجکستان بناغلی م. تورسون زاده و بولدیریف هفت صدو سه دو بیتي را در کتابی گرد آورده و زیر نام «فولکلور تاجیك» نشر کرده اند. (۵)

---

(1) 'Abd—ul—Ghafür Farhàdi, le persan parlé en Afghanistan Grammaire du Kaboli, accompagnée d'un recueil de quatrains populaires de la règion de Kabôl Paris, C. Klincksiek, 1955.

۲ - چون عین ترجمهٔ فرانسوی دو بیتي های مذکور درشمارهٔ سوم سال ۲۲ مجلهٔ ادب وهمین شماره نشر گردیده است از آن روا زترجمه و نشر مکرر آن خود داری میکنیم. از جمله دو بیتی ها فقط ترجمه هفت دو بیتی در مجله «اوریان» نشر گردیده است. (۳) مترجم یك دو بیتی به لهجه دری هزارگی از مجله «باختر» اقتباس ودر ضمن مطالعه «هزارگان ومغل ها درافغانستان» درشمارهٔ ۹ سال ۱۹۶۱ مجلهٔ سه ماههٔ «اوریان» نشر گردیده است.

مترجم: درین باره رك: شمارهٔ سوم، سال بیست و یکم مجله ادب (۱۳۵۲).

(4) W. I Vanow, Rustic Peotry in the dialect of Khorasan dans Jaurnal and Procedings ofthe Asiatic society of Bengal, 1925.

۵ - بناغلی تورسون زاده و A.N. Boldyrev، فولکلور تاجیك، نشریات دولتی تاجیکستان ستالین آباد (شهر دوشنبه حاضره) ۱۹۵۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یگانه نمونهٔ ادبیات عامیانه (شعرعامیانه) دو بیتي هانیست بلکه‌اشکال دیگر آن‌نیز وجود دارد. بنا غلی‌دکتور فرهادی چهارسرودنشرنا شدهٔ دیگر رانیز درکتاب‌خود درج نموده‌است که بشکل دو بیتی میباشند مگروزن عروضی آنها از نوع وزن عروضی دوبیتی‌نیست و بوزن دیگر است. مفهوم یکی‌از آنها «وصول‌ناگهانی» است:

«یار ریزگکم تو به گلها همانندی.

اثر قدمهای‌تودردل میماند.

اگر میدانستم که‌میآیی

درطول راهت گل میکاشتم» (۱)

بناغلی رنه‌دولو ترجمهٔ مکمل یك سرود رادرمورد «اغتشاش داخلی افغانستان» (۱۳۰۷ هـ ش) وهمچنان سرود های عاشقانه رادرکتاب خود درج کرده است:

«سر کوه بلندیکدانه گندم

غریبی‌میکنم درملک مردم

غریبی کرده کرده‌خوار گشتم

به چشم دوست ودشمن زارگشتم

و اینك سرود دیگر:

«ای یار نامت را بزبان نمی‌آرم

چلم را بردست گرفته بروی‌صفه برآی

یارت رتماشا کن که ازعشق‌سرگشته‌است،

دو چشمانت همچون ستارگان آسمان رخشان اند.

حیات کابلم دردست دخترمیرزا است.

نمیدانم دخترمیرزا بکابل‌چه کار دارد.

زندگیم بدست‌دختری باشدکه چارگل به بینی‌دارد».

---

(۱) اصل‌سرود ها با ترجمهٔ فرانسوی آن‌در «کتاب دستور زبان کابل» درج است‌و ترجمهٔ فرانسوی‌آن را درهمین‌شماره‌نشرنموده‌ایم ازآن‌رو ازتذکر وطبع‌مجدد آن‌خودداری کردم. مترجم

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان سان که جمع آوری وتدوین دوبیتی ها در افغانستان کار ضروری است حکایت ها و داستانهای روایی محلی نیز قابل درج و نشر است که بعضی از آنها در ادبیات تحریری درج میباشدو قسمتی از آن را خانم ریاها کن (همسر ژوزف ها کن) که رئیس هیأت باستانشناسی فرانسوی در افغانستان بود ومورخ افغانی بنا غلی احمدعلی کهزاد گرد آورده به فرانسوی ترجمه و نشر نموده اند. (۱)

نثر زبان دری به معنای واقعی وانکشاف حقیقی خود جایگاه مهمی رادر ادبیات که عبارت از از دیاد ناول ورومان وتیاترو تمثیل است نگرفته. بلکه بیشتر در سلحهٔرو زنامه نگاری ، تاریخ نویسی وعلوم بکار برده شده است. و در فلسفه اندکی ، بغیر تراجمیکه از آثار بیگانگان صورت گرفته.

رومان نویسی در افغانستان در زبان دری وهمان سان در پښتو ناپیدا است. در حالیکه در ایران از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم شایع بوده است. ناول اصلا در زبان دری وجود نداشته ✡ در حالیکه تخم این جنس ادبیات قبلا باموفقیت در زبان پښتو افشانده شده است. مع ذلك آقای عبدالرحمن پژواك (متولد در سال ۱۹۱۹ ع) در سال ۱۹۵۷ مجموعه یی از داستانهای کوتاه و ناول ها را تحت عنوان (افسانه های مردم) در کابل نشر نمود (۲). در پهلوی داستانهای مبین زندگی مردم درین مجموعهٔ داستانهای دارای مفهوم فلکلوری هم هست مثلا تاریخ (مومن خان) یا تاریخ ((فرمانروای بست)) (۳) وهمچنان داستان ((رودابه وزال)) که در شاهنامهٔ فردوسی نیز وجود دارد.

بناغلی پژواك گذشته باشکوه را بشکل قهرمانی و شاعرانه ارائه میدارد. تیاتر و تمثیل در افغانستان رسم کهن نداشته است وفقط در عصر اعلیحضرت امان الله غازی به صحنه آمد. در آن

---

(1) Ria Hackin et Ahmad Ali Kohzad. Legendes et Coutumes Afghanes (Paris, Presses univer sitaires de France 1953).

و همچنان داستان پروتی Parwati را بنا غلی کهزاد ضمن مقالتی بزبان فرانسوی در مجله افغانستان جلد هفتم شماره اول ۱۹۵۲ درج کرده است.

(۲) « افسانه های مردم » در سال ۱۳۳۴ در روزنامه ((خراسان)) ایران نیز نشر گردیده است.

۳ـ این داستان تاریخی مربوط به فتح خان بارکزایی است.

✡ سابقه داستان نویسی اعم از داستانهای کوتاه و دراز در ادب دری بقرن پنجم هجری واحتمالا پیشتر از آن میرسد. داستان سمك عیار، وحکایات کوتاهیکه در لابلای کتب زبان دری ومجموعه های داستان، به نظر میرسد شاهد این امر است و در سدهٔ بیستم نیز، رمان وناول به تعبیر فرانسوی (یعنی داستانهای دراز وکوتاه) در ادب دری افغانستان وجود دارد. مترجم

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمان در کابل نمایشهایی داده می شد. سپس، از ۱۹۲۶ به بعد در شعر تابستانی پغمان که آن مرد متجدد در ۲۵ کیلو متری نز دیك مرکز احداث کرده بود نمایش های تمثیلی آغاز یافت. طوریکه M. G. F. Girs (۱) بیان داشته در آن زمان صحنه یی را بنام «فتح اندلس» تمثیل نمودند که خیلی جالب ومورد دلچسپی بوده است. مگر تیاتر پغمان در سال ۱۹۲۹ مسدود گردید.

در ظرف ده سال متعاقب آن چند تن از افغانان به نوشتن پار چه های تمثیلی آغاز کردند که بناغلی زکریا هم پارچه ها یی را نوشت مگر تا کنو ن نشر نشده است. بناغلی ((رنه دولو)) خلا صه یی از یك اثر تمثیلی (منظوم) را که توسط بناغلی محمد حید ر نیسان زیر عنوا ن «مکن همشیره گریان» نوشته شده در کتاب خود درج نموده است. اثر مذ کور صحنهٔ پیروزمندی اعلیحضرت نادر شاه (شهید) را برغاصبان در سال ۱۹۲۹ نشا ن میدهد . د رسال ۱۹۳۹ ا کا د می ا فغان در یافت جایزه یی را برا ی بهتر ین اثر تمثیلی به مسابقه و اقتراح گذ اشته بود. در هما ن سال بناغلی رشید لطیفی (تولد در سال ۱۹۰۶ ع) که بحیث بهترین نویسندهٔ درامه و تمثیل در ز بان دری افغانستان دانسته می شود ، اثری را بنام ((متخصص سالون)) نوشت ودر آن جوانی بی دانش وناکام را بباد مسخره گرفته انتقادمی کند که از کار نفرت دارد وبه آ ینده مملکت می اندیشد.

چه مردی کند در صف کار زار که دستش تهی با شد وکار زار

در آن زمان در کشور فقط دسته یی کو چك ممثلان شو قی وجود داشتند ولی تاسیس دفتری بنام ((دفتر نمایشهای ملی)) در چار چو ب مطبو عا ت در ین ساحه جنبشی را پدید آورد ونمایشها منظم ومنسجم ودرشهر ها ی دیگرنیز ر ایج گشت که بعضی از آ نها را ممثلا ن دلقك سروسامان دادند که از کابل ، بدان شهرها می رفتند. همان ممثلا ن نخستین خانه تمثیل رادر کابل بنام «پوهنه ننداره» تا سیس کردند که صحنه های آن بزبا ن د ری تمثیل و نما یش داده می شد. آن صحنه ابتدا از طرف مرحوم رشید لطیفی اداره میگردید وازسال ۱۹۵۰ به بعد جایی مشخص پیدا کرده درسال ۱۹۵۶ در «پوهنه ننداره» کورسی برای تربیه ممثلان افتتاح گردید که درظرف دوسال دران دروس خود رافرامیگرفتند . بعداً در گوشه یی دیگر ازشهر کابل تیا تردیگری را بنام «د کابل ننداری» بنانهادند که بدواً توسط یکی ازممثلان معروف بناغلی محمد علی رونق تاسال ۱۹۵۸ اداره می شد. درهمان سال شخص موصوف «رژیسور» (کارگردان) پوهنه نندا ره مقرر گردید. د کابل ننداری ازسال ۱۹۵۹ به بعد در کنارچمن حضوری جای و عمارت مناسبی یافت که

۱- رك : Sovremennyj Afghanistan, Moscou 1960.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جشن های سالانه آزادی ونمایش های صنعتی نیز درجوارش برگزار می‌شود. درزمان حاضر درامه نویسهای افغان که درنوشتن پارچه های تمثیلی شهرت دارندودرامه‌های‌شان درمعرض نمایش قرارمیگیرد در پهلوی مرحوم لطیفی و بناغلی رونق، «مرحوم» برنبنا و احمد علی (۱) حکمت وضیاء قاری زاده، عبدالصبور نسیمی، مقدس نگاه، دانشمند عبدالرحمان پژواك بناغلی محمدعثمان صدقی ونجیب‌الله‌تورو ایانا «فقید» راتذکر میتوان داد.

تا سال ۱۹۶۰م درتمثیل ها مردان رول زنان رادرتیاتر ایفا میکردند اما تیاترزنان هم در «جمعیت کمك بازنان» (۲) ✿ وجودداشته‌ودارد. (این جمعیت درسال ۱۹۴۶ توسط زنی فرانسوی الاصل میرمن الیزابت نعیم بنیاد گذاشته شد که درعمارتی وسیع جا داشت و یك مرکز ثقافی مشغولیت را برای زنان تشکیل میداد، البته قبل از آزادی زنان که درماه اگست ۱۹۵۹ آغازگردید.)

درکشوری همچون افغانستان که آثار تیاتر وتمثیل بالنسبه کمترتولید میگردد این یك امر طبیعی است که به تراجم آثار اروپایی دلچسپی و علاقه میگیرند. وبنا براین آثارنویسندگان معروف همچون مولی یر (۳)، شکسپیر و چخوف ترجمه وبر روی صحنه آورده شده است.

کار ترجمه آثار ادبی بیگانگان ازسوی دیگر در افغانستان به پیمانه‌وسیع صورت گرفته واین عمل بعداز تراجم محمود بیگ طرزي رونق یافته است.

---

(۱) یك بخش (فصل) ازیك پارچه تمثیلی احمد علی خان دریك پرده بنام «برگ چنار» به‌لهجه دری کابل را آقای عبدالغفور فرهادی دراثرخویش «دری گفتاری در افغانستان» درج نموده است.

(۲) درباره این جمعیت مطالعه شود: الیزابت نعیم، الان، زیرعنوان اناث در افغانستان، ج اول شماره ۳-۱۹۴۶. این موسسه از سال ۱۹۵۳ به بعد به‌نشرمجله یی اقدام کرد بنام «میرمن» که مقالات رابزبان‌های دری و پښتو نشر می نماید.

✿ نام اصلی آن «جمعیت زنان» (دمیرمنوټولنه) است. مترجم

۳- Cf. N. Dvojankov, Moljer V Kabule Sovremennyi vostok. 1958

یعنی مولی یردرکابل، شرق معاصر.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نبودن مطابع تا مدت زیادی مشکلات را در برابر از دیاد نشرات پدید آورده بود (۱).
باآنهم از جمله مترجمانی که از آثار فرانسوی بزبان دری ترجمه کرده اند میتوان بناغلی سیدمحمد قاسم رهبتیا را تذکر داد که رئیس هیات تحریر سالنامه کابل بود و بعد از آن مدیر «شعبه مطبوعات» گردید و در سال ۱۹۶۴ وزیر مطبوعات بود. بناغلی رهبتیا اثری از مریمه را که کلومبا نام دارد ترجمه کرده است.

بناغلی غلام جیلانی جلالی اثری از احمد زکی پاشا مصری را درباره «تمدن اسلام در اندلس» ترجمه کرده است. و احمد علی خان اثرهای توماس مور، ادگار پوو گیت آنجلی (۲) تاگور وپارچه تمثیلی نویسنده ترک نامق کمال را بنام «جلال الدین» ترجمه نموده است. واین اثر درباره «خوارزمشاه» گفتگو دارد، رنه دولو درسال ۱۹۳۷ از آن تذکر داده است. تذکر باید داد که درنمایشنامه نامق کمال، جلال الدین منکبرنی را بصفت حامی و مدافع کم طالع افغانستان دربرابر حمله چنگیزخان شناسانده است و این انتباه وتلقی یك نویسنده بیگانه است ودرین جابی مورد نیست ازآثار دیگر ادبی که ازهمان حادثه الهام گرفته اند تذکر دهم مثلا در فرانسه میتوان از نوشتهٔ گوبینو بنام «دلدادگان کندهار» که یکی از ناول های آسیایی است ودر انگلستان خصوصاً اثر Rudyard Kipling را در مثنویات «اشعار افسانوی» تذکر داد که یکی از آنها بنام «امیر عبدالرحمان» است و همچنان بعض حکایات دیگر آن ونیز در اتحاد جماهیر شوروی میتوان از نوشته های L.V. Nikulin Larisa M. Rejsner و ازیك رومان S.M. Vodkin (۳) وداستانهای Oleg E. Erberg.

---

(۱) تا سال ۱۹۶۰ در کابل تنها یك مطبعهٔ، عمومی وجود داشت و آثار طبع شده هم تنها دریك جا «پانو خای» بفروش میرسید وهمان یگانه کتابفروشی بود و اثار مطبوعه خارجی هیچ جا فروخته نمی شد. (۲) گیت آنجلی تاگور را دانشمند دکتور روان فرهادی از روی نسخ مختلفه وتراجم آن بزبانهای فرانسوی، ترجمه آندره ژید نویسنده معروف فرانسوی، وانگلیسی و نسخه بنگالی آن دقیقانه مقابله وبه نظم بسیار زیبا بزبان دری ترجمه کرده است که ما برخی از آن را درشماره اول سال ۲۲ مجله ادب نشر کردیم. امیداست روزی همه آن بصورت کتابی نشرشود. مترجم

(۳) Sed'moe nescatie Ataulla یعنی هفتمین بد بختی عطاء الله که توسط س. م. ودکین نوشته شده دوران غصب قدرت را توسط بچهٔ سقا و نشان میدهد، چاپ مسکو ولیننگراد درسال ۱۹۳۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) و بالخصوص اشعار نیکولای سن، تیهو نوف وحکایات او یاد آوری کرد. (۲) علاقه به ادبیات روس تازه در افغانستان پدیدار گشته واز میان مترجمان از ان زبان میتوان بناغلی محمد صدیق طرزی (۳) رانام برد که آثار لرسو نتوف و تورگینیف و چخوف را ترجمه نموده است .و.م .ی عطیه ،واجدوافت ودیگران اثر های پوشکین را ترجمه کرده‌اند. خلیل احمد خروت،عبیدالله ، احمد نظیف و احمد سیفی اثار تولستوی را ترجمه نموده اند . منور وواسع به آثار ماکسیم گورکی دلچسپی نشان مدهندوازان ترجمه کرده اند . مگراین ترجمه‌ها بحیث طلیعه (طلایه) شمرده می شوند و همگان از ان مستفید نگردیده اند .د رمقابل آن ترجمه قرآن کریم وتفسیر های آن کتاب مقدس بزبان دری وهمچنان بزبان پښتو که هردو موازی اند یك کار بسیار عمده شمرده می شود ودربیست سال اخیر پیش رفته است.

درساحهٔ نظریات وآراء ادبی وتاریخ ادبیات دری میتوان ازآثار درسی ملك الشعراء مرحوم عبدالحق بیتاب نام برد که بنام های «قافیه وعروض » و«علم بدیع» نشر گردیده است. (۴) وسطالعات مرحوم صلاح الدین سلجوقی زیر عنوان« افکار شاعر » قابل ذکر است.

درسال ۱۹۵۵ انجمن آریانادایرةالمعارف تحت عنوان « ادبیات افغانستان » که توسط بناغلی احمد علی کهزاد وبناغلی پوهاند عبدالاحمد جاوید (استاد ادبیات پوهنتون کابل) نگارش یافته مجموعه یی رانشر نمود که در تاریخ ادبیات دری افغانستان خیلی مهم است.ودر زمینه بایست از کارهای بسیار پرارزش فقید محمد حیدر ژوبل یاد آورشد که در بارهٔ ادبیات معاصر افغانستان نوشته است.

---

(۱) ده ناول در میان ناولها یی مربوط به افغانستان راجع به زحمتکشی های کارگران هزاره نوشته شده وحالات بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ افغانستان را یادهمیدهد که تحت عنوان put, K. Naubeharu (Izbrannie ras kazy) (داستانهای مختلف رانوبهار) نشر گردیده است ، مسکو ۱۹۵۷.

۲ - Dva potoka یعنی «دو سیلاب» باسی پارچه اشعار از نشرات ۱۹۵۳ مسکو و raskazy gornoj strany (داستانهای کشور کوهسار) ،مسکو ۱۹۵۴.

(۳) این شخص نواسهٔ غلام محمد خان طرزی وخواهر زادهٔ محمود بیگ طرزی است .

۴ - استاد مرحوم ملك الشعراء بیتاب در بارهٔ « تاریخ ادبیات » به مفهوم مختص آن چیزی ننوشته اند بلکه آثارشان صرف تعلیمی است . در بارهٔ معانی ،بدیع وبیان ،عروض قافیه ،دستور زبان دری ،اثاری نوشته بودند که تاکنون هم درپوهنځی ادبیات تدریس میشود.مترجم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در بارهٔ سیر واحوال ادیب دانشمند سید جمال‌الدین افغانی ، کاراسد آبادی که پیشتر یاد کرده شده ، بناغلی محمد امین خوگیانی نیز اثری را به نشر سپرده است. اثرمذکور در سال ۱۳۳۹ در کابل طبع گردید (۱). مجلهٔ ادب (که از پوهنځی ادبیات وعلوم بشری نشر می‌شود) ومجلهٔ عرفان (۲) مقالات مهمی درمورد ادبیات و زبانشناسی نشر می نمایند.

مطالعات دینی قبلا توجه نویسندگان افغان را بخود کشانده بود که بعضی از آنها به «فلسفه» متوجه گشته اند و آنهم از نگاه علم «اخلاق». نویسندگانی که درین موردچیز نوشته‌اندعبارتند از: بناغلی محمد ابراهیم صفا در بارهٔ منطق (۳)، مرحوم صلاح الدین سلجوقی (که پیشتر از انتقاد ادبی اوتذکر دادم) «مقدمه یی بر منطق» نوشته است واز زبان انگلیسی علم الاخلاق نیکوماخس ارسطو را ترجمه کرده است. (۴) وبناغلی محمد قدیر تره کی اثری را زیرعنوان «مفهوم دولت از نقطهٔ نظرحقوق اجتماعیات وفلسفه» نوشته است. (۵).

آثار متذکره را میتوان آغاز تولیدات بسیار مهم آینده دانست زیرا افغانان ذوق خوب و اندیشهٔ مناقشهٔ علمی وطبع فلسفی دارند که باوجود نامساعدت روزگاران تاکنون هم آن استعداد های شان بر جای وجدی بوده است.

تاریخ نویسی از عرصهٔ سی سال بدینسو ((تا ۱۹۶۴ - مترجم)) توجه نویسندگان افغان رابخود جلب نموده است وگرنه همه شان به نوشتن آثار ادبی تمایل داشتند. تنهابه نوشتن تاریخ باستان متوجه نگشته اند بلکه در بارهٔ سیر واحوال شخصیت های معاصر که برای وطن خود خدمت نموده و شخصیت شان در معرفی کشور اهمیت دارد نیز توجه مبذول داشته اند ومعرفی چنان اشخاص در شناسایی هر کشور مفید است. و درین باره تا یك کتابخانه ((آرشیف ملی)) وجود نداشته باشد اسناد موثق و دست اول نمیتوان یافت. در سال ۱۹۳۱ مرحوم برهان الدین کشککی

---

۱ - محمد امین خوگیانی ، حیات سید جمال الدین افغان ، کابل ، مطبعهٔ عمومی ، ۱۳۱۸ ه ش - ۱۹۳۹ م

۲ - این مجله نشریه رسمی وزارت معارف است. ومدیر مسئول آن در سال های آخر بناغلی اکبر روشن ضمیر بود. ۳ - مولف مختصر منطق ، بحثی ازتعلیل ایستوریقاومتودولوجی ، کابل مطبعهٔ عمومی ۱۳۳۲ - ۱۹۵۳.

۴ - صلاح الدین سلجوقی مقدمهٔ علم منطق، ۲ جلد، کابل ، مطبعه عمومی ، ۱۳۳۱ - ۱۹۵۲ وعلم اخلاق نیکوماکوسی از ارسطو، کابل ، مطبعهٔ عمومی.

(۵) طبع کابل ، مطبعهٔ عمومی، ۱۳۲۶ - ۱۹۴۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتابی مهم در بارهٔ سیر واحوال اعلیحضرت نادرشاه شهید نوشت(۱) که حیات شان را تا زمان رسیدن به سلطنت (۱۹۲۹م) در بر میگیرد. این مرد که بعدها زمامدار افغانستان شد در جنگ سوم افغان وانگلیس (۱۹۱۹م) سهم بارز گرفت واز همان رو بحیث قهرمان معرکهٔ استقلال کشور تمجید گردید.

درسال ۱۹۳۱ استاد خلیل الله خلیلی افغان اثری عمیق ومحققانه را درسه جلد راجع به عمارات و آبدات قدیم هرات واشخاصیکه درگذشته به شهرت این شهر کمك کرده بودند نشر نمود. (۲) وهمچنان در زمرهٔ اثر کمیاب ومهم (رهنمای قطغن وبدخشان که برهان الدین خان کشککی آن را نوشته بود) میتوان بعض نشرات هیات باستانشناسی فرانسوی را درافغانستان تذکر داد. این موسسهٔ علمی درسال ۱۹۲۲ تاسیس شد و توسط بناغلی ا. م فوشه از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹ وتوسط ژ. هاکن از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱ و توسط ر. گیرشمن از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲ اداره می گردید. و از ۱۹۴۶ به بعد، شلومبرژی آن را اداره میکرد.) وهمه آن آثار رابناغلی احمدعلی کهزاد به زبان دری ترجمه کرده است. او امروز ازمورخان بارزافغان است. ومدتی دراز رئیس ((انجمن تاریخ افغانستان)) بود. این انجمن درسال ۱۹۴۲ تاسیس شد. بناغلی کهزاد در پهلوی آثاریکه بزبانهای فرانسوی وانگلیسی نوشته، آثاری زیاد هم بزبان دری نوشته است، خواه بشکل کتاب خواه بشکل مقاله که حاوی مطالبی در بارهٔ تاریخ کشور است. از اثارا ومیتوان از: بگرام(۳)، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان(۴)، لشکرگاه(۵)، بالاحصار کابل و رویدادهای تاریخی(٦) ذکر

---

(۱) برهان الدین کشککی، نادرافغان، کابل، مطبعهٔ عمومی ۱۳۱۰-۱۹۳۱. وی آن رابه پښتو نیز نوشته است.

(۲) خلیلی افغان، آثار هرات، ۳ جلد، هرات، مطبعهٔ فخریهٔ سلجوقی (این مطبعه توسط مدیر مسؤل مجلهٔ تاریخی «هرات» ۱۳۰۹-۱۳۱۰=۱۹۳۰-۱۹۳۱ اداره می شد.)

(۳) کابل، مطبعهٔ عمومی، (۱۳۱۷=۱۹۳۸م) بگرام یك منطقهٔ باستانشناسی قبل از اسلام درشمال کابل است. (۴) کابل، مطبعه عمومی، (۱۳۳۱=۱۹۵۲م).

(۵) کابل، مطبعهٔ عمومی، (۱۳۳۲-۱۹۵۳) لشکرگاه از قصبات قدیمی دورهٔ اسلامی افغانستان درمغرب کندهار واقع است. (٦) کابل ۱۳۳٦-۱۹۵۷م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمود . بناغلی کهزاد درا یا میکه رئیس انجمن تاریخ بود در کا رهای آن جنبشی پدیدا ر بود ودر گرد آوری آثار تاریخی‌واتنو گرافی(قبیله شناسی)سعی لازم بعمل آمد ونیز در امورجمع کردن فرهنگ ورسوم عوام و دانستنی های مردم اقدام شد،وعلاوه برآن به‌نشر تاریخ عمومی افغانستان پرداختند. سه جلد نخستین این اثر(۱) بین سالهای۱۹۴۶ و۱۹۵۷ به نشر رسید که گذشته مملکت را تا قرن دوازدهم باز گویی میکند و مؤلفان این اثر وزین و مفصل علاوه بر بناغلی کهزاد، بناغلو میر محمدصدیق‌فرهنگ(که اخبارنویس معروف‌است)، میرغلام محمدغبار وشاعرخلیل‌الله خلیلی، احمدعلی محبی، علی‌احمد نعیمی(فقید)وبناغلی محمدعثمان‌صدقی میباشند .

عدهٔ زیاد مؤلفان((تاریخ افغانستان))خود شان نسخه های مختلف تاریخ این کشور را نوشته بودند. بناغلی‌میر غلام محمد غبار یك جلد تاریخ((احمد شاه با با)) (۲)را نوشت‌بناغلی خلیل الله خلیلی (۳) «سلطنت غز نو یان» و بنا غلی محمد عثما ن صد قی «یفتلیا ن» (۴) را نوشته است.

از آثار دیگر که‌تازه‌نوشته شده میتوان‌اثربناغلی‌عبدالر ؤف بینوا را دربارهٔ حاجی«میرویس» و «هوتکیان» (۵) تذکر داد . همچنان بناغلی عزیز الدین فوفلزایی راجع به «تیمورشاه درا نی» (۶)نوشته‌است. تاریخ محل‌مزا رشریف‌وبلخ را که‌دوشهر شمال‌افغانستان‌است‌بناغلی‌حفیظ‌زورمحمد

---

(۱)تاریخ افغانستان جلد های ۱-۲-۳-کابل، پیش‌ازآن تاریخی بدین حجم‌درافغانستان وجود نداشت و تنها مختصری ازمیر هاشم‌خان بنام((تاریخچهٔ افغانستان))موجود بودو کتابی را هم سردار حبیب الله سابق معلم لیسهٔ حبیبیه درسال ۱۹۲۹ در لاهور طبع کرده‌بود .

۲-احمد شاه بابای افغان، کابل ۱۳۲۲-۱۹۴۳م .

۳-سلطنت غزنویان، کابل ۱۳۳۳-۱۹۵۴م .

۴ — یفتلیا ن، کابل ، مطبعهٔ عمومی کابل ۱۳۲۶ - ۱۹۴۸ .

۵ - میر و یس نیکه ، کابل ، ۱۳۲۰ -۱۹۴۱ و هو تکیها کابل ۱۳۳۲ - ۱۹۵۳ . لقب « نیکه » بر حاجی میر و یس گذاشته شد و در آغاز قر ن هجد هم و سیلهٔ ا ستقلال ا فغا نا ن گرد ید و قبیلهٔ هو تك سهم بارز و مهم د ر جنبش آز اد ي و بوجود آمدن‌دولت‌افغان‌داشت.

۶ - عز یز الد ین فو فلز ا یی ، تیمورشاه‌درانی ، کا بل ، ۱۳۳۲ - ۱۹۵۳ م .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) نبشته است . یك تاریخ باارزش راپاغلی سید محمد قاسم رښتیا در بارهٔ ((افغانستا ن درقرن نزده »(۲) تالیف ودران با دقت وضع سیا ست خارجی کشور رامطالعه نموده است .

در بارهٔ تا ریخ موسسات و شرایطا قتصا دی که درآن تحول زندگانی ملت نشان دادهشودتا کنون تما سی گرفته نشده است ودرین مورد آ ثا رد قیق بسیا راند ك تا کنون فرا هم شده است.

(د راین ساحه لازم بوداسناد خصوصی وشخصی یاتعهد نامه های تاسیس اوقاف بررسی می‌شد) مگرا ین کار هم مر بوط و سنو ط به‌ذوق‌محافظه کار انهٔ افغانان درجهت تا ریخ عنعنوی شان میباشد که این خو د شخصیت های مهم‌سیاسی را در بو ته فراموشی میگذارد .

بالاخره از جهت سبك خاص وسهمیکه مولف درتار یخ کشور خود گرفته است خا طرات ما رشال‌شاه‌ولیخان که‌درسال ۱۹۵۶ نشر گر دیده ، قابل‌تذ کراست . این اثر در چا رچوب آثار تا ریخی همانقدروارداست که‌درزمرهٔ‌آثارادبی(۳)و آنچه درین جاسز اوار یاد آوری است‌آن است که مقالات ز یادیکه جنبهٔ تار یخی داشته است در مجلهٔ « آریا نا » که از انجمن‌تاریخ افغانستان نشر میگردد ، درج شده است و همچنان درمجله های « کابل » و«عر فان » و در سا لنا مهٔ افغانستان «د ا فغانستا ن کالنی » ونیز درمجلهٔ«هرات » که از کلوب اد بی هرات انتشارمی‌یابد مقاله‌هایی را مرحوم فکری سلجوقی دربارهٔ تار یخ‌گذ شتهٔ آن‌شهر نشر کرده است ومقالات خود وی بیشتر در بارهٔ شا عر هروی استاد« بنایی» میبا شد .

---

۱ - تا ریخ مزار شر یف وو قیع بلخ ، کابل‌مطبعه عمومی ۱۳۲۵ - ۱۹۴۶ م .

۲ - افغانستان‌درقرن نوزدهم کابل ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲ _ ۱۹۵۰ - ۱۹۵۳ . این اثر راا.ل .ن. د ورو فیوا ،م. ك. کور کین و محمد رحیم ضیایی به زبا ن روسی تر جمه کرد ه اند و Y.V. Gankovskij تحت عنوان Afghanistan V. XIX veke مقدمه‌یی‌بران نبشته‌وبسال ۱۹۵۸ د رمسکو چاپ شده است .

۳ - ما رشال‌شاه‌ولیخان، یادداشتهـای‌مـن ، کـابـل ، ۱۳۳۵ - ۱۹۵۶ . این اثر راپاغلی پ . ب، زو دیم تحت نظرر. ت اهر مو یچ بز بان‌روسی‌تر جمه وتحت‌عنوان Shahvali mojvos Pominanija نشر کر د ه است، مسکو، ۱۹۶۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخن را بدین پایه بپایان میرسانم که بزبان دری قبل ازپښتو «دایرةالمعارف» افغانی از سال ۱۹۵۵ به نشر آغاز کرد ودایرة المعارف پښتو از ۱۹۵۹ به نشر شروع نموده است. این دائرة المعارف بنام «آریانا» از طرف انجمن آریانا دایرة المعارف انتشار می یابد. ادبیات (بمعنای وسیع تولید آثار معنوی) بر وی دلایل زیاد در افغانستان، آیندهٔ روشن دارد. خصوصاً به خاطرآنکه درمرکز کشورزبان «کابلی» را بیشتر بکار می برند. از طرف دیگر تحول جامعهٔ افغان یقیناً خواهان توسعه وارتقای ادب افغانی میباشدوبدان علاقهٔ زیادنشان میدهد. ختم.

مترجم- شاه علی اکبر

استاد مرحوم ، ملك الشعرا بیتاب غزلی از ملك الشعراء بهار را اقتفا نموده بودند و هردو غزل بقلم استاد موجود است. اینک چند بیت از غزل بهار را با غزل استاد نشر میکنم.

از بهار :

مکتب دل

شمعیم و دل مشعله افروزود گر هیچ — شب تا بسحر گریه جانسوزود گر هیچ
خواهی که شوی درهنر استاد زمانه — در مکتب دل عشق بیاموزود گر هیچ
روزیکه دلی رابه نگاهی بنوازند — درعمر حسابست همان روز ود گر هیچ
خواهد بدل عمر «بهار» از همه گیتی — دیدار رخ یار دل افروز ود گر هیچ

از استاد بیتاب :

دل معرفت اندوز

قوتم غم عشق است شب وروز ود گر هیچ — درسینه همین آه جگر سوز ود گر هیچ
زان چشم که دارم نگه لطف تمنا — هردم رسدم خنجر دلدوز ود گر هیچ
رعنایی من رفت بهمراه جوانی — نقدم بود امروز قد کوز ود گر هیچ
از خرمن هستی که دم باد فنا هست — بردار دل معرفت اندوز ود گر هیچ
از آینهٔ دل بزدا زنگ جهالت — تا عمر بود علم بیاموز ود گر هیچ
تاجای گزین در دلت اخلاق ذمیمه است — همخانه ای باخوك وسگ ویوز ود گر هیچ
ازمهر ومحبت نتوان یافت نشانی — جاییکه بود مردم کین توز ود گر هیچ
باید به نوایی دل ما را بنوازی — ای آنکه بود کارتو کمپوز ود گر هیچ
در مسلك تعلیم مرا عمر بسر شد — «بیتاب» کنونم ادب آموز ود گر هیچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور شعیب اعظمی ازشعبه‌دری
جامعه ملیه اسلامیه دهلی جدید

دهلی و شعرواد بیات دری در قرن چهاردهم میلادی

عهد خلجیان دراواخر قرن هفتم هجری بپایان رسیدودیگراثری ازشکوه ایام بلبن به نظرنمی رسید وزندگی پرجلال ورنگارنگ کیقبادفقط دراوراق تاریخ دیده می شد ونوبت به سلاطین تغلق رسیده بود. بانی سلسله تغلق ،غیاث الدین تغلق(۷۲۰-۷۲۵ه)(۱۳۲۰-۱۳۲۵ ع)میباشد. او یا غیان را بسز ارسا نیدو ازدهلی تابهار وبنگال رادر قلمرو خودشامل کرد . وبه زمین سنگلاخهای دکن حمله برده دیو گیر راز برنگین خویش درآورد.

سلسله تغلق غالباً نودوپنج سال(۷۲۰-۸۱۵ه)(۱۳۲۵-۱۴۱۵م)برتخت دهلی تکیه زدند. محمدبن تغلق (۷۲۵-۷۵۲ه) وفیروز تغلق (۷۵۲-۷۹۰)اکثرمناطق و نواحی هندرابه تصرف خویش درآوردند .

اگر اوراق تاریخ راملاحظه کنیم درخواهیم یافت که اکثر مورخان آن دوره عهد علایی را تمجید کرده ولی در دوران تغلق ها تنهاصفحات راسیاه کرده اند، علماوشعراونویسندگان عهدعلایی را ستوده اند وعهدتغلق رادوران سقوط وانحطاط وزوال می دانند .

اماحقیقت چیست؟ دراثر مطالعه ادبیات آن دورهٔ این واقعیت را بخوبی درک میکنیم . جهة ادراک آن واقعیت هاسه وسیله داریم:

۱ - سفرنامه های علما وجهانگردان .

۲ - کتب علما وشایخ که احوال هند را شنیده ونقل کرده اند .

۳ - اهم مآخذ ،آثار صوفیان وعلمایی است که همه احوال زمان خود را رقم کرده اند . ودرین دسته شعراومورخان نیز شاملند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مطالعه درین آثار درمی یابیم که عهد تغلق ازدور های دیگر فرمانروایان هند، در توجه بعلم وادب کمتر نبوده است .

جودوسخاء وعلم دوستی محمد بن تغلق آنقدر روشن است که حاجت به بیان ندارد. آنچه راحاتم خاندان برمکی بلخ ومعن زایده درسالها بخشیدند، محمدبن تغلق به یک چشم زدن عطامی نمود . ضیاالدین برنی اورا درعلو همت وسرفرازی همپایه اسکندر اعظم وفرعون قرار میدهد ودرحشمت همسنگ جمشیدو خسرو می گوید .

ازهمین لحاظ بود که سخنوران، ازخراسان، عراق، بخاراوسمرقند، خوارزم، سیستان، مصرودمشق گروه گروه روبه بارگاه خاندان تغلق آوردند وهرچه خواستند یافتند چنانکه برنی نویسد :

« ...آوازه سخاوتش چنان گشت که مردم ازقندهار، سیستان، خراسان وعراق و مصرو بغداد به درگاه سلطان محمد آمده منتظر اکرام، و انعام بودند ،نوازشها یافته ونوا خته شدند ص ۸ . ۴ تاریخ فیروز شاهی» .

ابن بطوطه نیز کشان کشان سوی پایتخت هندآمد واز مهربانیهای محمدبن تغلق بهره یافت. نویسندگانیکه درین عهد چیزی نوشته اند بسیار اندوازمیان آنان، کسانیکه مهمتراند قلقشندی، خلال شیخ مبارک، شهاب الدین عمری، وابوصفا عمر که هر چه نوشته اند قابل خواندن است، ابن بطوطه درسفر نامه خود مملکت هندرا چنان توصیف کرده است که دیگری نکرده .شهاب الدین العمری راجع به اهل دهلی می نویسد که: «ذهین وهوشمنداند ، بفارسی وهندوبی حرف میزنند ودر هر سه زبان : تازی ، فارسی و هندوبی سخن میزنند .ودر فنون لطیفه ومخصوصاً در طب وریاضی مهارتی دارند . »

درمسالک الابصار است که :اهل دهلی دلداده جامه سپیدند وعلماواولیا ودراویش جامه پشمینه می پوشند ، پادشاهان وامراءلباس تا تاری به تن میکنند، عمامهٔ شان بطول پنج مترمی رسد.

ناصرالدین محمد چشتی زمردی که در وقت سیاحت خویش دوبار به هندواردشده بود می گوید: که مردمان این شهر گیسویی طویل دارند، سپاهیان شمله هامی بندند، قاضیان وعلماءمانندلشکریان لباسهای تنگ می پوشند و زنان درگیسوان خود مو باف می آویزند .» .

خلال نیزگوید : «دردهلی عمارتهای عالی و ساختمان های سنگی دوطبقه است: درین شهر یک هزار مدرسه هست که یکی از شافعیان است و بقیه همسنگ اصناف راست واین شهر هفتاد بیمارستان دارد بازارعام ،خانقاهای بسیار و مسجد جامعش ششصدد ست طول دارد.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن بطوطه هفت سال (۷۳۵-۷۴۲ ه) به دربار محمد بن تغلق ماند وبه وظایف مختلف مامور شد. وی در سفرنامه خود احوال ووقایعی را که در مملکت هند پیش آمده بود، ضبط کرده است. می نویسد که: در تمامی شهر هندوان کثرت دارند، عیدها وجشن های ملی خود را بی دغدغه برپا می کنند وبتان خود را می پرستند ودرهنگام برگزاری: دیوالهی، سهره، هولی، وبست که مشهورترین عید های هندوان است، جشن برپا میکنند. سلطان به عقاید مذهبی آنان مداخله نمی کند، در لشکر وادار ۀ شهریاری شرکت می نمایند. سلطان گاهی بتی را نشکست ونه معبد های ایشان را ویران نمود. هندوان زر ونقد را می اندوزند وبه دفن کردن آن بزیر خاک معتادند. اشعار تازی و دری وحدیثها ازبر دارند. در رقص و موسیقی ماهراند .... خوردن نان شیرین وخشک، برگ سبز بکثرت مروج بود.

شیخ مبارک دربارۀ احوال دربار چنین میگوید: به دربار محمد بن تغلق، طبیبان وقوالان و سخنوران زیاد بودند، شعراء به سه زبان شعر می گفتند، وازخزانه دولت برای آنان مواجب می رسید.

در کشور هند ازیکطرف فرمان روایان سیاسی فرمان می راندند وازسوی دیگر صوفیان در سینه ها جا داشتند. شیخ نظام الدین اولیا به «محبوب الهی» مخاطب وبه لقب «سلطان الاولیا» موسوم بود. اجتماع مردم بدور او غیاث الدین تغلق را چنان هراسان کرده بود که مقبولیت برامکه بلخی مامون را. ازفیض شیخ درهرگوشه هند گروه زیاد صوفیان مشهور وجود داشتند. دومدرسه بزرگ ازدو سلسله صوفیه یعنی «سهروردیه» و«چشتیه» دران کشور برپای بود. پیروان طریقه چشتیه همیشه درمقابل سلطان آن عهد بودند مگر پیروان «سهروردیه» باسلاطین منسلک وبه مناصبی هم رسیده بودند. شیخ نصیرالدین مشهور به «چراغ دهلی» فخرالدین زراد، برهان الدین غریب، رکن الدین ملتانی یحیی منیری، جهان بان جهان گشت، بنده نواز گیسودراز، نه تنها به تصفیه روح هزاران کس پرداختند بلکه به علم وادب نیز خدمت کردند.

چنانکه حسن سجزی «فوائد الفواد» وحمید قلندر «شبر المجالس» را نوشتند، یحیی منیری «ارشاد الطالبین»، «ارشاد السالکین» «آداب المریدین» را ترتیب داد. برهان الدین غریب وبنده نواز نیز کتب زیاد تصنیف کردند، این تصنیفات برقلوب نقشهای عمیق گذاشت. یحیی منیری ومسعود بک «فلسفه وحدة الوجود» را اشتهار دادند ودر اشعار خود اظهار نمودند. مسعود بک نعره «اناالحق» زد و «انوارالعیون» و«مرآة العارفین» که اهم تصانیف مسعود بک است از فلسفۀ وجودی بحث میراند. از همین رو بعضی از علمای دهلی برخلاف مسعود فتوی دادند واو را به سر نوشت منصور

(c) ketabton.com: The Digital Library

حلاج گرفتار کردند (۱) .

علاوه بر ین شعرایی همچون امیر خسرو بلخی ، حسن سجزی ، بو علی قلندر پانی پتی ، عصا یی ، بد رچاچ ، جما ل‌الدین بانوی که در سخنوری مانندومثال نداشتند، هریك‌ترجمان اوضاع واحوال خو یش بود و در افق علم وشعر همچون کو کب می‌درخشیدند. مور خان مانند « برنی » و « عفیف » که‌تار یخ شان آیینهٔ عهد تغلق بود و همه احوال مملکت هند در ین هر دوتصنیف خصو صاً در « تاریخ فیروز شاهی » بر نی ثبت است .

رسم « سماع » درحلقهٔ‌صوفیان خیلی‌مقبول بودو خصوصاً « چشتیه » به‌سماع میل‌د اشتند وبا « مز امیر » به وجد می آمدند . شیخ نظام الد ین‌اولیا که‌سر کرد ه صو فیا ن چشتیه بود در « سماع » مطعون ومقهور سلطان‌غیاث الدین تغلق شده بود وعلمای متعصب در جلسه‌یی که کر د ه بو د ند ، نظا م الد ین او لیا را در آن کار ملامت کردند . مسعود بك که یکی از سخنوران‌مسلك‌چشتیه‌بود در بابت سماع اشعاری سر وده است که در ینجا نقل میکنیم :

آن طائفه کز اهل‌سماعند، کیا نند؟ — آ نانکه بجز د و ست‌نبینند و ند انند
در رقص درآیند چو از غا یت مستی — ازگردن دل رشتهٔ جان را گسلا نند
د ستك‌چو زنند ازسر مستی به تواجد — هم‌ازازل و هم ز ابد د ست فشا نند
در وقت تو ا جد بجهند از سر مستی — وآن را که‌بخوا هند زکو نین‌جها نند
بی‌پای ورای فلك و عرش خر ا مند — بی چشمتر اما به ثر یا نگر ا نند
باآنکه به ظا هر همه د رو یش وفقیر ا ند — در ملك قنا عت همه شاه د و جها نند
دیو انهٔ یا رند زاغیا ر رمید ند — بیگا نهٔ خو یشندیگا نه شد گا نند
د ا ئم بسما عند همه وقت بر قصند — د رعین عیا نند و ا ز اغیا رنها نند

(دیوان مسعود ص ۳۸)

اثر نصیر ا لدین معروف به «چراغ دهلی » یعنی«خیرالمجالس » از همه مهمتر ا ست .چر ا غ دهلی نیز بسان پیران خود مخالف شاهان وقت بود و محمد بن تغلق در حضور خود شیخ را اذیت‌میکرد ،مگرشیخ چیزی‌نمیگفت. در بارهٔ خانقاهی‌چنین فرمود :«امروز این کار (شیخی) بازی‌بچه گان‌شد »،در همه آثا رچراغ دهلی‌فلسفهٔ تصوفش نما یان است ، ا گر چه شا عر نبو د

---

(۱) مسعو بك گفته است :

باز این‌دل‌د یوانه ام‌بانگ ا نا الحق‌میز ند — سر باز چو ن منصو ردم از سر مطلق میزند
دیدی که‌ازهرقطره‌خون‌نقش‌انالحق‌گرد خود — تاتو ند انی این نفس عا شق بناحق میز ند

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی باآنهم غزلی دارد که خیلی لطیف وسلیس وساده است .وتشبیهات و کنایات آن خیلی رساست کذا از نویسنده :

بی کازم و با کارم چون . . . بحباب اندرد　　خاموشم و گویایم چون خط به کتاب اندر
ای زاهد ظاهر بین ازقرب چه می پرسی　　اودرمن ومن دروی چون بو بگلاب اندر
از فلسفه و منطق، جز عشق نفهمیدم　　چندان که نظر کردم شبها به کتاب اندر
گه شادم وگه غمگین از حالت خود غافل　　می خندم وسی گریم چون طفل به خواب اندر
می خندم ومی گریم چون گل به ته شبنم　　می سوزم ومی سازم چون خون به کباب اندر
درسینه نصیرالدین جز عشق نمی گنجد　　این طرفه تماشا بین دریا بحباب اندر

(ص ۱۳۲ مقالات الشعری .)

سر سلسله سخنوران این عهد امیر خسرو بلخی است . او اگرچه منسلك به عهد علائی است ولی چون « تغلق نامه » رانوشت از آن رو در زمرهٔ شعرای این عهد نیز شمولیت یافت. خسرو دهلی را خیلی عزیز می داشت واز همان رود رمدح دهلی سروده است :

حضرت دهلی کنف دین و داد　　جنت عدن است که آباد باد
هست چوذات ارم اندر صفات　　حرسها الله عن الحاد ثات
ملك زد روازه او فتحباب　　سیز ده دروازه صد فتحباب
نام بلندش ره بالا گرفت　　تا به ختن شد ره یغما گرفت

بعدازامیرخسرو بلخی «عصامی» نیز یکی ازسخنوران این عهد بوده است که اورا «فردوسی هند» می نامند بمقابل امیر خسرو شاعردلداده شهردهلی است ودر «فتوح السلاطین» دهلی را خیلی عظیم واهم خوانده است .

برنی ساختمانها، مساجد، عمارات وقلعه ها وبازارهارا بیشتراز دیگران ستوده است . چنانکه در وصف دهلی گوید :

تماشا گه جمله اهل نظر　　دیارش چمن در چمن سر بسر
برشك ازسوادش سواد ارم　　مضافات او مصر و بغداد هم
درو مسجدی همچو بیت الحرم　　بر آوردهٔ خسروان عجم
منارهٔ دران مسجد با صفا　　بفردوس چون سدرة المنتهی
همان حوض شمسی زپاکی آب　　ببرد آب از چشمه آفتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهر چار فصلش هوا معتدل — شد از رونقش باغ رضوان خجل
با طراف او باغهای سمن — چو پرچین بکرده سواد چمن
نسیمی شد آن باغ هر صبحدم — بر و بهر رونق صبا دارم
(ص ۴۳۴ فتوح السلاطین)

عصامی نیز درباره دهلی سروده است:

ازان شهر عالم بسی خاسته — همه در همه علم آراسته
اگر مشکلی در بخارا فتاد — وگر فتنه یی در سمرقند زاد
گروهی که مفتی آن کشورند — زاصحاب این شهر فتوی برند
دران شهر هر جنس صنعتگران — همه کامل از صنعت بیکران
(ص ۳۵-۴۳۴ فتوح السلاطین)

چون محمد بن تغلق از اهالی دهلی آزرده خاطر گشت وآبادانیش را به دولت آباد منتقل کرد، ورونق دهلی نماندو بشهر خموشان تبدیل گشت و کوچه وبرزن خالی ماند، مردمان شهر همچون کاروانی که دستبرد زده باشد ازین شهر دل ناخواسته، حیران وپریشان وافتان وخیزان وگریان ونوحه کنان روبه دولت آباد نهادند «عصامی» این واقعه را چنین ترسیم میکند ومن آن را ازفتوح السلاطین ص ۴۰۳ نقل میکنم:

همه خلق گریان پی خان خویش — رها کرده مالوف اوطان خویش
بسی گوشه گیران پرهیزگار — بسی کنج شینان شحنه گذار
عوانان به تکلیف و تعذیب شان — برون کرده ازخانه ها موکشان
گروهی که گشتند در خانه پیر — زغوغای عالم شده گوشه گیر
چه پیرو چه کودک، چه مرد وچه زن — رها کرد هر یک دیار ودمن
بسی طفل بی شیر گشته هلاک — بسی سر بی آب خفته بخاک
بسی نازنین داد جان باگداز — چو حجاج مانده براه حجاز
همه نازکانی که اندر بخواب — نخورده غم از گرمی آفتاب
دران راه دیدم که هر دلبری — بهر غولگاهی نهاده سری
یکی پا برهنه رهی می نوشت — همه دشت ازایشان صنمخانه گشت
برویی که جز داغ صندل نبود — شد از گرد زردو کبود

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌چشمی که‌جز در گلستان نرفت　　بهامون برفت و بیابان بروفت
بسی آبله اندر آن پا نشست　　بسی خار گردون در آن پا شکست
ازان قافله با غذابی شدید　　سوی دولت آباد عشری رسید

درنیمه‌قرن‌چهاردهم‌میلادی فیروز تغلق(۷۵۲ه‍ - ۱۳۵۱م)سلطان دهلی شد. برای ترقی کشور هند کارهای مهمی انجام داد، برخط مشی محمد تغلق یك‌قلم خط کشید، روش‌نرم فیروز تغلق، مردم را فرحتی داد که با سکون وآرام بسر برند. او به‌صوفیان، خانقاهها و زیارتگاهها وفقراء توجه‌زیاد داشت. مزارات و مقابر شکسته را از نو تعمیر کرد. و به سرسبزی دیه ها افزود. در دهلی مدرسهٔ شاهی، بناشد. برنی درتوصیف مدرسه‌ومسجد چنین گوید:

«این عمارت عجیب‌وغریب که در ساحهٔ حوض علایی آباد گردیده‌است. باقبه های بلند ورواقهای زیبا وستون های موزونش بر زینت آنجا افزوده ورشك قصر کسری و ازآنهم عالی تر است، و در آن اساتذهٔ فن گرد آمده اند. تفسیر، فقه‌وحدیث در آنجا برای‌شاگردان تدریس می شود وحفاظ هر روز دران قرآن میخوانند واز تکبیرشان غلغله در آسمان افتاد است.

نباشد این چنین زیبابنایی　　وگر باشدچنین زیبانباشد»

مولینا مطهر کره، شاعر دربار فیروز تغلق(۷۰۰ه‍ - ۱۳۰۰م)بیان برنی را تصدیق میکند. و شعر مولانا حرف به حرف مؤید برنی است. مدرسه‌فیروزی که‌مرکز علم‌و فضل بود، مامن مسافران هم بود. مطهر کره بایکی از دوستان‌خود برای‌تماشای‌دهلی‌می رود و مدرسه‌وباغ راچنین‌می ستاید:

اندر آیی ز در مدرسه‌شاه جهان　　آسمانی نگری تا زمجهانی انوار
بینی‌آنجای که درعمر ندیدست کسی　　آن‌چنان‌جای نه درگوش‌شنیده اخبار
نه‌چنان‌جای به‌حمدان نه‌خورنق نه‌سدیر　　نه‌چنان‌نقش‌به‌روم ونه بچین و بلغار

(ص ۴۴۴ فتوح السلاطین)

درین دیار علم، مهمانان را گرامی میداشتند، مصارف خوراك‌ونوشیدنی اساتذه ازکار خانهٔ دولت داده می شد. چنانکه مطهر کره میگوید:

آسمان رنگ بیاراست زنان مائده‌ای　　کاسه صحن‌در وهمچو کواکب اقطار
همه دراج‌وکبوتر بچه وکبك‌وکلنگ　　ماهی و مرغ مسمن بره وکوه دتار
ناردان وشکر ولوز نوافج دروی　　زعفران، صندل و مشك‌وهمه‌چیز ازابزار

(ص ۴۴۰ معاشری وعلمی تاریخ)

(c) ketabton.com: The Digital Library

در دهلی به طفیل مشایخ و اولیا، مردم به امن می زیستند ومسرور بودند.

خسروبلخی در باره بتان خوش خرام دهلی گفته است:

ای دهلی و ای بتان ساده — پگ بسته وریشه کج نهاده (۱)

خون خوردن شان به آشکار است — گرچه پنهان خورند باده

فرمان نبرند ز آنکه هستند — ازغایت ناز خودمراده (۲)

نزدیک به دل چنانکه جان را — برداشته گوشهٔ نهاده

جایی که به ده کنند گل گشت — در کوچه دمد گل پیاده

آسیب صبا رسید بر دوش — دستار چه بر زمین فتاده

نشان درهٔ عاشقان بد نبال — خونابه زدیدگان گشاده

ایشان همه باد حسن در سر — دینها همه دل بباد داده

خورشید پرست شد مسلمان — زین کج کلهان شوخ و ساده

کردند مرا خراب و سرمست — هندو بچگان پاکزاده

(ص ۴۶۱ قران السعدین)

درآخر قرن چهاردهم میلادی عهد تغلق باختتام رسیده بود. فیروز تغلق خودش شاعری ذی فهم وباذوق بود که در اشعارش تصوف جاداشت. اگرچه دیوانی ندارد ولی چند شعر و غزلهای مختلف ازو باقی است. و ازوست:

ماهمه عاشقان یک رنگیم — کشته زلف شاهد شنگیم

درغم عشق و روی وموی بتان — گاه در روم و گاه در زنگیم

همچو فیروز خاک راه توییم — گرچه بدنام تاج و اورنگیم

(ص ۸۳ روضة السلاطین)

---

(۱) یک بسته ورسته کج نهاده. (دیوان تصحیح نفیسی)

(۲) خود مراده : یعنی خود کام

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از عهد فیروز، سخنوری به آن مرتبه نماند،جمال الدین نسوی یکی‌از شعرای آخر آن عهد بود. باحملهٔ امیر تمیور بردهلی بساط سخنوری هم از آن جا چیده شد .

زوال سلسله صوفیانه خصوصاً بانحطاط طریقه چشتیه توام بود. زوال سلطنت دهلی گویا باخاموش شدن چراغ خواجگان چشت یکجا بود.

بنابران از تذکر مختصریکه در بارهٔ عهدتغلق دادم، هویدا گشت که دران عهدنیز به امور ادب وتربیه ادبا،علما،وغیره کمتر از عهد خلجیان توجه بعمل نیامده است.وآن دوره‌یکی از دوره های تصنیف‌وتالیف آثار بوده است .

مآخذ این مقاله

۱- ضیاء الدین، برنی	تاریخ فیروز شاهی،	دری
۲-نصیرالدین چراغ دهلی	خیرالمجالس	»
۳- امیر خسرو	قران السعدین	»
۴- »	تغلق نامه	»
۵- بوعلی قلندرپانی پتی	مثنوی بوعلی‌قلندر	»
۶- عصامی	فتوح السلاطین (معروف به شاهنامه)	دری
۷- خلیق احمدنظامی	تاریخ مشایخ چشت	اردو
۸- سید معین الحق	معاشری وعلمی تاریخ	»
۹-ایشیاتیک‌سوسایتی بنگال هند —	اندوایرانیکا(رساله)	انگلیسی
۱۰-تتوی	مقالات‌الشعرا	دری
۱۱- ابن بطوطه	رحلته	ترجمهٔ به‌اردو
۱۲- حباب‌الدین عمری	مسالك الابصارفی ممالك الامصار	ترجمهٔ انگلیسی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاعر

کیست شاعر، رازدار کائنات — مایه دار از فطرتش مرگ و حیات
رنگ هستی در نوایش آشکار — رونق افزای جهان بی مدار
در کلامش معجز عیسی نهان — نغمهٔ او را حیات جاودان
بر رموز هر نهانی آشنا — هر شکستی را نوایش موسیا
دردبین و دردفهم و دردیار — راست دان وراستگوی وراستکار
گلستان فکرتش بر رنگ و بو — عندلیب طبع او پر آرزو
کاروان ذوق را بانگ درا — رهروان عشق را او پیشوا
جملهٔ مضمون او حکمت فزا — چشم دل را هر بیانش توتیا
گرم سازد مهر او هر مرد را — حرف او مردی دهد نامرد را
هست ره آورد فکرش در جهان — پایه‌داری و ثبات ای نکته دان
رنگ استعداد بر مضمون دهد — قطره را پهنائی جیحون دهد
او نوامیس سخن را پاسبان — از کمالش مردمی در مردمان
شور مستی گر ز سر بیرون زند — زخمه بر تار دل گردون زند
نقش گردون را صفا آئینه یی — پاک طینت، خوش‌ادا، بی کینه‌یی
آستان بوسی نه اندر شان او — سر بلندی مایه ایمان او

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهر نانی در پی دو نان کجا ست　　خست اند رمذهب او نارواست

همتش بالا تر از اوج فلک　　درس استغنا دهد او با ملک

مظهر درد است شعر ناب او　　سفته کی گردد در نایاب او

گاه با انجم گهی در انجمن　　از زبان بلبل وگل در سخن

پرتو اندیشه اش مردم نواز　　عقل ها را بابیان او نیاز

مردمی از لابلای شعر او　　اشکار اد رجهان چون مهر او

رنگ را در اجتماع نفرین کند　　احتراز از لکه ننگین کند

صیت آگاهی زمضمونش بلند　　از طنینش بهره گیرد هوشمند

راست گویم هم بگوید برملا　　بر حقیقت چشم جان زو آشنا

مذهب رو شندلان دارد همی　　رازها با رازدان دارد همی

این صفات شاعر روشن بیان　　هست ای نیلاب در سیر زمان

نکته گویی ار کند این را پسند　　میشود در نزد مردم ارجمند

زندگی را شیوه اش نقش امید

چشم را مضمون اوصبح سعید

«نیلاب رحیمی»

کارته پروان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور «رهین»

تأثیر داستانهای سامی بر ادبیات دری

داستان در فرهنگ وادب ما پیشینهٔ درخشانی دارد و از روزگار ان بسیار کهن به این پدیدهٔ ادبی که بازتابی از آمال و عقاید و خواست ها و نیاز های درونی مردم ما بوده اهتمام بخرج رفته است .

مقارن ظهور اسلام وورود این آیین مقدس بدیار ما کشور ما از فرهنگ وادبی استوار و نضج یافته که یادگار دوره های پیش بود برخورداری داشت. پس از انتشار و پخش اسلام در مرزوبوم ما اعراب با پدیده های گوناگون فرهنگی واز جمله داستان ها و قصص مختلف در آثار ما آشنا شدند و ازین مظاهر فرهنگی تاثیرات عمیق وشگرف در زبان وادب عربی وما ثر فرهنگی آنان بجا ماند .در مقابل این تأثیر، فرهنگ وادب ما نیز - از جمله داستان سرائی - از اثرات عقاید وثقافت سامی بی نصیب نماند. درین گفتار اثراتی را که داستان ها و فرهنگ سامی بر داستان ها و آثار زبان دری گذاشته است بررسی می کنیم .

برای بیان تاثیرات داستان های سامی در زبان دری باید داستان های مورد نظر را در زبان دری به چند دسته تقسیم کنیم .

۱- داستان هائی که بعداز ظهور دین اسلام وگرویدن خراسانیان به آن آیین از طریق آثار دینی وارد زبان دری گردیده است .

۲- داستان ها وروایاتی که مربوط به اعراب جاهلی وقبایل وامرای آنان بوده و در دورهٔ اسلامی از طریق آثار متفرقه عربی وارد زبان دری شده است .

۳- داستان ها وروایات غیر دینی عرب دورهٔ اسلامی که به زبان دری راه یافته است .

۴- داستان ها وقصصی که اصل ومنشأ آن بسته به فرهنگ کشور ماوسایر آریائیان است ولی تاثیر فکر ورسم عرب یا اشاره به روایات سامی درجاهای مختلف آن بچشم می خورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان های که بعداز ظهور دین اسلام وگرویدن مردمان ما به آن آیین از طریق آثار دینی وارد زبان دری شد است :

بخش عمده داستان هائی را که ریشه سامی دارند داستان های دینی تشکیل می دهدو منشأ اصلی بیشتر آن ها قرآن مجید بوده وبعد ازورود اسلام این داستان ها بار اول در تفسیر هائی که ازقرآن مجید در خراسان به زبان دری می نوشتند وبعدبتدریج دربقیه آثار ادبی رسوخ کرد .

قرآن کریم به سبب ایجاز خاصی که دارد وبخاطر آن که غرض اصلی سور و آیات آن قصه گوئی وداستان پردازی نیست ،حکایات وقصص انبیاواصفیاء را طی مطالب اصلی با ایجاز و بصورت اجمالی بیان می دارد، اما حکایات و روایات مربوط به زندگی پیغامبران و قهرمانان پیشین دینی در کتب تفسیر وآثار بعدی کامل وحوادث آن هازنجیروار باهم بسته و مرتبط است. پیداست که محققین ومفسرین با جستجودر آثار زبان عبری و یاآثار دیگر این حلقه های مفقوده را در زندگی وسیر پیامبران و بزرگان پر کرده اند .

همانطور که گفتیم این حکایات وقصص بار اول درقرن ۴ وشاید پیشتر از آن در تفسیر هائی که از قرآن بزبان دری در کشورما برشته تحریر در آمد، راه یافت و این تفسیر ها بعد از ترجمه ،یك یا چند آیت شان نزول وروایات وقصص مربوط به آن آیت یاآیات را یاد می کنند .

داستان های که در کتب تفسیروقصص انبیا بیان شده است حاوی قصص مربوط به آفرینش عالم وخلقت آدم از خاك وسجده کردن فرشتگان او راوابا نمودن ابلیس از نماز بردن ونافرمانی آدم به اغوای عیالش وراندن پروردگار هردورا از بهشت وزندگی آن زوج آسمانی در زمین وآوردن فرزندان وزندگانی پیامبران بعدازو وداستان ارشاد آنان مردمان رابسوی خدا،وسرکشی طاغیان وسرانجام بعثت پیغامبر اکرم وکیفیت مبارزه وپیکار های او برضدبت پرستی وشرك وبیدادگری وروایات مربوط به رفتار منافقان وموافقان با پیامبر وگرویدن یاران ونزدیکان اوبه آیین نوو شرح جنگ ها وفداکاری ها وپیروزی ها ست، که با کمال سادگی وشیرینی و نوعی صمیمیت وایمان برشته تحریر وترجمه درآمده است .

درموارد ی روایات سامی وآریائی با هم درمی آمیزدوحضرت آدم وکیومرث رایکی می پندارند. سلیمان بن داودرامی پندارند که همان جمشید (سیما) است،شهریار بلخ که برجهان فرمانروائی داشت ودیوان بفرمان اوبودند تاسر انجام درخداوند عاصی شدوفرهٔ ایزدی ازو برفت وبادا فراه منی کردن خویش رادید .

بخش زیادی ازین داستان ها که مطابق میل وموافق ذوق مردم ما بوداز راه کتب دینی

(c) ketabton.com: The Digital Library

درمیان مردم پخش شدواشاره به روایاتو رجال سامی دردواوین نخستین سخنسرایان بزرگ کشور ما راه یافت .

پیداست که غایت شهرت این داستان ها میان مردم که هم از نقل کردن وخواندان آن ها لذت می‌بردند وهم مطالعه آن هارا مایه کسب ثواب اخروی و نوعی عبادت می دانستند موجب گردیده بود که شاعران هرجا که خواستند ازروایاتو داستان های دینی همانطور در شعر مایه بگیرند (۱) که از اساطیر وقصص وروایات ملی ، چنانکه رودکی روی ودل خویش را به دوپیراهن خونین ودریده یوسف تشبیه می کند ودر انتظار پیراهن وصلی که بوی آن چشمان یعقوب راینا کرده بود دل راشاد میدارد (۲) ودقیقی ماجرای دیدن عیسی کشته یی را که بر رهگذاری افتاده بود به شعر می آرد .(۳)

شاعران ونویسندگان زبان دری این روایات وداستان ها را با مواعظ وحکم ونکته های بدیع وریزه کاری های لطیف می آمیزند وازماجراهای ساده زندگی پیامبران وصلحا لطایفی از اندرز وحکمت وگنجینهٔ بی از درر بیش بهای معانی ارجمند بوجود می آورند .

ازگناه وتوبه آدم « که صد سال برسر کوه می گریست وآب از چشم اوفرو می دوید تاجوی ها گشت از آب چشم اوی» (۴) ، ازقابیل و جنایت او که سنگ اول بنای برادر کشی را ماند ، از

---

(۱) زلفینک تو بر نهاده ارد برگردن ها روت زاولانه «رودکی»
به منجنیق عذاب اندرم چوابراهیم به آتش حسراتم فگند خواهندی «رابعه»
اگر قارون شوی زالفختن مال شوی در زیر پای خاک پامال
ابو شکور بلخی

(۲) نگار یناشنیدستم که گاه محنت وراحت سه پراهن سلب بوده است یوسف رابه عمر اندر
یکی از کید پرخون شد، دگر شد چاک ازتهمت سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر
رخم ماند بدان اول دلم ماند ندان ثانی نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

(۳) عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده حیران شدو بگرفت به دندان سر انگشت

(۴) ترجمه تفسیر طبری ـ ج ۱ ـ ص ۵۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادریس وحکمت او، ازنوح وطوفان ، ازصالح وشترش وماجراهای که قتل شتر ببار آورد ، از ابراهیم بت شکن فرزند آزر بتگر وآتش وگلستان او ، از لوط وانحراف قوم او ، ازاسماعیل و تیغ مالیدن پدربرحلق او ، از یعقوب وچشم گریان ودوری و جدائی از فرزند دلبند و از جمال پیغمبر چاهی وخیانت برادران وعشق زلیخا «ازجهت آن غلام عبری که دلش باوی آویخته » (۱) بود وپاکدامنی یوسف وازماجرای موسی وبیرون آمدن اوبرفرعون وآن عصای اژدها کردار ومکر سامری وپرستش گوساله وسائدهٔ آسمانی وناز وادای بنی اسرائیل وخرده گیری آن دوفرشته بر آدمیان وآمدن به زمین وگناه کرد نشان که «خدای عزوجل ایشان را به بابل به کوه دماوند در زیر زمین بچاهی اندر عذاب همی کند وایشان نگونسار اندران چاه آویخته اند .»(۱) واززندگی یونس درشکم ماهی وصبر ایوب وآفت کرمان وفرمانروائی وجهانبانی داود و آواز دلنوازا و و پیغمبری وشهریاری سلیمان که زبان مرغان می دانست وشرکت کردن اوبالشکریان در ضیافت ملک مورچگان وآنچه آن پیغمبر جهاندار را بابلقیس ملکهٔ شهر سبا گذشت واره کردن بنی اسرائیل زکریارا و حکایت ذو القرنین وماجرای او با خضر و تلاش او برای دست یافتن به آب زندگی (۲) وجنگ اویا یأجوج ومأجوج وحکمت لقمان وزندگی جاوید خضر که « چون به زمین خشک بگذشتی سبز شدی» (۳) وراهنمائی کردن او گمگشتگان بیابان ها را و خواب طولانی اصحاب کهف ووفای سگ ایشان وداستان مریم که کودک آورد در حالیکه «هیچ شوهر تن او را بنسوده بود» (۴) وملامت مردمان وسخن گفتن عیسی در کودکی ومرده زنده کردن اووشدنش به آسمان وداستان ستمگران وجباران چون نمرود وفرعون وجالوت و عوج بن عنق که «از بزرگی و بلندی چنان بود که ابر چون درگرفتی یک نیمهٔ او بالای ابر بودی وابر تازیر ناف اوبودی و به بلندی چنان بودی که دریاها تا ساق او بودی .»(۵) و نیرنگ و مکر ابلیس که در هر رویدادی دست به دامان شرارت ها وپلیدی ها بود وستیزهٔ جاویدمیان یکتا پرستی و شرک وسپیدی و سیاهی وروشنائی وتاریکی. از این ها وجز این ها

---

(۱) قصص الانبیا ـ ابو اسحق ابراهیم ـ ص ۹۵

(۲) اعتقاد به آب زندگی بخش در ادب یونان باستان نیز به چشم می خورد.

(۳) ترجمهٔ تفسیر طبری ـ ۱ ـ ص ۹۷

(۴) قصص الانبیا ص ۳۳۸

(۵) همان کتاب ص ۲۸۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

خمیر مایهٔ صدها وهزار هانکته وداستان نغز وشیرین در ادبیات پردامنهٔ دری بدست آمد وهست بعضی از همین داستان ها بکلی رنگ خراسانی خورده است چراکه در چشم خراسانیان جمال زلیخا چون زیبائی بتان فرخار ودلربائی او به کردار طنازی لعبتان قندهار می آمد ودر روی یوسف نقش نوشادونوبهار بلخ را می‌دیدند .

ازمیان این داستان ها چند تائی بیشتر از همه ، در ادبیات دری مورد توجه داستان پردازان قرار گرفت که مهم ترین همه داستان عشق وزندگی یوسف وزلیخا بود .

داستان یوسف و زلیخا :

این داستان در اصل از حکایات بنی اسرائیل است وبار اول در سفر تکوین کتاب تورات وبعد از ان در قرآن مجید آمده است که باوجود داشتن اصل و مبنائی واحدشرح آن در تورات مبسوط تر و مفصل تر و با ذکر جزئیات است ولی در قرآن مجید بخاطر ایجاز معمول درین کتاب آسمانی به صورت مختصر وموجز ذکر شده است . از اسم هائی که درتورات بکار رفته درقرآن مجید تنها نام یعقوب ویوسف آمده ودر عین حال جزئیاتی از ین داستان در قرآن مذکور است که در تورات بیان نشده است .

ازقرن اول هجری ارباب تفاسیر و محققان به تفصیل و کشف جزئیات ورفع ابهامات این داستان پرداختند وحوادث ورویداد های داستان را بهم ارتباط بخشیدند .

ازجملهٔ نام های قهرمانان این داستان که باسعی وکوشش مفسران روشن شد یکی نام «زلیخا» است که بعضی گفته اند اسمش «راعیل» ولقبش زلیخا بوده است .

درشان نزول سورهٔ یوسف آورده اند که «سعد بن ابی وقاص گوید : قرآن بر پیغامبر علیه السلام فرو می آمد در مکه وپیغامبر صلی الله علیه و سلم بر یاران می‌خواند، مگر ملالتی به طبع ایشان راه یافت . وگفتند: یارسول الله لو قصصت علینا چه بود اگر خدای تعالی سورتی فرستد که درآن سورت امر ونهی نبود و دران سورت قصه یی بود که دل های ما بدان بیاساید . خدای گفت عز وجل : نحن نقص علیك احسن القصص ، اینک قصهٔ یوسف ترا برگوئیم . تاتو بر ایشان خوانی واین قصه را احسن القصص خواند، زیراکه درین قصهٔ ذکر پیغامبران وبسامانان است و ذکر فرشتگان وپریان وآدمیان وچهار پایان ومرغان وسیرپادشاهان

(۵) ترجمهٔ تفسیر طبری -۱- ص ۹۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

وآداب بندگان واحوال زندانیان وفضل عالمان و نقص جاهلان ومکرو حیلت زنان و شیفتگی عاشقان وعفت جوان مردان ونالهٔ محنت زدگان وتلون احوال دوستان در فرقت و وصلت وعزوذل وغنا وفقر واندوه وشادی و تهمت و بیزاری وامیری و اسیری، این همه نکته درین قصه بجای آید ودرین قصه علم توحید وعلم سرو علم فقه وعلم تعبیر خواب وعلم فراست وعلم معاشرت و سیاست وتدبیر معیشت می در آید ومدار این قصه برنیکوئی است، یعقوب صبر نیکو کرد، از برادران تضرع نیکو ، از یوسف عفو نیکو واین قصهٔ نیکو گوی و نیکو خوی از نیکو روی . ودرین قصه چهل عبرت است که مجموع آن در هیچ قصه یی بجای نیست ، برای این وجوه راست که خدای عزوجل این قصه را احسن القصص می خواند(۱)

داستان یوسف وزلیخا از راه قرآن و تفاسیر تازی به ادبیات دری سرایت کردو درمیان مردم شهرت تمام یافت و بزودی از کتب دینی وآثار منثور به متون نظم راه یافت و ازعهد سامانیان ببعد چند تن از شاعران بزرگ زبان دری یکی پس از دیگری بنظم کردن این داستان شیرین مبادرت جستند .

ازجملهٔ کسانی که این داستان را به نظم آوردند ابو المؤید بلخی و شاعری هروی (که اشتباهاً مثنوی او را به فردوسی نسبت دادند) و بختیاری وعمعق بخارائی و جمال ارد ستانی و مولانا جامی و ناظم هروی وشوکت بخارائی وموجی بدخشانی ومسعود قمی و محمود بلک سالم و مقیم قزوینی و لطف علی بیگ آذر وشهابی ترشیزی و جز اینان بودند .

ازروی شواهد و قراین موجود می توان گفت که در حدود سی منظومهٔ یوسف و زلیخا در زبان دری سروده شده است . مثنوی یوسف و زلیخای ابو المؤید بلخی بدست ما نرسیده و قدیمترین منظومهٔ موجود یوسف وزلیخا همان منظومهٔ منسوب به فردوسی است که گویا سرودهٔ شاعری از اهل هرات است و به غلط به فردوسی نسبت داده شده . نسخ متعدد خطی و چاپی این منظومه که درشرق وغرب موجود است از نظر تعداد ابیات تفاوت بسیار دارند . شمارهٔ ابیات در بعضی از نسخ ۶۵۰۰ و در بعضی ۹۰۰۰ و در برخی ۱۲۰۰۰ بیت است . صاحب کشف الظنون در بارهٔ این منظومه می گوید که نویسندهٔ آن در بغداد بدستور خلیفه در ده هزار بیت آن را سرود (۲) بیت اول این منظومه این است :

---

(۱) از تفسیر تربت جام ـ یوسف وزلیخا ـ ص ۷ و ۸　(۲) کشف الظنون ـ طبع معارف ـ ج ۲ ـ ص ۲۰۵۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنام خداوند هر د و سرای که جاو ید ماند همیشه بجای

سپس مقد مه یی می‌آورد در پشیمانی از سخنانی که در باب افر یدون و کیقباد و کیکاوس آو رد ه است وعهد می کند که دیگر داستان ملو ك نراند .

در میان تمام منظو مه های مو جود یوسف و زلیخا که د ر ز بان دری سروده شد ه است منظومهٔ یوسف وزلیخای جامی از حیث پختگی سخن ولطافت بیان و استوا ری گفتار ممتاز است. این منظومه را مو لانا جامی در چهار هزار بیت در سال ۸۸۸ ه د ر هفتاد سا لگی سر و د ه و به سلطان حسین بایقرا تقدیم نمو د ه است . منظومهٔ مذکور بروز ن مفاعیلن مفاعیلن فعولن سروده شده و در پاره یی از موارد رنگ عرفانی وصو فیانه داردو یکی از اختلافات آن با یوسف وز لیخای منسوب به فردو سی همین تفاوت وزن است . یوسف وز لیخای جامی از حیث وزن وشیوهٔ بیان و مو اد نظم برتمام منظومه های بعدی یوسف وزلیخا تأ ثیر کر د ه است .

علاوه بر ین داستان های طو یل که در کتب قصص و منظو مه های د ری آمده ، حکا یات رجال دین و پیامبران در بیشتر آثار نظم ونثر دری راه گشودند و پایهٔ حکایات و دا ستا ن های ز یبا و حکمت آمیز مختلف گر دید ند . از مثنوی های عر فانی مانند حد یقهٔ سنائی وآ ثار عطار ومثنوی خداوندگار بلخ مو لانا و جز ا ینها تا دیگر کتب متفرقه بصد ها وهزا ر ان حکا یت ا ز نوع مذکور را در بردارند .

این حکایت ها گا هی در یکی دو سطر اند مانند این حکایت سعدی در گلستا ن :

موسی علیه السلام قارون راگفت : احسن کما احسن الله الیك . نشنید وعاقبتش شنیدی (۱) و گاهی در چند صفحه بیان شده که نمو نه های آن رادر کتب مختلف می توان یا فت .

در جملهٔ این حکایات دینی همانطور که گفتیم روایات وداستان های مر بوط به ر جال د ینی دورهٔ اسلامی رانیز می توان آورد ، مانند حکایات مر بوط به ز ندگی وایمان آوردن یا ر ا ن و نزد یکان پیغمبر وقصهٔ معرا ج نبی (ص) وجنگ های آن حضر ت با کفار قر یش وجماعت یهود وقصص مر بوط به زمان خلفای راشدین و حکایات مر بوط به صدق ابو بکر و عدل عمر و حیای عثمان و علم علی رضی الله عنهم وما جرا های پیا مبران دروغین ومسموم شدن حسن بن علی (ر ض) وواقعهٔ جانگدازی که حسین بن علی (ر ض) را افتاد .

حوادث مذکور اگر چه تار یخی و مضبوط در تو ار یخ اند اما توسط قصه گو یان و دا ستان پر دازان

---

(۱) گلستان سعدی - خطیب رهبر - باب دو م

(c) ketabton.com: The Digital Library

و عرفا و متصوفه و دیگر نویسندگان زبان دری شاخ و برگ های شاعرانه و حکمی یافته اند.
بخش مهمی از داستان ها وقصص مربوط به زهد و پارسائی و سیرت صوفیه وزهاد اولیهٔ اسلامی نیز از راه روایات تازی وترجمهٔ آن ها در آثار دری راه جسته است ، مانند حکایاتی که در کتبی همچون رسالهٔ قشیریه ، کشف المحجوب ، تذکرة الاولیا ، مصباح الارواح ، کیمیای سعادت و دیگر آثار آمده است . این حکایات نیزگاهی بصورت موجز ومختصر در چند سطر بیان شده ، مانند این حکایت سعدی : «عبدالقادر گیلانی را رحمةالله علیه دیدند در حرم کعبه روی برحصبا نهاده همی گفت : ای خداوند ببخشای ! وگر هر آینه مستوجب عقوبتم در روز قیامتم نابینا بر انگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم » (۱) گاهی هم در چند ین صفحه بیان شده است مانند احوال وکرامات وداستانهائی که از رجال بزرگ تصوف چون حلاج، ذوالنون مصری سفیان ثوری ، رابعه ، جنید ، حسن بصری ، ابو بکر شبلی و جز ایشان از مشایخ در آثاری چون حدیقة الحقیقه ، تذکرة الاولیا و مثنوی معنوی وغیره آمده است .

۲ - داستان ها وروایاتی که مربوط به اعراب جاهلی وعشایر وامرای آنان بوده ودردورهٔ اسلامی از طریق آثار متفرقهٔ عربی وارد زبان دری شده است . بخشی از داستان ها و حکایاتی که از زبان عرب وارد ادبیات ما شده است بر رجال وقبایل وامرای عرب تعلق می گیرد که از معروف ترین آن ها حکایت های مربوط به حاتم بن عبد الله بن سعد الطائی جوانمرد معروف عرب و شاعر عهد جاهلی است که کمی قبل از ظهور اسلام درگذشت (۶۰۵ م) ودر جوانمردی وسخاوت زبانزد ومورد تمثل بود وشهرت جود وسخای او به ادب دری نیز سرایت کرد (۲) . حملهٔ ابرهه واصحاب الفیل به مکه و روایات

---

(۱) گلستان مذکور ص ۱۴۵

(۲) حاتم طائی توئی اندر سخا　　رستم دستان توئی اندر نبرد - رودکی ۴۰۳
حاتم طائی که چندان نام دارد در سخا　　اشتری کشتی وادی سایلی را زو طعام - فرخی ۲۳۹
که باشد جود را حاتم جز از او تخمهٔ آدم　　که هر دستش یکی عالم هر انگشتش یکی کشور
عنصری - ۱۰۲

بزم را یاد آید از تو جود های حاتمی　　رزم را یاد آید از تو حمله های حیدری - قطران ۳۶۶
به رادی هست از حاتم فزون تر　　به مردی بهتر است از رستم زر - ویس ورامین ۱۲
تا به رادی است نام حاتم طی　　تا به مردی است نام رستم زال - بوالفرج ۷۶
حاتم میان ما به سخاوت سمر شده است　　حاتم توئی اگر به سخاوت چو حاتمی - ناصرخسرو ۴۵
ای ابر زبحر تا هوایی شده ای　　گوئی که کف حاتم طائی شده ای - مسعودسعد ۷۳۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

مربوط به امرا و فرمانروایان عرب جاهلی چون سیف ذو یزن (۱) نعمان بن امرءالقیس (۲) و منذر بن نعمان و کاخ های سدیر و خورنق (۳) سنمار (۴) واختلاف و جنگ های عشیره یی مانند دشمنی و عداوتی که میان اوس و خزرج وجود داشت جای جای در آثار

---

(۱) سیف بن ذي یزن از پادشاهان حمیری یمن است که برای رهائی بخشیدن یمن از چنگ مهاجمان حبشی از خسروانو شیروان یاري خواست و به کمك او حبشیان را راند و خود برتخت یمن نشست. سیاست و جنگاوری وجود وسخای او مورد تمثل است :

اندر کفایت صاحب دیگر است وندر سیاست سیف بن ذوالیزن فرخی ۳۱۸

سیف را با توگه فضل نباشد برهان معن را باتوگه جود نباشد معنی

معزی ۷۲۴

(۲) نعمان بن امرء القیس از ملوك حیره است . مردی شجاع وزورمند ودور اندیش بود . می سال فرمان راند و در پایان ترك دنیا گفت وناپدید شد . جاه و جلال و خواسته ودارایی او مورد تمثل است :

مگر گنجور نعمانی و یاد ریای عمانی و یاروزی گذرازدست مرد کامران کردی ـ قطران ـ ۳۹۰

(۳) سدیر وخورنق نام دو قصر که بنا کنند ه آنها نعمان بن امرءالقیس است . این دو کاخ در زیبائی واستواری و شکوه در ادب تازی ودری شهره بود :

کارجهان بدست یکی کاردان سپرد تازو جهان همه چوخورنق شدوسدیر

فرخی ۱۹۱

دومسکن است عجم را سرای و مجلس او یکی بجای خورنق یکی بجای سدیر ـ عنصری ۵۶

(۴) سنمار نام معماری رومی است که کاخ خورنق را برای نعمان بن امرءالقیس آباد کرد . نعمان بخاطر آنکه سنمار کاخی مانند آن یا بهتر ازآن برای کسی دیگر نسازد ، دستور داد تااورا از فراز قصر به پایین افگنند و « جزاء سنمار » بعنی پاداش سنمار ازاین رو درادب عرب مثل سؤمکافات است :

جزی بنوه ابالفیلان عن کبر و حسن فعل کمایجزي سنمار

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان دری موجد حکایات بیشتر کوتاه وتعدادی هم دراز شده است، چنانکه نمونه های آن در قابوسنامه سیاست نامه، آثار عطار، مثنوی مولانا، هفت پیکر نظامی وگلستان و بوستان سعدی وجوامع الحکایات وغیره آثاری که حکایات اخلاقی وحکمی وپند آمیز را در خود جمع دارد، دیده می شود.

۳ـ داستان ها و قصص غیر دینی عرب دورهٔ اسلامی که وارد زبان دری شده است:

این دسته از داستان ها را می توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱ـ داستان های عاشقانهٔ عرب در دورهٔ اسلامی:

از میان عاشقان و معشوقگان وعرایس شعری عرب مانند لیلی ومجنون، عروه وعفرا، کثیروعزه وقیس ولبنی وسعدواسماء بشروهند وغیره بعضی در ادبیات دری شهرت بسیار یافت و حتی منظومه هائی درشرح عشق و دلدادگی وهجران واندوه آنان فراهم آمد مانند داستان لیلی و مجنون(۱) وعروه وعفرا(ورقه وگلشا)، برخی دیگر تنها وارد اشعار غنائی شدند ودر غزل ها و قصاید جای گرفتند ومثل عشق وهجران وشیفتگی ودلسوختگی گشتند مانند دعدور باب و جمیل و بثینه وقیس ولبنی وعزه و کثیر.

در بارهٔ دعدورباب بعضی از محققین چنین گفته اند که هردوی آنان زن بوده اند وبغلط در ردیف عشاق و معاشیق قرار گرفته اند.

ابن ندیم ضمن ذکر دلدادگان ودلدارا ن معروف عرب از «کتاب الرباب وزوجهاالذین تعاهدا» و «کتاب عامر ودعد جاریهٔ خالصه» یاد می کند و در ذیل عنوان «اسماءعشاق الانس للجن وعشاق الجن للانس» از کتاب دعدورباب یاد می کند. (۲) از روی این روایات می توان اذعان داشت که عاشق و معشوق بودن این دو استبعادی چندان ندارد.

همچنانکه گفتیم بجز معدودی، بقیه عاشقان عرب آن شهرت وقبول را نیافتند که گویندگان دری زبان داستان دلدادگیشان را به نظم ویانثر بیان دارند، ولی دانشمندان وشاعران واهل ادب وباسوادان وشاید هم گروهی از عامهٔ مردم ما از عشق و دلدادگی دعدو ر باب و جمیل وبثینه باخبر بوده اند، چنانکه در عهد غزنوی وسلجوقی حدیث عشق اینا ن و رد ز با ن خوا نندگا ن و خنیاگران مجالس ومحافل بوده است واین را از لابلای اشعار آن روزگار می توان دانست:

جند گفتی و بر ر با ب زدی　　غزلی د عد بر صفات ر با ب

ناصر خسرو ـ دیوان ۳

---

(۱) برخی از محققان معتقد به قدمت بیشتر این داستان اند.

(۲) الفهرست ـ ابن ندیم ـ چا پ قاهره ص ۳۳۹ و ۳۴۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

بس کن آن قصهٔ رباب کنون زرد ونالان شدی چو رود ورباب

ایضاً ص ۳

چند چو رعد از تو بنا لید دعـد تاش بخوردی به‌فراق رباب

ایضاً ص ۳۸

رعد پر کن وصف عشق دعد گوی تاچه شد کارش به آخر بارباب

ایضاً ص ۴۵

چون بخوانی حدیث دعدو رباب یا حدیث بثینهٔ و ان جمیل

ایضاً ۲۳۱

و اما از داستان های عاشقانهٔ عرب که در زبان دری موجد داستان های کوتاه ودراز فراوانی شده است داستان عشق لیلی ومجنون است که چند تن از گویندگان بزرگ زبان دری دران طبع آزمائی نموده اند و در ادب غنائی ما هزاران مضمون ونکتهٔ بکر وشیرین عاشقانه و عارفانه پدید آورده است .

نوابغ هنر و ادب ما آن دخترك «سیه فام باریك اندام» بیابانی را چنان آراستند که قرن ها بر چاربالش جمال وپاکیزگی وفداکاری ودلدادگی وحتی حکمت وعرفان تکیه زدو از ان پسر اعرابی قیس نام قهرمانی ساختند که تا جهان جهان است عاشقان بیدل وعارفان سوخته جان درس دلدادگی ور هروی وشیوهٔ آه وزاری وزمزمهٔ اندوه را در پردهٔ عشق ازو خواهند آموخت و فریاد ناشاد و ناله زار او در هجر قرن ها فضای عشق وشوریدگی را انباشته خواهد داشت.

این داستان در شرح عشق قیس بن ملوح بن زاحم عامری معروف به مجنون ولیلی بنت مهدی بن سعید عامری است .

در میان راویان عرب برخی منکر وجود مجنون شده اند. برخی معتقد اند که اشعاری که از مجنون مانده است سرودهٔ جوانی از بنی مروان است که دختر او در (۱) خود را دوست می داشت وچون نخواست که روابط آشکار شود، اشعاری سرود وبه مجنون نسبت داد. (۲)

---

(۱) کلمهٔ او در به معنی کاکا وعمو از کلمات اصیل رایج در زبان دری افغانستان وصورت تحول یافته کلمهٔ افدر است. کلمهٔ افدر: آ ادات نفی + فدر (پدر) است به معنی کسی که پدر نیست (برادر پدر، کاکا) و همین کلمهٔ افدر به او در تبدیل شده است.

(۲) الاغانی ـ ج ۲ ـ ص ۲ تا ۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروهی معتقد اند که چندین مجنون وجود داشته است. اصمعی می گوید: اعرابیی را ازبنی عامر درباره مجنون عامری پرسیدم گفت در بارهٔ کدام مجنون می پرسی؟ در میان ماعده یی بودند که به ایشان مجنون گفته شده، مقصود تو کدام یکی است؟

گفتم. همان مجنونی که عاشق لیلی بود ودر عشق او شعر می گفت.

گفت: همهٔ آنان لیلی را دوست داشتند و در عشق او شعر گفته اند.... (۱)

بعضی معتقدا ند که مجنون شخصیت واقعی بود لیکن بیش ازآنچه سروده بود به اوشعر نسبت داده اند. جاحظ می گوید که هرشعری که شاعرمجهول در باب لیلی گفته است، مردم به مجنون (قیس بن ملوح) نسبت دادند.

بقیهٔ راویان اسم و نسب مجنون را بدان گونه که درداستانها آمده است صحیح میدانند. مجنون از شاعران عذری عرب بود واخبار وحالات اودرعشق لیلی از زبان تازی بزبان دری انتقال یافته است پیش از آنکه در باب این عاشق ومعشوق عرب صحبت کنیم باید بر سبیل تمهید فصلی در کیفیت عشق پاک ومحبت عذریان ومنشأآن وصفی کلمهٔ جنون و تغیر یکه درآن عارض شده واطلاق آن نزد صوفیه وعرفا وارتباط آن بامنظومه های لیلی ومجنون در زبان دری، برانیم.

درعصر اموی در بیابان های حجاز ودر میان اعراب ساکن درآن بادیه ها نوع تازه یی از غزل بوجودآمد که غزل عذری نامیده شد (منسوب به قبیلهٔ عذره که در شمال حجاز بسر می بردند و انتساب اینگونه غزل به عذریان به سبب رقت احساس آنان است.) غزل عذری از عشقی پاکیزه و سوزان حکایت می کند واز عذابی که عاشق در این عشق می کشد وبااشعار دورهٔ جاهلی که سرشار ازلهو جوئی وروی آوردن به حظوظ نفسانی وتمتع جسمانی از معشوق و جوانی است فرق فاحش دارد.

درروزگار اموی اوضاع اجتماعی و سیاسی مسلمانان در عربستان حالت دیگری بخود گرفت گروهی در کام ستانی وخوش گذرانی وجمعی در دینداری وپارسائی و ترک دنیا و دشمنی با دنیا پرستان مستغرق بودند و جامعهٔ اسلامی درهر زمینه بی بامسایل تازه وپیش بینی ناشده رو بروگردید تضادهای تند اجتماعی در دورهٔ اسلامی بویژه در این عصر بروز کرد و عامل مهمی گردید برای نشوونما ورشد افکار تازه یی که تأثیر آن حتی در حیات علمی وادبی واجتماعی ادوار بعد نیز کاملا محسوس بود.

تحت تأثیر این تضادها ودر برابر گرائیدن شاعران مراکز قدرت وشهر ها به عنان گسیختگی وکام خواهی وشهوت پرستی در شعر وبر اثر توجه گروهی از زهادو پارسایان ومحیط خاص بادیه وتأثیری که دشت های فراخ وفضای باز بیابان ها برعواطف می گذارد و احتمالا با تاثیر

(۱) الاغانی - ج ۲ - ص ٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

پذیری از شیوهٔ زندگانی راهبان و غزلت گزینان مسیحی در بعضی از نواحی عربستان واطراف آن که در دیرها وصومعه ها دورازگیر و دارهای زندگی شهری ودر غایت زهد وپارسائی به‌سرمی‌بردند، دربادیه حجاز، غزل عذری به‌وجودآمد که در واقع عکس‌العمل طبیعی و پاسخی بود به غزل‌اهوجویانه‌شهرهای‌حجاز. بدین معنی که چون اهل بادیه بی‌بندوباری‌اخلاقی‌غزلگویان شهرهای حجاز را دیدند درصدد ریختن عواطف در نوع دیگری از غزل که‌دران هوای‌نفس با خواسته های‌روح آشتی‌می کرد برآمدند وغزل‌راجامهٔ عفت‌وتقوی‌ومعصومیت و صفا پوشانیدند ودر عشق نیزبه عوالم آسمانی وقدسی‌روی آوردند تا به‌مظاهر جسمانی وامیال‌ناپایدار، درشعر غزلگویان عذری‌انصراف ازسیاست‌و ناامیدی‌و گریز اززندگی آرام وسرفه ومقرون به‌خوشگذرانی ودرعین حال سادگی وصفای اهل بادیه وتاثیرات عمیق دین‌اسلام نمودار است.

شاعر عذری‌به عشق‌رنگ‌حماسی می دهد وخودرا بسان‌قهرمانی می سازد که بلای عشق ورنج حرمان وخواری وفرازونشیب‌محبت‌را بجان خریدار است. (۱)

در پرورش ونشوونمای عشق پاك وآسمانی شاعران عذری (۲) بدون تردید دین‌اسلام نقش بزرگی داشت. علی رغم آنکه اسلام تمتع از لذائذ حیات راسباح می‌داندوچنانکه درین آیات می فرماید: «قل‌من حرم زینة الله‌التی اخرج لعباده والطیبات من‌الرزق (۳) و وابتغ فیما اتاك الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبك من الدنیا»(۴) بهره وری ازحظوظ ولذائذ را روامی‌دارد، آیات دیگری‌نیز درقرآن مجید هست که دران ها از زهدو انصراف‌از دنیاسخن می‌رود: «والذین یدعون ربهم‌بالغداة‌والعشی یریدون‌وجهه ولا تعد عیناك عنهم تریدزینة الحیاة الدنیا» (۵) بدینگونه قرآن دربسیاری

---

(۱) رك: لیلی‌والمجنون فی‌ادبین العربی والفارسی ـ محمد غنمی هلال ـ قاهره

(۲) باید دانست که‌درین نوع عشق افکار وآراء افلاطونی‌تاثیرنکرده است و در دورهٔ اموی هنوز مسلمین با آرای یونانیان‌ازطریق‌ترجمه‌های‌آثار ناموران‌فکری‌یونان‌باستان‌آشنانشده‌بودند.

(۳) قرآن مجیداعراف: ۳۲ بگو چه کسی‌حرام کردزینت‌یزدان‌را که‌برای‌بندگان خود پیدا کرده است؟ چه کسی حرام کرد پاکیزه‌ها را از رزق؟

(۴) قرآن‌مجیدقصص: ۷۷ وبجوی‌درآنچه ایزد ترا عطا کرده‌است صلاح آن جهان را وبهرهٔ‌خویش را ازین جهان نیز فراموش مکن.

(۵) قرآن‌مجید کهف: ۲۸ آنانکه یادمی‌کنند پروردگار خودرا به بامدادوشامگاه رضای اورامی خواهندوباید که‌نگذرد چشم های‌تواز ایشان طلب کنان آرایش زندگانی دنیا را ...

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آیات دنیا را خوار می دارد و بیاد می دهد که دنیا دار غرور است واز عذاب دردناک دنیای دیگر بیم می کند وصور عذاب دنیاپرستان را دران جهان چنان باز می نماید که مو بر تن مرد مومن راست می شود. ازین روی بود که بسیاری از مسلمانان نخستین ازمتاع این زندگی دو روزه ولذائذ ناپایدار این سرای سپنجی روی گرداندند و به تفکر وتأمل وعبادت پرداختند وکسانی از ایشان حتی از کسب وکار نیز بریدند ویکسره به زهد وعبادت روی بردند، چنانکه این حالات ابریز از پرهیزگاری در زندگی یاران رسول مانند اباذر غفاری، سلمان فارسی، ابو درداء واز تابعین امثال حسن بصری ومالک بن انس دیده می شود. اسلام برکسانی که بدنبال هوی وهوس می روند سخت می گیرد وقرآن می فرماید که: «اولئك الذین طبع الله علی قلوبهم واتبعوا أهواء هم»(۱) و«أفمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهواء هم ...»(۱).

تاثیر چنین وعیدی درمقاومت وستیز عذریان با امیال وهوای نفسشان کاملا پیداست. از سوی دیگر اوضاع اجتماعی دورهٔ اموی تأثیری عظیم درترغیب بسیاری ازمردم به زهد و پارسائی داشت، زیرا مردم از فضایل و مکارم بزرگ اخلاقی ومعنوی که درفرمانروایان می جستند نا امید ودل زده شده بودند وشکافی عمیق میان توانگران وارباب قدرت با تودهٔ اسلامی ایجاد گردیده بود. (۲)

غزلگویان عذری تحت تأثیر این عوامل به زهد گرائیدند واز لذات جسمانی تبرا جستند وبدنبال عشقی رفتند که متضمن پارسائی وفضیلت ونما یشگر روح عفت وقناعت وتحمل ودوری از آلایش زندگی این جهانی بود.

---

(۱) محمد: ۱۴ و ۱۶ «این گروه آنان اند که ایزد بردل های ایشان مهرنهاده است و آنان ازخواهش های نفس خود پیروی کردند» «آیا آن کسی که ازجانب پروردگار برطریقهٔ روشن باشد مانند آن کس است که آراسته کرده شد در نظر او بدکاری ومانند آنانکه پیروی کردند خواهش های خود را؟

(۲) رك: لیلی والمجنون ص ۲۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازجانبی دین اسلام دردعوت خود به جهاد، به دوگونه جهاد اشاره می کرد.(۱) جهاد در راه خدا وجهاد

(۱) روایت کرده اند که چون پیغمبر اکرم (ص) از جهادی بر گشت بیاران فرمود که از جهاد اصغر بر گشتیم وجهاد اکبر هنوز باقی است . پرسیدند که ای پیامبر خدا جهاد اکبر کدام است؟ فرمرد: جهاد وستیزه بانفس . این روایت در موارد متعدد مورد استشهاد وتفسیر صوفیهٔ ما قرار گرفته است . هجویری گوید : « ورسول ص مجاهدت نفس را بر جهاد تفضیل نهاد، از انچ رنج آن زیادت بود از رنج جهاد وغزو وبدانچ خلاف هوا وقهر کردن نفس عظیم کاری شگرف است پس بدان اکرمك الله که طریق مجاهدت نفس وسیاست آن واضح است وپید اوستوده میان همه ادیان وملل ومختص اند اهل این طریقت برعایت آن ومستعمل وجاری است این عبارت اندر میان خواص وعوام ومشایخ را رضی الله عنه اندرین معنی رموز و کلمات بسیار است ایشان را . . . »

کشف المحجوب ۲۵۲

خداوندگار بلخ مولانا درتفسیر حدیث « رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر » می فرماید:

ای شهان کشتیم ما خصم برون — ماند خصمی زان بتر در اندرون

کشتن این کار عقل و هوش نیست — شیر با طن سخرهٔ خرگوش نیست

دوزخ است این نفس ودوزخ اژدهاست — کاو بدریا ها نگردد کم وکاست

هفت دریا را درآشامد هنوز — کم نگردد سوزش آن خلق سوز

سنگ ها وکافران سنگدل — اندرآیند اندرو زار و خجل

هم نگردد ساکن از چندین غذا — تا ز حق آید مر او را این ندا

سیر گشتی سیر گویدنی هنوز — اینت آتش اینت تابش اینت سوز

. . . . . .

چونکه واگشتم زپیکار برون — روی آوردم به پیکار درون

قد رجعنا من جهاد الاصغریم — بانبی اندر جهاد اکبریم

قوت از حق خواهم وتوفیق ولاف — تا به سوزن بر کنم این کوه قاف

سهل شیری دان که صف ها بشکند — شیر آن است آن که خود را بشکند

تا شود شیر خدا از عون او — وا رهد از نفس او فرعون او

مثنوی معنوی ـ م درویش ۸۵ ـ ۸۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

در برابر نفس(۱) ورسول خدا دومی را جهاد اکبر خواند وپیداست که مقاومت در برابرخواسته های نفس بهترین راه این جهاد بود که در بعضی از شاعران عذری صورت تند وحاد آن ظاهر شد، مانند عبدالرحمن بن ابی عمار مشهور به القس که اهل مکه بود و به سختی دل درگروعشق سلامهٔ مطرب داشت. روزی سلامه عبدالرحمن را دید وبه او گفت:

ای عبدالرحمن دوستت دارم.

عبدالرحمن پاسخ داد: ومن هم بخدا قسم که ترا دوست‌میدارم.

سلامه گفت: پس چه چیزی ما را از هم‌دو رنگه می دارد، در حالیکه خانه و جای خلوت هم داریم؟ عبدالرحمن گفت: شنیده ام که خداوند فرموده است: «الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو، الاالمتقین»(۲) و من نمی خواهم که دوستی که بین من وتست به دشمنی بدل گردد(۳) چنین روحیه یی تنها در اجتماعی ظاهر می شود که دین در دل‌ها رسوخ کرده باشد وجان‌ها را در پنجهٔ نفوذ خویش داشته‌باشد.

عروه بن خرام از نخستین شاعران عذری است که در اشعارش تاثیر دین اسلام وتعالیم آن بچشم می خورد. عروه به دیدار معشوقه‌اش عفرا به شام می رود(در غیبت عروه عفرا را پدر و مادرش به عقد مردی پولدار از اهالی شام‌در آورده بودند)ودران جامیهمان شوهر عفرامی‌شوند شوهر معشوق مقدم عاشق دلسوخته راگرامی می دارد و ازو به گرمی پذیرائی می کند. سپس خود از خانه‌بیرون می رود وعروه را بازن خویش عفرا تنها می‌گذارد. آن دو درتنهائی به‌شکوه وگلایه از بازی روزگار پرداخته وعاشق درمانده به تلخی گریست:

---

(۱) باید دانست که صوفیان ما به سه نفس معتقد اند: نفس مطمئنه، نفس لوامه و نفس اماره و هر سه تعبیر مقتبس از قرآن مجید است. درینجا مراد ستیزو پیکار با نفس اماره-بسیار فرماینده و امر کننده(به بدی وزشتکاری) است.

(۲) قرآن مجید زخرف: ۶۸: دوستان آن روز(رستاخیز) بعض ایشان با بعضی دشمن باشند مگر پرهیزگاران.

(۳) الاغانی-ج۸-ص ۳۳۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهم هر دو عاشق سخن ساختند ز دیرینه غم دل بپر داختند
جفائی که دیدند از روزگار بگفتند بایکدگر آشکار
گرست آن برین و گرست این بران همی درفشاندند بر زعفران
بدین حال بودند تا آسمان کشیدش به زرآب در طیلسان (۱)

در ان حالت معشوقه جامی شراب آورد که عاشق بنوشد. عروه گفت: بخدا قسم هرگز چیز حرام به شکم من راه نیافته وتا بوده ام به حرام دست نیا زیده ام واگر حرام را حلال می داشتم حتماً ترا حلال می‌داشتم که تنها لذت من ازین دنیا توئی. (۲)

غزلگویان عذری بانفس جهاد می کردند، جهادی که سخت تراز جنگ با کفار بود. اینان قتیل عشق را شهید عشق می دانستند وبرای او اجر کسی را قایل می شدند که در راه خدا کشته می شود. این اعتقاد در روحیهٔ زنان جامعه نیز بی اثر نبود، زیرا مقام زن را بلندمی‌برد ورفیع میساخت وبدیهی است که چنین عقیده بی مورد پسند وخاطرخواه بسیاری اززنان نیزقرارمی گرفت.

گویند سکینه دختر حضرت حسین رض جمیل را بر شاعران دیگر چون جریر وفرزدق و کثیر برتری می نهاد ودر علت این تفضیل می گفت که جمیل سخن ما زنان رابشاشت و کشتگان ما را شهید خوانده است ومقصودش اشاره به این شعر جمیل بود:

وکل حدیث عندهن بشاشة وکل قتیل عندهن شهید (۳)

از طرفی عفت وپاکدامنی زنان وحرمت گذاشتن به زنان پاکدامن منظور نظر قرآن مجید است، آنجاکه خطاب به مریم می فرماید: «یا مریم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علی نساء العالمین (۴) ودر سورهٔ یوسف به عفت مرد مؤمن مثل می زند ویوسف را مثل صبوری در برابر اغراء وتحریك نفس می‌داند.

---

(۱) ورقه وگلشاه عیوقی ص ۹۹-۱۰۰ ونیزرك: اغانی-ج ۲- ص ۱۵۸

(۲) الاغانی-ج ۲-ص ۱۵۸

(۳) لیلی والمجنون ۶۵

(۴) آل عمران ۴۲: هرآینه ایزد ترابرگزید وترا پاکیزه گردانید وترا بر زنان عالم ها برگزید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حدیثی نیز از پیامبر اکرم روایت نموده اند که‌فر مود: من عشق و کتم‌وعف‌فان مات‌مات‌شهیدا.

این شعائر دینی در زنان نیز روح بخصوصی پدید آورد وبه این گروه ازشاعران عرب‌ادراك تازه‌یی از عوالم عشق وعاشقی بخشید که پیش‌از ان‌و جود نداشت واین عقیده درمیان‌گویندگان عذری عام گردید که عاشق راستینی که از هوسبازی و آلایش بدو راست وپاکدامنی می ورزد وعشق او از پی رنگی نیست خداوند در ازای رنجی که او در تحمل با رعشق می کشد به‌او اجر و ثواب می بخشد و او را بدرجهٔ شهدا می رساند .

بنابرآنچه گفته آمد بشرب عذریان به روش زهادوپارسایان اسلامی نزد یك است وپیش‌روی آنان راهی‌است که دران زهدو خواسته های عاطفی بهم می‌آمیزد ودر کار عشق دورهبرایشان را رهنمون می شود یکی دل‌و دیگری دین اسلام.ازین رو عروه بن اذنیه، یحیی بن مالك و عبدالرحمن‌بن ابی‌عمار القس هم‌از زهاد بشمار می روند وهم از عاشقان مشهور (۱)

همچنان دین اسلام در غزلگویان عذری این تاثیر راگذاشت که آنان‌به مسایل‌فقهی‌وشرح آیات‌قرآن‌در قضاوقدر و آزادی‌اراده وپیمان‌روزنخستین(روزالست)د رشعر تماس گرفتند. اینان‌برای تبرئه‌خوددرعشق گفتند که این‌عشق‌قضائی‌است‌ازجانب‌پروردگاروعاشق گریزگاهی‌نداردو ناگزیر است که جان وتن عشق را سپارد وبخاطر این کار قابل سرزنش نیست،چنانکه مجنون‌گوید:

قضاها لغیری و ابتلانی بحبها فهلا بشیء غیر لیلی‌ابتلانیا (۲)

درمنظومهٔ‌نظامی،قیس درجواب‌نصیحت پدر که‌او را ازسودای عشق و بیابانگردی‌وجنون عشق لیلی برحذر می دارد،چنین می گوید :

زین ره که نه بر قرار خویشم دانی نه به اختیار خویشم

من بسته و بندم آهنین است تدبیرچه‌سودقسمت این‌است(۳)

تعلیق‌شاعران عذری برآورده‌شدن‌آرزو هایشان‌را به دار آخرت‌وآرزوی‌اینکه‌در روز رستاخیز با دلدار بهم برانگیخته شوند و درزندگی ماورای گور از درخت‌عشقی که‌درین‌جهان کاشته

---

(۱) لیلی‌والمجنون ۳۸

(۲)الاغانی-ج۸-ص ۱۵۰

(۳) لیلی‌ومجنون نظامی-تصحیح‌وحیددستگردی‌ص۸۹-۹۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

اند میوه بچینند نیز از تاثیر ات دینی اسلامی است. عروه بن خرام مشتاق و دوستدار روز رستاخیز است تا در ان روز به عفرا برسد .

وانی لأهوی الحشر اذقیل انني و عفرا یوم الحشر ملتقیان (۱)

از ینجا معلوم است که غزلگویان عذری را جاودانی و پاینده می دانستند . بهمین دلیل عاشقی و دوست داشتن در نظر شان نوعی عبادت بود و مجنون را وا می داشت که همیش بسوی خانهٔ لیلی روی آرد.

گاهی در عشق عذری (ـعشق پاك وبی آلایش) عاطفه تاسرحد وجد صوفیه غلیان می کند چنانکه در حالات مجنون می بینیم. در چنین مواردی است که عشق عذری و عشق صوفی بهم نزدیك می شود. هر دو عشق تحت تاثیر عوامل دینی ونصوص تا و یل یافتهٔ دین بوجود می‌آیند و در هر دو سهم جسمانی مهمل گذاشته‌می شود .

عذریان در وصال معشوق به اندك قانع اند ولی عشق وعذاب عشق را بیشتر می‌خواهند وعاشق با وجود رنج عمیقی که در عشق می کشد وخونی که می‌خورد، از خداوند این عشق رازیاده تر می خواهد.

وقتی پدر مجنون او را با خود به خانهٔ کعبه برد و ازو خواست که دعا کند واز پروردگار بخواهد تابیماری عشق لیلی را در وجود او شفابخشد، مجنون اول به گریه افتاد، سپس خندید و دست به حلقهٔ در کعبه برد وگفت:

یارب بخدائی خدائیت وانگه به کمال پادشائیت
کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگر چه من نمانم
از چشمهٔ عشق ده مرا نور وین سرمه مکن زچشم من دور
یارب تو مرا بروی لیلی هر لحظه بده زیاده میلی ...(۲)

مراتب اخلاص وارادت عاشق نسبت به معشوقه تابجایی است که عاشق حیف می داند که قاصد نام اورا در حضور معشوق او برزبان آرد، چنانکه سعدی از زبان مجنون خطاب به قاصد می آرد وماخذ او در ادب عذری است .

بگفتا مبر نام من پیش دوست که حیف است ذکر من آنجا که اوست(۳)

---

(۱) لیلی والمجنون ص ۱۴

(۲) لیلی ومجنون نظامی ص ۸۰ و ۸۱

(۳) بوستان سعدی ص ۱۱۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

این ویژگی ها که گفتیم وبسیاری از خصایص دیگر درمیان عذریان مشترک است و از طریق ادبیات عرب به ادبیات دری رسوخ کرده است.

از میان قصص عذریان عرب تنها داستان لیلی ومجنون با تأثیری گسترده به ادب دری انتقال و بمراتب بیشتر از آنچه در ادب عرب رایج بود، رواج یافت و سبب آن این بود که بزرگترین شاعرانی که در زبان دری این قصه را به نظم آوردند گرایش های صوفیانه داشتند ودر اخبار مجنون خصایصی یافتند که در سایر عذریان نبود. مجنون بیش از همهٔ عذریان رنج و حرمان دید، عاشق شد واز روی اشتیاق شعر گفت وداغ جدائی دید و تاپایان عمر سر بر خط فرمان عشق نهاد وصوفیان مادراشعارواخبار اوحالاتی دیدند که باتخیل وافکارآنان کاملاانطباق داشت. دراخبار مجنون آمده است که از لیلی ناامید شد ولی ازعشق او برنگشت و درراه این عشق سراسر حرمان همه شئون نفس ومشاغل زندگی رایله کرد واز همه کس بریدودر عوالم عاشقانه شعر گفتن گرفت وجنونی او را فراگرفت که شبیه به وجد صوفیان بود، چنانکه غافل از خویشتن ومستغرق در لیلی گردیده بود. این عوامل مجنون را به صوفیه نزدیک ساخت و در نظر ایشان مثل بدیع انقطاع از دنیادر راه عشق وعاطفه بی که صوفیه به آن ایمان داشتند گردانید، چراکه به اعتقاد ایشان دل منبع عواطفی است که آدمی را بخدا می رساند نه عقل(۱) وقیس چنان در عواطف خویش غرق شد که لقب دیوانه ـ مجنون گرفت ودرین تسمیه معنی مذموم کلمه که عوام الناس از ان می دانند نزد صوفیه وجود نداشت. درچشم عوام مجنون یادیوانه کسی است که مخالف عادات و اخلاق معمول مردم رفتار کند ودست به کاری یازد که مورد انکار مردم است. وازین روی بعضی از مردم پیامبران (العیاذ بالله) وبزرگانی چون سقراط وامثال اورا دیوانه بشمار می آوردند، اما مجنون نزد صوفیه واهل حقایق کسی است که در نهایت مستی بوده ودرعین آگاهی از خودبی خبر باشد. (۲)

جامی جنون رامی ستاید وسعدی آن را اعلی درجه یی می داند که صوفی به آن می رسد وپیداست

---

(۱)　آزمودم عقل دوراندیش را　　بعدازین دیوانه سازم خویش را
مولانای بلخ

بران ستمزده بیدل زعالم اوهام　　چه ظلم رفت که مجنون نشد فلاطون شد
بیدل

(۲) فرهنگ مصطلحات عرفا ـ سجادی ص ۱۳۶ نیز رک: لیلی و المجنون . . . فصل دوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

که صوفیه از جنون معنی بخصوصی می فهمیدند . از معانی جنون در زبان استتار است و صوفی از خلق مستتر وگریزان است واز ایشان مشغول به تامل درجمال صوری خداوند(آفرینش وجهان)، تا بدو تقرب یابد ودر لغت می گویند جنت الطیر بالحدیقه ، اگر پرنده از روی سرور ترنم کند(۱) وصوفی به جمال آفرینش وخلقت مسروراست وآن را راهی به سوی حق می داند . لاکن نزدیک ترین معانی که صوفی از کلمهٔ جنون اراده می کند آن است که جنون نزد ایشان طغیان شعور است برعقل به سبب قوهٔ عاطفه در قلب ،زیرا چنانکه گفتیم متصوفه در تقرب به خداوند برقلب تکیه دارند نه برعقل وحالت جنون درنتیجهٔ محبت وبر اثر تامل در جمال آفرینش ایشان را فرا می گیرد . پس جنون صوفی اثری است از آثار وجد صوفی ،(۲) پس جنون صوفی اثری است از آثار وجد صوفی. صاحب کشاف در تعریف «وله» می آورد که «وله آنست که آیینهٔ دل را در برابر جمال دوست بداری و مست شراب جمال گردی وبطریق بیماران باشی .» (۳) در میان متصوفهٔ قرون نخستین اسلامی ازجنون صوفیه به عنوان جنون عقلا بسیار سخن رفته است ودر همان روزگار نیز بخاطر خروجشان از عادات مالوف مردم زمان وگوشه گیری و انزوا جوئی و برتر دانستن زندگی متاملانه وانزوا جویانه برمشارکت در امور از طرف عوام بر آنان لفظ دیوانه اطلاق می شد .

ازین گونه کسان بنا بروایت صوفیه یکی اویس قرنی بود که در دورهٔ اسلامی نخستین فرزانه یی بود که به او نسبت جنون دادند.

عطار در بارهٔ او آورده است که چون پیامبر اسلام را رحلت فرا رسید گفتند «یا رسول الله مرقع تو به که دهیم ؟گفت به اویس قرنی ،چون فاروق ومرتضی از بعد وفات مصطفی - علیه السلام - به کوفه آمدند، فاروق درمیان خطبه گفت : یا اهل نجد قوموا، ای اهل نجد برخیزید، برخاستند ،گفت : ازقرن کسی درمیان شما هست ؟ گفتند بلی ،قومی را بدوفرستادند. فاروق- رضی الله عنه-خبراویس را از ایشان بپرسید، گفتند نمی دانیم. گفت صاحب شرع مراخبر داده است واو گزاف نگوید،مگرشما او رانمی دانید . یکی گفت هو احقر شانا ان یطلبه امیرالمومنین ،گفت او ازان حقیرتر است که امیر المومنین اورا طلب کند ،دیوانهٔ احمق واز خلق وحشی باشد، گفت

---

(۱) اساس البلاغهٔ زمخشری بنقل از قول دکتور هلال ص ۳

(۲) دربارهٔ این اصطلاح عرفانی رجوع بفرمائید به مقدمهٔ حسنات العارفین بقلم نگارنده .

(۳) کشاف، اصطلاحات الفنون ۲۷۴ ،نیزرک :لیلی والمجنون . . . ۴۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

او را طلب می کنم کجاست ؟ گفتند دروادی عرنه یحمی الابل، درا ن وادی اشتر نگاه می دارد تا شبانگاه نانش دهیم ،شوریده است ،در آبادانی ها نیایدوبا کس صحبت ندارد و آنچه مرد ما ن خورند اونخو رد ،غم وشادی نداند ،وچون مردمان بخندنداو بگرید و چو ن ایشا ن بگر یند او بخندد، گفت : اورامی طلیم ،پس فاروق ومرتضی رضی الله عنهما آنجا شدنداور ادیدنددرنماز... وچون بانگ حرکت آدمی بیافت نماز کوتاه کرد... گفت شمادوست محمد(ص) هستید ؟ گفتند هستیم. گفت : اگر در دوستی در ست بود ید چرا آن روز که دندان مبارك او شکستند بحکم موا فقت دندان خود نشکستید که شرط دوستی موافقت است ، پس دندان خود بنمود یك دندان درد هان نداشت ،گفت من اورا بصورت نادیده موافقت کردم...چون اهل قرن از کوفه با ز گشتند او یس راحرمتی و جا هي پدید آمد درمیان ایشان ،سرآن نمی داشت ازان جا بگر یخت و به کو فه شد و بعدازان کسی او راندید.(۱)

چنین حکایاتی نزد صوفیه بسیاراست واین جنون نزد ایشان فضیلتی بشمار میرود ومظهرزهد و محبت است ،به این دلیل که وجد نزد صوفیه حین استغراق محب در تاملی که اورا ازخو د ش غایب سازد حاصل می شو د .

این بود عاملی که اخبار مجنون بنی عامررا نزد صوفیه اسلامی عز یز گردانید ودراد بیات دری مایه رجحان یافتن آن بر سایر قصص عذریان گردید واخباری که در باره قیس بود یابه وجود آمد ، مانند نخوردن گوشت حیوان واکتفا کردن به خورد ن نبا تات و انس گرفتن با حیو انات صحرائی ورهانیدن آهو از دام صیاد وجز ا ینها موضو ع مجنون را بیشتر آما د ه آن ساخ ت که شاعران صوفی ما آن را بپسندند وافکار وآرای خودر را نیز در قالب داستان ا و بگنجا نند .

هینطو ر کثرت روایات واختلاف آنها مخصوصاً درباب منشا وخانواده ومبداعشق اوبه لیلی و تطوراین عشق ومرگ عاشق شوریده در عالم بیکسی در بین حیوانات صحرا همه قصه لیلی ومجنو ن را آماده آن ساخت که شاعر صوفی درزبان دری بدون تو جه به ابها مات موجود درین روا یات یا تحقیق در ر یشه تا ریخي آن ،حوادثی رابه میل خود از میان رو ایات مختلف برگز یند و مجا ل خیال پردازی را فراخ گذ ارد وباحفظ جوهر و اصل رویداد ها وبر اصول مشرب عرفانی خو یش مرغ خیال راد رعرصهٔ داستان به پرواز در آو رد .

---

(۱) تذ کرة ا لاولیا ص ۲۷ ، ۲۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

باوجود ابتکارات عارفانه ونکات ولطایفی که‌شاعران دری زبان د رین داستان به وجو د آوردندودراصل عربی آن وجود نداشت چارچوب داستان‌وروح عربی آن (وصف‌رسوم‌عرب‌و عادات ورسوم‌اهل‌بادیه)به‌پیمانه‌های گوناگون درمنظومه‌های دری‌لیلی‌ومجنو ن پابر جاما ند .برخی ازین‌گویندگان ازمحیط وآداب عربی کم وزیادبدور رفته‌اند، بی‌ازآنکه‌ساد یه‌اصلی‌آن نابود شود . برخی دیگر بیشتر به‌محیط عرب‌ورسوم بادیه نشینا نی توجه دا شته اند ، چنا نکه منظومه لیلی ومجنون جامی ازلحاظ وصف محیط عربی وتصاویر ومنا ظر آن و نز د یکی‌توصیف ا و به زند گی واقعی بادیه‌نشینان عرب‌وعادات ومراسم‌آنان وفضا ی‌وا قعی زند گی قیس غنی تر ین منظومه لیلی و مجنو ن است .

برعکس هاتفی کمتر از شاعران د یگر به‌وصف محیط عربی می ورد ازد ،انگارمحیط داستان او ریگزار ها و بیا بان های داغ عربستا ن نیست بلکه از ین د و د لدا د ۀ تا زی در یکی از بوستان ها ومرغزار هایشاداب کشور ماپذیر ائی می کند .

درزبان دری غیراز نظامی‌وامیرخسرو وجامی وها تفی شا عر ان متعد د دیگر چون ا شرف مراغه یی ،آذر اسفراینی ،مکتبی ،سهیل چغتائی ،میر حاج گنا با د ی ،هلالی ،قاسم گنا با دی، اسیر ی تربتی ،هدایت رازی،ضمیر ی،محمدشریف کاشف ،ناصر هند ی،روح الا مین‌شهرستانی سالم‌ترکمان وغیراز ایشان این داستان رابه‌نظم آ ورد ند .

همانطور که‌گفتیم ازمیان‌داستان‌های‌عذریان تنها قصه‌لیلی‌و مجنون‌درادبیات دری اینهمه راه بازکردوای روح عشق عذری یاعشق پاك که در آن هوای نفس را راه نبود د ر بسیا ری ازقصص زبان دری تاثیرکرد واین روح‌را بیشتر درآثار صوفیان می تو ان یا فت، چنانکه عشق محمود را باایاز، صوفیه بدین معنی‌تاویل‌می کنند وغیرا زین در آ ثار بزرگان‌صوفیه در ز با ن در ی حکایات بسیاری‌می‌توان یافت که مشحون از عوالم اینگونه عشق است .مانند حکا یت مردی که‌برفرزند نوح بن منصور عاشق‌شد .نوح‌گفت‌تافرز ند ش آن عاشق را تنگ د ربر گرفت می‌فشرد وعاشق درین حالت جان داد ، نوح فرمودتا جسداورا در آر امگاه‌خا ص د فن کر د ند و ین حکایت‌را عطار درمصیبت نامه آو رده است ، ویا حکا یت دیگر او در همین کتا ب در عشق درویشی که‌دل به امیر زاده‌یی بست . این ا میرزاد ه زیبا روی که هر روز برای‌تمر ین تیراندازی به صحرامی رفت ،مرد عاشق چو ن نمی توانست‌عشق خودرا به ا و اظهار کند به

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌محل تیراندازی معشوق برفت و در پس توده‌خاکی که هدف تیر دلدار بود پنهان شد ، چون معشوق تیر بینداخت راست بر سینه او آمد . عاشق سر از خاك بدر آورد در حالیکه توده خاك از خون او رنگین شده بود امیرزاده از و پرسید که چرا چنین کردی ؟

گفت از آن این کار کردم بر یقین　　تا توام گوئی چرا کردی چنین ؟ !

تیر چون از دست تو آید برون　　گو بریز از دیده من جوی خون

هرچه از دست تو آید خوش بود　　گر همه دریای پر آتش بود

بود باز لف توام راز نهان　　هیچ محرم می‌ندیدم در جهان

دور دیدم زلف چون زنجیر تو　　باز گفتم راز دل با تیر تو

کاشکی من صاحب صد جانمی　　تا همه بر تیر تو افشانمی (۱)

یا حکایت آن دیوانه که او را گفتند ، خدای را می شناسی ؟ گفت : چگونه او را شناسم که مرا بدین روزگار او افکنده است . (۲)

یا حکایت آن درویش در گلستان که عاشق بزرگ زاده‌یی شد و به معشوق دسترسش نبود . جماعتی خبر او را به معشوق بردند . « دانست که دل او یختهٔ اوست و این گرد بلا انگیختهٔ او ، مرکب بجانب او راند . چون دید که نزدیك او عزم آمدن دارد بگریست و گفت :

آن کس که مرا بکشت باز آمد پیش　　مانا که دلش بسوخت بر کشتهٔ خویش

چند انکه ملاطفت کرد و پرسیدش از کجائی و چه نامی و چه صفت دانی ، در قعر بحر مودت چنان غریق بود که مجال نفس نداشت .

گفتا سخنی با من چرا نگوئی که هم از حلقهٔ درویشانم ، بل که حلقه بگوش ایشانم . آنکه به‌قوت استیناس محبوب ، از میان تلاطم امواج محبت سر برآورد و گفت :

عجب است که با وجودت که وجود من بماند　　تو به گفتن اندر آئی و مرا سخن بماند

این نعره و نعره یی زد و جان به‌حق تسلیم کرد . » (۳)

و نظایر این حکایات که از روح عشق پاك و بی‌آلایش سرشار باشد در ادب دری بسیار است .

---

(۱) مصیبت نامهٔ عطار ۸۲، ۱۳۲

(۲) ایضاً

(۳) گلستان - باب پنجم - ص ۱۱۹ و ۱۲۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقش دوستی

وقتی که‌شب، به‌حلق فرو برد شام را — تا ریکشد افق
مهتاب شد پس از دمی — درجلوه‌و«تتق»(۱)
پاشید هرسو روشنی‌نقره فام را

* * * *

اندر فضای نیم فروزندهٔ دیار — آیینه شد زمین
تا لاب برگرفت در آغوش و — در کمین :
عکس جمال ماه وسفید ابر از نگار

* * *

در بین‌عابرین‌سرك، مردپخته‌سال — با ریش همچو برف
گاهی نظر به ماه نمودی — دقیق و ژرف
گه در زمین وسبزه به افکار و با خیال:
گویا به‌آن‌فضاوزمین، با اشارتی — میگفت آن زمان :
ای برق ماه روشن و — ای نیلی آسمان !
در جسمهای منجمد ما حرارتی !
آری، حرارتی، که‌شناسیم قدرنور — از برقك شهاب
از نور فیض بار و — تجلای آفتاب
از چشم نور بخش که دل میدهد سرور
قدر کسی که درشب سردتو، گرم‌اوست — از دستیاریش
غمخواریش، برادریش — برده باریش
اندر نگین پاك دلش نقش گشته دوست
قدر کسی که خدمت خلق خدا کند — باقلب تابناك
با عشق وباعلاقه و باچشم و — دست‌پاك
هم اعتلای کشورخود اقتدا کند

م . ح . نیسان
تویکنهم، انگلستان
سال ۱۹۷۰

---

(۱) تتق به ضم هر دو (ت) به اصطلاح عوام به‌معنای انتهای زیبایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تلخیص پوهاند رحیم الهام

فلسفهٔ تمدن از نظر آلبرت وایت هید

بحث ما در بارهٔ « تمدن » است .

غالباً پرسیده می‌شود که تمدن چیست ؟ عناصر متشکلهٔ آن کدام است ؟ چه قسم فرد ، یا چگونه جامعه یی را متمدن توان خواند ؟ عوامل و بواعث اضمحلال تمدنها کدام است ؟ در واقع در باب تمدن مباحث معاصر وتازه بسیار است . علی الخصوص اروپا بیان در این موضوع بحثهای مشبع کرده‌اند ، ولی هیچکدام ، چنانکه شاید ، تعریف جامع و مانع از تمدن بدست نمیدهد . در قاموسها دوایرة المعارفهای غربی نیز اصطلاح تمدن یعنی civilization به گونه گون صورت وغالباً مبهم ومختصر تعریف شده است . در یکی از قاموسها چنین نوشته‌اند: « تمدن چنان وضع پیشرفتهٔ یك جامعه انسانی است که به مرحلهٔ عالی هنر ، ساینس ، دین وطرز حکومت رسیده باشد . » (۱) همچنان در قاموسی دیگر آورده اند ، « تمدن حالتیست که آداب و رفتار از وضع بدوی به وضع مهذب درآید وهنر ها و دانش انکشاف یابد . » (۲)

معلوم است که این تعریفات مهم وعامیانه است واز خلال آن ماهیت تمدن و چگونگی تفصیلوار جامعهٔ متمدن رانمیتوان فهمید . از فلاسفهٔ عصر ما آلبرت نارث وایت هید (متوفی ۱۹۴۷) در باب فلسفهٔ تمدن بحثهای جالبی دارد . این دانشمند ، هر چند ریاضیدان متبحری بوده، افکار فلسفی و مابعد الطبیعی وی نیز شهرت دارد . وآثار وی در باب فلسفه اجتماعی ، تاریخ علوم تربیتی ، فلسفه ودین باچنان طرح و ترتیبی است که ازورای آن به تحلیل ومفکوره یی که از تمدن دارد پی میتوان برد .

از آنجا که وایت هید کتاب مستقلی در بارهٔ فلسفهٔ تمدن ننوشته است استخراج جزئیات مطالب در این موضوع از آثار ومقالات متعدد وی دشوار است . باآنهم سه کتاب مهم وی به نامهای

---

(1) New college Dictionary
(2) Bebster

(c) ketabton.com: The Digital Library

«علم وجهان معاصر، عملیه و واقعیت، سیر افکار» حاوی مباحث ارزنده یی در فلسفهٔ تمدن میباشد. همچنان تهداب نحوه تفکر او در مقالاتی که پس از سال ۱۹۲۵ نوشته است موضوع تمدن است. وایت هید، چنانکه گفته شد، در ساینس وفلسفه وعلوم اجتماعی متبحر است وچون مطالعات و کاوشهای عمیقی درر یاضی، فیزیك، نجوم، تاریخ، ادبیات، آراء دینی، علوم تربیتی و فلسفه دارد شیوه اندیشه اش در باب فلسفهٔ تمدن ارزش خاص دارد و در زمانه ایکه نتایج و انطباق ساینس معاصر در غیر محل آن مشعل تمدن را هردم به خاموشی تهدید میکند شایستهٔ اقتباس وانتشار میباشد. (الهام)

✱ تمدن

وایت هید معترف است که تعریف تمدن آسان نیست. با وصف آن تعریفی ساده و کلی ازین اصطلاح را تقدیم میکند وگوید: فرد یا جامعه درصورتی متمدن میباشد که راستی، زیبایی خطر پذیری✡ هنر وآشتی از مشخصات بارز آن باشد، و این پنج مشخصه در سراسر مراحل تجاربش همواره تجلی نماید. وایت هید تمدن را از مقوله چنان امتعهٔ بهادار نمیداند که اقلیتی منتخب وبالا دست از ان متمتع باشد، بلکه آن را «حس خیر غایی» وشرط لازمی حیات رضایت بخش میخواند.

به خاطر باید داشت که هر چند وایت هید میخواهد بر تمدن به صورت کلی و جهان‌شمول بحث کند، بیشتر برجامعهٔ غربی وهمان افرادی نظر دارد که این جامعه را تشکیل داده اند. یعنی در مباحث خود کرداراجتماعی آن مردم اروپایی نژاد راتحلیل میکند که از شرق تاغرب در حوزه یی واقع در بین جبال اورال وسواحل بحر الکاهل در امریکای شمالی بسر میبرند.

اینك عناصر متشکلهٔ پنجگانهٔ تمدن را از نظر وایت هید تحلیل میکنیم.

خطر پذیری:

خطر پذیری مهمترین جزء تشکیل دهندهٔ تمدن و به حیث کل جستجوی کمالات تازهٔ بیست

✡ اقتباس وتلخیصی است از قسمتی از کتاب «فلسفهٔ تمدن وایت هید» ا. ه. جالنسن، انتشارات دوور ۱۹۶۲.

✡ اصطلاح «خطر پذیری» را در مقابل adventure بکار برده ایم وشباهت بهمان معنایی از بیت حنظله بادغیسی (قرن ۳ هجری) دارد که گفته است:

گر بزرگی به کام شیر در است — شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی وعزو نعمت وجاه — یا چو مردانت مرگ رو یا روی

(عبارات بعد از نشانه را مترجم افزوده است)

(c) ketabton.com: The Digital Library

که با مد ا و ست و تا زه گی روش همر اه باشد. خطر پذیری یا آگا هی از تفاوت بین وضعی که ا ست وو ضعی که ممکن است باشد، اوج میگیرد. تخیل ابداعی در ایجاد این خاصیت سهم اساسی دارد. چنین تخیل به فعا لیتهای نوبه نووغنی کنندهٔ فکری و جسما نی میانجامد . خطر پذیری بصورت خاص مفهوم نبرد ومقابله را باخطرات جسما نی شکار شیران در افریقا ندا رد. ممکن است خطر پذیری راستین به شکل کشف امریکا توسط کولمبو س متحقق شود. ولی اساس چنین فعالیتها را تخیل ابداعی انسان تشکیل میدهد. کولمبو س نیز در قلمرو مغز خود خطر پذیرفت وسپس بادبان برافراشت

نتیجه این است که در پذیرفتن یونانیان باستان به حیث یگانه جامعه متمد ن کامل خطر عظیمی نهفته است. این گونه گذشته گر ایی وحالت ناپو یان ذهنی از ر وحیهٔ خطر پذیری بدور است . در جهان معاصر پرستش افتخارات ماضی تمدن به بار نمیآورد. یونانیا ن در عصر خودشان نمونه ها یی از خطر پذیرند گان کامل بودند. زیرا نمایشنامه نویسان و فیلسوفان بزرگ آن روزگار ومقلدان ماضیگیرای نبودند. بزرگی آنان از برخورد های ابتکاری شان با مسا یل ومشکلات نشات کرده است. اشیل، سوفوکل، یوریپید، ارستوفان در باب مسایل د ینی، اخلاقی و سیاسی عصر خود اطلاعات جدید به ارمغان آوردند . افلاطون رویای دولتی ایدآل را در خیال سپرور ا نید . ارسطو دانشهای گوناگونی را بنیان گذاری کرد. هردو فلسفه های جدید ز ندگی را که هم پیچیده بود وهم به درد زندگی میخورد، انکشاف دادند. اگر بخواهیم از یونانیا ن تقلید کنیم باید نمونهٔ کلی فکر ابتکاری شان را تعقیب کنیم، نه اینکه در ایجاد افکار، عو اطف وموسسات مخصوص ومفصل آنان بکوشیم. برخی از نظریات وفنونی که جوابگوی احتیاجات ز مانهٔ آنان میبود شاید دیگر در زندگی ابتکاری راستین قرن بیستم محلی نداشته باشد.

وایت هید باطرزدید ودلایلی از این گونه تعریف تمدن را به حیث «آگاهی از بهترین چیزی که گفته یا انجام شده باشد» رد میکند. در این تعریف «ز مانهٔ» فعل نا درست ا ست. زیرا یکسره بر طرزدید ماضی گرایانه استوار است .

افتخارات زندگی مردمان یونان و روم این فکر غیر صایب را بوجود آورده است که گویا تمد ن با هنر مترادف است. وایت هید ثابت میکند که تمد ن به تناسب علاقمندی با هنر حاوی بسا چیز های بیشتر است. این مطلب البته از فهرست عناصر متشکلهٔ تمدن او آشکار است.

زیاده روی در خطر پذیری خطرناك است. ممکن است خطر پذیری باعث هلاکت شود. رو گردانی از مصو نیت مانوس و آشناشك وتردید مجهول وناآشنا را د ر بر دارد. معهذا ناایمنی وتردید علی ا لا کثر مهارتها ونیرو های برخورد باخود را زنده میسازد. بنابراین زمینه یی از برای بدبینی باقی نمیماند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

در نهایت تحلیل، بهایی که از برای پیشرفت پرداخته میشود گران است: فقدان، تباهی جانشین سازی. اگر تمتع از پدیده یی نو و بهتر به دست آید باید از چیزی کهنه و بی ارزش چشم پوشیده شود. از برای اینکه آزادی نسبی بزرگسالی را بیازماییم باید مصونیتهای کودکی را قربان کنیم.

اصرار وایت هید بر اهمیت خطر پذیری از این نشات میکند که بنظر وی تنها وجود دو بدیل ممکن است:

باری مسایل جدیدی پدید می آیند که با روشهای کهنه حل نمیشوند. بدینسان خطر پذیری یگانه منبع ناامنی نیست. سلامت ظاهری روشهای عمر خورده انواع ناامنیها را ببار میآورد. این ناامنیها بدون شك بزرگتر اند، زیرا با فقدان روحیهٔ خطر پذیری امید نجات محروم است. تاریخ تباهی تمدن های بعضی از جوامع مانند چین وهند باستان شاهد ناامنیهاییست که در نازدانه گیهای سکون ونرمی ونازکی سنتی مضمر بوده است. نتیجه چنان رونق فریبندهٔ زندگیست که سرانجام درز میکند زیرا بنیاد آن به ویرانی میگراید. باید دانست که وایت هید شیدای «تحول به هر بهایی که باشد» نیست، ونه تجارب گذشتگان را یکسره بی ارزش میداند. نه چندان کسان در تحسین عمیق از مفاخر گذشته و اثرات انگیزندهٔ ماضی بر وایت هید پیشی جسته اند. وی گوید: خرد آنانیکه پیش از ما رفته اند خواسته یی گرانبهاست. ولی همهٔ اینها باید به نحوی شایسته تحسین شوند. حال میتواند ضعیف شود، گذشته خواه پیروزمندانه باشد خواه گم شده، چنانکه باری گفته است. هرآنکس که از گذشته عبرت نگیرد از تکرار اشتباهات اجداد خود ناگزیر است. خطر پذیری باید بر تهداب استوار خرد وفنون گذشته گان بنا یابد. ولی نه باید پای تمدن در زنجیر گذشته پیچیده باشد.

آشتی

از آنچه وایت هید در باب خطر پذیری گفته است بر میخیزد که مقصود وی از آشتی وضع سکون وحالت بی احساسی نیست. بلکه در نزد وی آشتی احساس مثبت، پرپیچ وپرتأثیر بیدار کردن ونیرو بخشیدن فعالیت انسان است. وایت هید اصطلاح آشتی را صرف به مفهوم سیاسی بکار نمیبرد. هر چند، بدون شك، جنگ از میان برمیخیزد ـ درصورتیکه تعداد کثیری از آدمیزاده گان

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنـان حـالت ذ هنـی را کـه وایت هید آشتی نامیده است دریابند. این حالت ذهنی که با احساس عمیق زیبایی (به مفهوم عام آن و به اصطلاح یونانیان) تو أم است اهمیت فـوق العاده دارد. اساس آشتی را وقف بودن به هماهنگی کمال مطلوب، که دران راستی اخلاقی در جهانی زیبا جلوه گر میباشد، تشکیل میدهد. درچنین هماهنگی باید راستی که واجد والاترین ارزشهاست احترام شود. وی ایمان دارد براینکه زیبایی عنصر یست پایدار ودر ماهیت اشیاء حفاظت میشود.

چون حالت آشتی دست دهد راسش خلل نا پذیری عاید میکند. آتش خود نگریهای شخصی و حساسیتهای کوچك در امور عادی در مواقع مناسب فرومینشیند چیز مهمی از ان بروز نمیکند. صرف کسانی را که دیده بر خسارتعالی کشوده اند نه میآزارد. بدینصورت آشتی به وسعت نظر بسته گی دارد. پشت سر نمونه های قضاوت حقایق می نشیند. آشتی در آدمی بر خورد فارغ از خود را درتمام امور زندگی پدید میآورد. یعنی فرد انسانی دیگر اعاشه واباته وارتقای وضع ذهنی خویشتن راسحور فعا لیتهای خودنمیسازد. دیگر کاینات هم به دوراونه میچرخد. میتواندوظیفه یی را که به نیکو ئی انجام یافته باشد، به وی تعلق بدارد یانی، بستاید. شهرت با همه سردی وسختی اش کششی نمیدارد چون طبل میان تهی مینماید. آدمی از خود پسندی تنگ نظرانه و اسیر هد وباخوی آشتی جوی در آستانهٔ کاخ شرایط لازمی تعالی به تمدن پا مینهد. انسان را دوست میدارد. وصول به مرتبه خود وارسته از خود پسندی مقادیر هنگفتی از نیرو های حیاتی را که در راه وصول به اهداف حقیر ضایع میشود پس انداز میکند و زمینهٔ رشد فعالیتهای واقعاً ابداعی را هموار میسازد.

وایت هید، جسته، جسته وبا احتیاط راجع به تفریق محبت والدین بافرزند وایثاریکه در آشتی نهفته است هوشدار میگوید. متاسفانه در غالب موارد والدین اسیر چنگال خود پسندی میباشند. از تمرکز دادن فعالیتهای خود بر محور «چیزی برون از خودشان» که نشان تشخص آنان است حظ وافر شخصی میبرند. در موردنادر محبت والدین بافرزند، یا محبت همسر با همسر، مثالی از ایثار خالی از خودپسندی تواند بود. بدینگونه همگونی بسیار نزد یکی به آشتی پدید ماید. درچنین احوال امکانات وصول به هماهنگی کامل فعا لیت انسان میسر میشود، وآرمانهای عالی بطرز خـاصـی بر آورده میگردد.

حتی واقعیات بهیمی وگزندهٔ شر در برهم زدن تـوان مغزآ گنده از آشتی بشر متمدن تـوفیق نمییابد. آدمی از وجود شر انکار نمیکند. به وجود آلام حیوانی، حیات معترف میباشد. ولی شر صرف به حیث یك واقعیت ستمگار زندگی انگاشته نمیشود. آلام ناشی از شر توجه آدمی را به آنچه باید باشد ولی اکنون نیست، وشاید در آینده باشد، معطوف

(c) ketabton.com: The Digital Library

میگرد اند . شا ید رو حیهٔ خطر پذ یری نمو د ا رآ رما نی باشد که آ لام شر راهش رابسته و در سوقع مغتنم بـه عرض وجو دنهایی بپر د ا ز د. هیچ انسا نی‌از بـر ای ظـفر یـافـاتن بـر شر انـگیخته‌نخواهـدشد، مگر اینکه‌تصو یر ی‌از آ نچه «شایدباشد» پیش نظر نداشته باشد . ازاین با بت « الم » به حیث صا فی‌عو ا طف خدمت میکند . شر را نیش بر کنده میشو د . ارزش آ ن‌بمثا بهٔ دستیا ر خیر بز رگتر شناخته و ستوده‌میشود.

خرد پختهٔ و ایت‌هید اورا ازا ین‌حقیقت بیخبر نمیگذارد که کبوتر آشتی‌به‌هنگام «جوانی» انسان نیرومند تواند بود. کو تاه‌سخن ، نه‌تنها آشتیی وجوددارد که « سمر الم » است . آشتی دیگری‌نیزهست که « تاج تا رک جوانی»است،مقصودو ی این‌است که‌چون بر نا یی شیفتهٔ حمامهٔ جمال شود ، آنرا صمیمانه احساس کند ودر ژرفنای‌تجار ب‌ز یبا یی شناسی‌غطه ورشو د آنوقت ،باذ هن خا لی از خلل خو د پسندی‌چشمش‌به‌دیدار آشتی , هم‌آهنگی کر دار در راه تلاس به سوی‌اهداف عالی‌ر و شن میشود .

درون بحر معا نی نگر نه آن‌گهر ی — که‌قدر و قیمت‌خودرابها توانی کرد
مگر که درد وغم عشق‌سر زنددر تو — بد رد او غم‌دل را دو اتوا نی کرد

(جلال‌الدین بلخی)

به سا ن هر خواستهٔ بزرگ آشتی نعمت گو نه بیست . این‌نعمت‌نصیب کسانی‌میشو د که به جستجو یش‌از بر ای خو دباقر با ن کر دن همهٔ دیگر کسان دیو انه‌و ار شتا بند . این حقیقت بسیار پیش چنین بیا ن شده است :

آنکه درغم جان خودباشد ، آن‌را ازدست مید هد .

ر ا ستی :

حکمی ، یا احساسی ، آ نگاه راست‌است که گزار ش‌صحیحی از اموری که راجع به آن‌باشد مهیا ساز د . بدو ن مقابلهٔ‌راسخ با « حقا یق » وگزارش واقعی در بارهٔ آن مراتب خطر پذ یری وآشتی میسر نمیگردد . جما لیکه انسان متمدن شیفتهٔ آن است متقاضی صداقت انسا ن با خو د و دیگران است .

درحا لیکه وایت هید ا همیت راستی ر اتأکید میکند ، ضرور نمیداند که‌هر نظری‌یاگزارشی یقینی و به معنای کلمهٔ راست با شد . درسرآغاز پژ و هشهای علمی چنا ن فرضیه ها یی‌تأ سیس میشوند که‌از این جهات کا مل نمیباشند . امافر ضیه های‌علمی آخر ین تکیه گاه نیست . ین فاصلهٔ تخیلی مر حلهٔ ابداعی هیئت کلی عملیه ییست که‌از آ ن‌و قوف‌واقعی‌د ر بارهٔ‌اشخا ص واشیاء حاصل میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مداقعهٔ وایت هید از روحیهٔ خطر پذیری اورا به خودداری ازصدور هرگونه حکمی هدایت میکند که راستی کامل ونهایی ازآن مستفاد شود . هیچ حکمی راست نهایی نتواند بود زیرا جهان از هر جهت همواره در تحول است، امور و موادتازه ظهور میکند. طریق جستجوی راستی در امور حیاتی دراز ودشوار گذاراست . جای جزمیت و تعصب نیست . وایت هید هیچگاه نکوشیده است تا به « ایقانات » ریاضی وفزیك که درسالیان ۱۸۸۰ در کمبریج میاموخت ودرآغاز قرن ما بعد عتیقه های از رواج افتاده رامیمانست اشاره بی‌بکند .غالباً نظریه های مخالف نه بیخی راستند و نه به تمامی دروغ . بنا بر این از تصادم اندیشه‌ها آفت نه‌میاید، فرصت مساعد است تااز آثار دیگران وجستجوی دسته جمعی خیرمشترك ـ دانش و سیعتر ـ استفاده‌شود.

با آنهم ، راستی همواره رحمت پاکیزه نیست . ممکن است گزارشی متقن از واقعات مورد سوء استفاده قرارگیرد . نیزممکن است گزارشی متقن ازواقعیات با تفسیر سفسطه آمیز مغشوش گردد .

باید بخاطر داشت که تنهاخطر پذیری ، آشتی وراستی ،کیفیات لازمهٔ تمدن نیست . زیبایی و هنر نیز لازمهٔ آن است.دربسا موارد زیبایی و هنر با راستی رابطه ندارد .قسمتی ازآثار بزرگ تخیلی ، مثلا نمایشنامه های شکسپیر ، گزارشهای متقن نیست . جلال و شکوهٔ آفتاب آفل درکبوتر خانه های تنگ عقلانی راستی ودروغ به‌آرامی نمیگنجد. و نیز نه میتوان باآرمانهای ارزش ـ زیبایی ، نیکی ـ چنین معامله یی کرد . ممکن است صدور احکام در بارهٔ آرمانهای عالی یادرباب تحقق آنها (نقشی زیبا ، کرداری نیك) گزارش راست یادروغ ، صحیح یاغلط باشد . درانجام تحلیل بازشناختن زیبایی و نیکی (درمرحلهٔ ذهنی یاواقعی) از یکدیگر بر واقعیتی استوار است که‌ازنظر وایت‌هید سه کیفیت جداگانه هستند .این‌سه کیفیت دریکی مدغم‌نتواند شد .

زیبایی :

زیبایی به حیث تطابق با همی‌عناصر سازندهٔ‌تجربه وفقدان اخلال باهمی آنهاتعریف شده‌است . درعالیترین شکل زیبایی‌تنظیم هماهنگ ، با تقابلات دارای‌طرح ازدیادمیابد هماهنگی بیش از حد زیبایی را به ناچیزی بیروح تقلیل‌میدهد . آهنگیکه آشکارا ساده‌باشدبه حد « زمزمه‌یی » یکنواخت فرود آید و بلا اشتباه از عناصر قابل تشخیص محتوی‌عاری باشد نسبت به ساختمان پیچیده ترشعر که‌دران هر فکری از اقتضای لفظی خود قطع گردد فروتراز معیار تعالی قرار میگیرد .هرگاه پیچیده گی بنای یك عمارت را با سادگی تنگ مایهٔ یك خانهٔ گلین در یك‌دهکده تطبیق کنیم این‌واقعیت آشکار میگردد .علاوه بر تقابلات دارای طرح ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

عوامل دیگر نیزد روصول به عالیتر ین شکل ز یبایی اثر دارد از جمله یکی همرنگ است .افز ایش در غنای زنده گی ، که ازدرك ز یبا یی پد ید ار میگردد ، ضرورت شمول آنر ا درفهر ست عوامل اساسی تمدن نمودار میسازد ،حقیقت این امر از تجر به وتحلیل یکی دیگر ا ز عنا صر تمد ن ـ که هنر است ـ روشنتر میگر دد .

هـــنـــر :

به نظر وایت هید ، هنر مجردات را به واقعیات وو اقعیات را به مجردات مبدل میسا ز د . به الفاظ دیگر ، کدام معنایی که درتجر به به طرز مبهم وغیرمبهم و جود بدارد د راثر هنری بانیروی جبری جان میا بد . مثلا ممکن است که هنرآلا م و مشقات انسانی را از حالت لفظی به عالم واقعی حقیقت اجتناب ناپذیر انتقال دهد . از سوی دیگر بعضی ازحقایق مأ نوس و معتادتجر به ، که از بسیاری ما نو سیت به نظر نرسند ، به سان منبع اطلاع و غنا از محل ووظیفهٔ خود منتزع میگردند چه بسا که ز یبا یی باغی ازداخل چا ر چو بهٔ نقشی متجلی گردد وا حسا س بی شا یبهٔ ز یبایی را پدیدار سازد.

(دنباله دار د)

کوشش پرواز

نگه را تابران رخسار رنگین بازمیکر دم
شفق خود رابچشمم تا که می ز دناز میکر د م

چه مشکل بود شب کیف نیازوناز فهمید ن
سخن د ر د ل تو میگفتی و من آوا ز میکردم

حدوث اینجا درآغوش قدم موجود میگردد
عبث من صحبت ازانجا م یا آغا ز میکر دم

چو رنگ وبو بقید غنچه یا پا بند برك گل
بهر و ضعی که بو دم کوشش پرو ازمیکردم

قبول د ل به بزم لا له رو یان معنی د ارد
من این آ یینه راعمری بخون پرد ا ز میکر دم

ازان ناخن که بر دل می رسیداز یادابر و یش
به قا نون د ل الفت نوا ،شهبا زمیکردم

چه خوش بودی «صفا» گربر طراز گل درین بستان
به پهلو نشتر هر خا ر را د مسا زمی کر د م

محمد ابراهیم صفا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر مزار رابعه

به شهر بلخم ودر سر هوای کوی تو دارم
هوای کوی دل انگیزوعطر بوی تو دارم
ستا ده ام بمزا رسرآ مد همه عشاق
بروح رابعه، ذکرا زرخ نکوی تو دارم
کنون به دختر همشهر یت ز عشق تو گویم
غزل بیا دلب گرم و شعرگوی تو دارم
به «بنت کعب»ز سر دیی گا هگاه تو نالم
فغا ن ز سر کشی قلب‌شعله خوی تود ارم
به پیشوای توا ز پیشهٔ جفای تو، گویم
هزا رشکوه ز روح گریزجوی تود ارم
به همنوای تو، زین بینوا دلم،همه فریاد:
ا زان نوا که‌بسی خفته درگلوی تودا رم
نشسته ا شک تمنا ی تو بگو شهٔ چشمم
رسیده جان به‌لب از د اغ آرزوی تود ارم
دو با ره قصهٔ بکتاش او ز من شده زنده
که‌بعد مرگ، هم‌ایدوست ! جستجوی‌تود ارم
فغان به حال طهوری، زگور رابعه خیز د
ببین چه محشری‌از شور های و هوی تو دارم

(ناصر طهوری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده: اقتدار حسین صدیقی

مترجم: پوهندوی حمیدالله امین

سیاست شیرشاه در برابر راجپوت‌ها

مورخین قرون وسطی به شمول آنعده از نویسندگانیکه در مقابل شیر شاه به نسبت اخراج گورکانیان از هند خوشبین نیستند درینموضوع هم عقیده اند که شیرشاه یك شخص عادل وخیرخواه بود. ایجاد صلح و شکوفانی در امپراتوری بشمول تاسیس پروژه هایی برای بهبود اجتماعی و اقتصادی از امتیازات او بشمار میروند. در زمره نویسندگان معاصر پروفیسور قانونگو اولین شخصی است که رساله یی را تحت عنوان ((شیرشاه)) در سال ۱۹۲۱ بطبع رسانید. پروفیسور قانونگو درین اثر علاوه بر شرح زندگی وموفقیت های شیرشاه درساحه های سیاسی واداری، نظریات مذهبی او را نیز مورد تحلیل وتجزیه قرار داده و او را در تعقیب یك سیاست مترقی مذهبی در مقابل مردمان غیر مسلمان از جلال الدین اکبر پیشقدم معرفی کرده است (۱) متعاقباً H. Beveridge او را در اغماضش در ارتباط با قتل عام راجپوت های پوران مل بعد از فتح رایسین دریك نامه مورد انتقاد قرار داد. (۲) در همین زمینه پروفیسور شری رام شرما نیز بسال ۱۹۴۵ بروی انتقاد نمود ومتذکر گردید که شیرشاه در تعقیب فکر مذهبی از اسلاف خود فرق نداشت. باساس تذکرات وی شیرشاه راجپوت های پوران مل در رایسین وراجه مالدیو از مروار را بمنظور بدست آوردن شهرت، منزلت مذهبی از بین برده است. (۳)

باینترتیب پروفیسر قانونگو که درآغاز از سیستم سیاسی شیرشاه طرفداری مینمود بعداً تحت تاثیر انتقادات دانشمندان فوق قرار گرفت وبنابر ان نظریات خود را که در ارتباط باسیاست ازاد منشانه مذهبی شیر شاه درسال ۱۹۲۱ ارائه نموده بود تغیر داد.

---

(1) Sher Shah calcutta 1921 P. 417.

(2) Cf Sher Shah and His Times, P.X.

Cf Religious Policy of the Mughol Emperors Sri Ram Sharma, P. 11.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودریك اثر دیگر تجدید نظر شده خود که درسال ۱۹۶۵ تحت عنوان «شیر شاه ودوره او» بطبع رسید او را بحیث یك شخص مذهبی معرفی نمود (۱) باوجود آنکه وی ازمنابع مختلف موجود به‌دری، هندی، راجستانی که محتوی اطلاعات در بارهٔ موقف دوستانه شیر شاه باا کثریت بزرگان راجپوت های راجپوتانه می‌باشد، استفاده نموده است اما در استنتاج خویش نظریات متضادی را ارائه‌مینماید بطورمثال این پروفیسر دانشمنددر هنگامیکه‌رفتارخائنانه پوران مل را درمقابل افسران افغانی بعد از بازگشت شیر شاه ازمالوا درسال ۱۵۴۲ توضیح‌نموده به تعقیب آن در پاسخ به این ،عمل از بین بردن پوران مل‌راتوسط شیر شاه درسال ۱۹۴۳ تذکر میدهد واظهار میدارد «ازآنجائیکه موجودیت دلایل کافی سیاسی شیر شاه را در قسمت حملهٔ پوران مل درسال ۱۵۴۳ کاملا حق بجانب نشان میدهد ضرور نیست انگیزه اصلی این عمل رامذهبي بدانیم این حقیقت را باید بخاطر داشت که پوران مل یکسال قبل در هنگام ترک‌دادن گاگرون یکدسته ازقشون راجپوت رابسرکردگی برادرش‌چتوبهوج بخدمت شیر شاه گذاشت ... .ازقرار معلوم همین راجپوت های رایسین بعداً فرار کردند ....بنابران علت‌اصلی نیزدرهمین امرنهفته است‌و نمیتوان شیرشاه‌رادران‌موردملزم قرار داد» (۲)

درضمایم همین‌فصل پروفیسر قانونگو مسؤلیت شیر شاه را درقتل عام رایسین توضیح نموده واورا متهم مینماید واظهار میدارد «باینترتیب باید بر عقاید خویش تجدید نظر نمائیم . ودرین موضوع که شیرشاه بصورت واضح .... قرار گرفته شك وابهام را درخود راه ندهیم (۳)

همچنان هنگامیکه وی‌ازفتوحات‌شیر شاه درمرور وراجپوتانه تذکربعمل میاورد نظریات خودرا خودش درهمان‌جاو همان جمله نفی مینماید. پروفیسر قانونگو میگوید«فتوحات شیر شاه نشانه‌آخرین مرحله سیاست سرکوبی نژاد راجپوت‌است که‌ازهمان‌اوایل توسط سلاطین دهلی تعقیب گردیده‌است. همچنان این اولین مرحله مساعی است که بمنظور ایجاد یك امپراتوری مقتدر هندی از طریق‌اتخاذ سیاست مصالحه‌وهمکاری باحفظ روحیه‌احترام متقابل تحت رهنمایی وی عملی گردیده است .

---

(۱) Shershah and His Times PP. 30—49.

(۲) ـ ایضاً P. 385.

(۳) همان‌اثر ص ۳۹۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

«۱» حال باید دید که ایا ممکن است شخصی هر دونوع سیاست یعنی سرکوبی ومصالحه وهمکاری متقابل را درمقابل یکنوع مردم ودریکوقت انجام دهد ؟ یك شخص متعصب نمیتواند درقسمت اعمار یك امپراتوری مقتدرتوجه سردمانی را که تحت ظلم قرارگرفته اندجلب نماید بنابران برای آنکه سیاست شیرشاه درمقابل راجپوت ها درخلال وقایع تاریخی آن توضیح گردد ایجاب مینماید تامواد موجود درمنابع تاریخی بصورت انتقادی موردمطالعه قرار داده شود. اگرچه ازمطالعه دقیق این مساله شاید نتایج مختلف بدست آید اما باآنهم اگرتمام حقایق وشرایط موجوده درزمینه در نظر گرفته شوند به سهولت به چهره واقعی شیرشاه وواقعات عصر اوپی خواهیم برد .

شیرشاه بحیث یك زمامدار باتجربه درامور اداری نمیتوانست سر کردگان راجپوت را که تقریبا درتمام مناطق هند شمالی یك قدرت مهم پنداشته شده وخدمات بزرگی را برای او انجام میدادند ازنظردور نگهدارد. چنان مینماید که سیاست اودرمقابل راجپوت ها درهنگامی طرح ریزی شد که در غیاب میاحسن درجوانپور از وی تقاضا شد تااداره اقطاع کوچك پدرش رادردست گیرد طوری معلوم میشود که وی درینوقت بازمینداران و فادار روابط دوستانه داشته وآنانی را که بحکومت وی موافقه نمیکردند به آسانی ازبین برده است اوبرای از بین بردن سرکردگان شورشی از کمك راجپوت های اوجا ینیامانند دیگران استفاده نموده وحقوق زمینداری را به آنها اعطانموده است. همین راجپوت ها که در اوایل مورد تفقدوی قرارگرفتند درهنگامیکه وی به اوج شهرت رسیده بود نیز حایز اهمیت بودند .(۲)

شیرشاه سیاست مصالحتی خود را در مقابل زمینداران راجپوت وغیر راجپوت حتی بعد از قدرت یافتن نیز در داخل وخارج بهار ادامه داد و از حمایت وهمکاری آنها در ادارهٔ وکنترول سرزمین های مفتوحه استفاده نموده است. این گفته پروفیسر قانونگو کاملا حقیقت دارد که میگوید «ازسیاست شیرشاه یکی این بود که اشخاص اداری را ازداخل ولایت استخدام وتهیه نموده واز خدمات هندوان ومسلمانان محلی و وارد در امور اداری هردو استفاده مینمود تا تغیر اداری در اراضی مفتوحه بصورت تدریجی وبه آسانی صورت

(1) Sher Shah and His Times, P. 417.

(2) Cf. Tradition and Genealogy of the Ujjainiyas in Bihar, Brahma Deva Prasad Ambas Thya, proecedings of the all India History Congress 24th Session, 1961, PP. 122—3, 127 .

این مقاله ترجمه یك اثرهندی است که درنیمه اول قرن ۱۷ توسط Bodhraj بوجودآمده ودر کتابخانه خدا بخش در پتنه موجود می باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

گیرد (۱) .این مطلب را نیز ناگفته نباید گذاشت که در قسمت وفاداری آنعده از اشراف که روی همین ملحوظ بخدمت گماشته میشدند هیچگونه شك و تردیدی وجود نمیداشت موجودیت زمینداران مقتدر علاوه بر آنکه حقیقت فوق را به اثبات میرساند ضمناً نشان میدهد که حکمرانان مسلمان مخالفت با این عناصر مقتدر را به صلاح حکومت کردن در هند نمی پنداشتند . برعکس انها به همکاری ایشان در اداره سلطنت احتیاج داشتند. زمینداران کوچك بصفت میانجی در بین دولت ودهاقین فعالیت داشتند درحالیکه زمینداران بزرگ که سرزمین های وسیع را در اختیار داشتند امتیاز داشتن رعایا را نیز دارا بوده و بنابران به پرداخت خراج سالانه وهمچنان تهیه قشون درهنگام ضرورت مکلف بودند. طوریکه قبلا نیز تذکار یافت این نوع سرکردگان دردوره لودیان جزء طبقه اشراف پنداشته می‌شدند ومجبوربودند تعداد معینی ازقشون رابرای خدمت سلطان نگهدارند.

شیرشاه در ارتباط با راجپوت ها وسایر بزرگ زادگان نه تنها سیاست لودیان را دنبال نمود بلکه درین زمینه قدمی نیز فراتر نهاد اما باید گفت که وی درمقابل رقبا و آنانیکه از درمخالفت پیش می آمدند از منتهای شدت کار میگرفت. واقعهٔ مربوط به مهارتها چیرویکی از زمینداران مقتدر در اویدی الاصل که برسر زمین پالاماو در بهار حکومت میراند برسیاست او درمقابل انانیکه باوی از درعداوت پیش می آمدند روشنی می اندازد. توضیحات مشتاقی در بارهٔ از بین رفتن او تاحدی مختصر بوده وبرچگونگی روابط بین آنها روشنی انداخته نمیتواند . عباس اولین نویسنده ئیست که بحثی مفصل درین موضوع دارد .واظهار میدارد که شیرشاه مساعی

---

(1) Sher Shah and His Times, P. 222.

امادرهمان صفحه پروفیسر قانونگو باتذکر از خضرخان ترك که شیرشاه درسال ۱۵۳۹ امور بنگال رابوی سپرده بود بحیث یکی ازاشراف بنگالی الاصل اشتباهی را مرتکب میشود. درحقیقت شیرشاه بادرایت کافی که داشت نمی‌بایست امور یك ولایت وسیع ودارای منابع سرشار رابه اشخاص دیگر که خارج ازحلقه اعتماد یون قدیمه اوقرار داشتند می‌سپرد. از انجائیکه بنگال ازو سیعترین ولایت امپراتوری سوری بود و برای بدست آوردن آن شیرشاه تلفات زیادی را متقبل شده بود بناءً آنباید بیکی از اشراف بنگالی که وفادارش آنقدر ثابت نبود سپرده شود .بنابران حقیقت مسلم است که خضرخان ترك از پیروان قدیمه شیرشاه بوده ومورد اعتماد او قرار داشت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیادی بخرج داد تا باوی کنار بیاید اما سودی نبخشید. مهار تهابه غارتگری های خودادامه دادواز قبول قدرت شیرشاه امتناع ورزیدواز همین جهت در سال ۱۵۳۹-۱۵۴۰ توسط خواص خان از بین رفت (۱) این حقیقت نشان میدهد که بزرگ زادگان سرکرده ویا زمینداران با قبول این شرط که به سلطان اطاعت داشته ودر خدمت او می بودند حقوق زمینداری خود را محفوظ نگه میداشتند. تنها در موردسرکردگان متمرد بود که ازشدت کار گرفته میشد وسرزمین های مربوط شان از آنها گرفته می شد یابشکل خالصه باقی میماندو یا به اشراف دیگر بشکل اقطاع داده میشد.

بهرصورت طوری معلوم میشود که شیرشاه حتی بعد از استقرار قدرت درهندشمالی نیزسیاست محتاطانه خود را درمقابل زمینداران وسرکردگان راجپوت ادامه داده است. توضیحات متفرق در بارهٔ زمینداران که در ارتباط باوقایع مختلف توسط نویسندگان آرائه شده معرف این حقیقت است که آنها تحت شرایط معمول در متصرفات موروثی شان در کمال آرامی بسر میبردند. (۲)

تاجائیکه به روابط شیرشاه باسرد کردگان راجپوت در مالوه ورا جپوتانه در اوایل دوره حکومت اوتعلق میگیرد این روابط نیز خوب ودوستانه بود. شیرشاه بعد از تسخیر مالوه هیچ یك از سرکردگان راجپوت را از سرزمین موروثی شان بی جا نساخت و تصمیم گرفت تا سرکردگان مسلمان چون مالوخان وافغانهای میانه را بهند شمالی منتقل سازد حتی در وقتیکه زعامت اورا نیز قبول کرده بودند. زیرا اوبه وفاداری شان متیقن نبود. اومیخواست موقعیت خود را در مالوه با حمایت راجپوت ها بشمول راجا پوران مل از رایسین استحکام بخشد. مشتاقی اولین نویسنده ئیست که اطلاعات دلچسپی رادرمورد خراب شدن مناسبات بین شیرشاه وپوران مل ارائه مینماید. اما درحالیکه سعی دارد به حملات شیرشاه درمقابل

---

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۵۶ الف وتاریخ شیرشاهی ورق ۶۹- پروفیسر هودیوالا (Hodivala) ناحیه پالاماو را دربهار تحت زمینداری مهار یتاچیرومعرفی میکند. اوهمچنان اسم سرکردهٔ راکه مورد حمله قرار گرفت بهارت رای (Bharatrai) و انمود میسازد. مراجعه شود به: studies in Indo — Moslim History, Bombay 1939 P. 454.

۲- تاریخ شیرشاهی ورق ۸۸ درینجا راجا میتارسن ازلکهنور رامیتوان تذکرداد او باکورگانیان روابط دوستانه داشت. بمجرد از بین رفتن شان به شیرشاه پیوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوزان مل رنگ مذهبی بدهد از علل حقیقی این واقعه چشم می پوشد و تنها اظهار میدارد که پوران تنها به سبب رویه ناسنا سبش در مقابل مسلمانان چاندیری در دوره ابراهیم لودی مورد حمله و خشونت شیرشاه قرار گرفت. از آنجائیکه نویسندگان بعدی بشمول عباس در ین موضوع باشتاقی متفق الرای هستند باید در ینمورد مختصرا اظهار داشت که شیرشاه بعدازتسخیر قلعه رانتامبور به اگره آمد (۱۵۴۲) دوباره بجانب بنگال پیشرفت نمود اما درآنجا مریض شد وبرای هفت روزغذا نخورد ودر جریان همین مرض به قشون خود امر مراجعت داد. همکاران او اورا چون مریض بودوبه استراحت ضرورت داشت ازین سفر منع کردند اماسودی نبخشید. شیرشاه درپاسخ به آنان اظهار داشت که تصمیم گرفته است پوران مل را به نسبت اعمال نامطلوبش در مقابل اسلام در رایسین آنهم درهنگام سلطان ابراهیم لودی منهدم سازد، زیرا او در همان هنگام ازخداوند استدعا نموده بودبوی قدرت دهد تااین بی حرمتی را در مقابل اسلام جبران نماید. درزمینه ازبین بردن پوران مل با استفاده ازخدعه هایی اوبایکی ازپیشوایان مشهور مذهبی آنوقت یعنی اسیرسید رفیع الدین نیزمشوره نمود که توسط وی تأیید شد. بعدا شیرشاه دوباره به اگره آمدوبعد ازمدتی اقامت درآنجا عازم گوالیار شد وشهزاده جلال خان را بحیث وکیل خود جانب بهیلسه فرستاد (جنوری ۱۵۴۳) تاانرا با اعمال قوه از پوران مل تصرف نماید، متعاقباً خودش نیز به آنجا رسید وفرمانی به پوران مل در رایسین فرستاد تا بغرض ملاقات بدربار حاضر شود.

قلعه رایسین اولامحاصره وبعدا توسط پوران مل به شیرشاه تسلیم گردیدزیرا نایب قطب خان (سور) مصونیت او را تضمین نمود اماشیرشاه به عهد خودوفانکردوراجپوت هارا ازبین برد (۱)

باقی از صفحه گذشته

اوباقاضی عبدالوهاب ازسمبهل (Sambhal) نیز روابط بسیار خوب داشت. پروفیسرقانونگو مناطق (Lakhanor) luksar را در ناحیه سهارنپور (Saharanpur) یکی میداند درحالیکه منطقه (luksar) فعلی در دوره تحت مطالعه قسمتی ازسرکار سهارنپور را تشکیل میداد و وکهنور عبارت ازپرگنه بوددرسرکار سمبهل که اکنون بنام شاه آباد مربوط ناحیه رامپور می باشد مراجعه شود به sher shah and His Times P. 332.

(۱) واقعات مشتاقی اوراق ۵۴ - ۵۶ الف.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درین مورد لازم است به‌بعضی مطالب دیگر نیز توجه مبذول گردد بطوریقین میدا نیم که را یسین هیچگاه مر بوط سلطنت لودی هانبوده است. همچنان درباره سر کار چاند یری که پر گنه بهیلسار انیز دربر میگرفت میدانیم که توسطها رانا سنگا (Maharana Sanga) فتح شدوبعدا به سید بنی رای سپرده شد زیرا وی بعدازقتل مسند عالی میاحسین فر ملی باسلطان ابراهیم‌لودی عداوت داشت بنابران این موضوع که پوران‌مل در دوره ابراهیم‌لودی درمقابل مسلمانان چاندیری ویا رایسین اشتبا هاتی رامرتکب شده باشد بی‌اساس‌میباشد. اصلا نویسندگا ن مسلما ن بمنظور معرفی شیر شاه بحیث‌یکی ازقهرمانان اسلام حقایق راطور دیگری‌وانمودساخته‌اند. این‌حقیقت که شیرشاه چا ندیری را از پیر و ان‌پو ر ا ن مل متصرف گر د یده و بعد به نوا سه مید نی را ی که‌د رخدمت‌اوبود سپرده است غلط‌بودن موضوع فوق راهنوز هم رو شن میسازد. میدینی را ی یکی ازقبایل راجپوت بنام چوهان مربوط بوده وخانواده‌ا ش در سال ۱۵۲۸ توسط بابرشاه ا ز چاندیری اخراج شده بود. درحالیکه‌پوران مل به‌یك قبیله دیگر راجپوت‌بنام تنو ار مربوط می‌باشد و عـد ا و ت د یـر ینـه بـین ا یـن د و قـبـیـلـه و جـود د ا شـت

شیر شاه بنابر علل سیاسی نواسه میدینی را ی رامور د تفقد قرار داد وازوی علیه پوران مل استفاده نمود (۱) بنابران روشن است که توضیحات‌مشتاقی وعباس درینمو ر د عاری ا ز حقیقت بوده قا بل‌اعتماد بوده نمیتواند. علت‌عمده مخالفت شیر شاه وپور ا ن مل را با ید عد م وفا داری اخیر الذ کر در مقابل شیرشاه بعد از بازگشت او ازمالوا در سال ۱۵۴۲ دانست‌ز یرا پوران‌مل بعد از عزیمت شیرشاه‌بامالوخان ورهبران‌دیگرافغانهای‌میانه درهندیاهمدردی‌نشان‌میداد طوریکه پیشتر بدان اشاره شد این موضوع راپروفیسر قانونگو نیز مفصلا تو ضیح نموده است.

ا کنون‌لازم‌است‌در باره این اشتباه شیرشاه که گویا بعد ازفتح رایسین راجپو تهای‌پوران‌مل را قتل‌عا م‌نمو ده‌است‌توضیحات ارائه شود. این یک حقیقت روشن است که شیرشاه در تما م مناطق درمقابل انهائیکه علیه فرمانروایی او حایل پنداشته میشدند به‌اقدامات‌جدی‌متوسل‌میشد درینمورد به ملحوظات دینی ترتیب اثر داده نمیشد وهندوان ومسلما نان را هردوحتی به شمول افغا نها در برمیگرفت، بنابر همین علت‌بود که خان خا نان‌لودی کشته شدوشاه محمد فرملی‌در

(1) Cf. Shershah and His Times, PP. 385 — 386.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قفس آهنین انداخته شد(۱) زیرا آنان قبل از آن که شیرشاه به‌سلطنت‌برسد در مقابل کورگانیان وفاداری تزلزل‌ناپذیر نشان میدادند.

منطقه‌غکر بدون‌استفاده‌باقی ماندز یر اسر کرده‌این منطقه‌ا ز کورگانیان‌طرفدا ری‌سینمو د(۲) و اقعهٔ‌مربوط‌به‌سر کردگان‌جت‌وبلوچ د رجنگل لکهی وملتان این موضوع را هنوزهم‌روشن‌میسازد اگر چه‌سر کر د گان جت وبلوچ که هر دو مسلمان هم بودند دراوایل (۱۵۴۱) به نسبت دا خل شدن شیر شاه در خدمت شیرشاه سرزمین ها ی شانرا نگهداشتند امابعدا بنابر خو اهش شیر شاه درسال ۱۵۴۳ توسط هیبت خان‌نیازی از بین رفتند.البته میدانیم که‌در ابتداهیبت‌خان انها را باتضمین مصونیت شان فر یب داده وآرام ساخت‌و بعداً ازبین برد حتی مدا خله یکی از پیشو ایان بزرگ مذهبی نیز اورا ازین اقدام با ز نداشت (۳) بنابر ان این معضله باید در پر تو شرا یط مو جوده سیاسی در دوره شیر شاه وهمچنان در ارتباط‌بانظر یات‌و اقدامات سیاسی شیر شاه د رمقابل سر کردگان مختلف مربوط به دسته های مختلف مذهبی و اجتماعی مطالعه گرد د .

(ادامه دارد)

---

(۱) افسانه شاهان اوراق ۱۰۰ ب- ۱۰۱ الف و۱۴۱ب- شیخ کبیر یگانه‌نویسنده ئیست که درباره حبس شاه محمد فرملی درقفس آهنین توضیحات مفصل ارائه مینمایداو میگو ید: که شاه محمد فرملی پسر میا معروف فرملی ومقطع سر کار قنوج میباشد که‌در مقابل‌سلطان‌ابراهیم لودی شورش نمود اما شاه محمد تا هنگام سقوط سلطان درسا ل ۱۵۲۶ باوی‌و فادارماند بعداً وی درخدمت‌بابرشاه‌شامل شد درحالیکه پدرش از مخالفین سر سخت حکومت کو ر گا نیا ن بشما ر میرفت.بابر شاه امورمربوط به سر کاسرن (Saran) رابه شاه محمد فر ملی سپر د جا ئیکه وی بیش از یکمرتبه د رمقابل پدرش جنگید واوراشکست داد بانظر گر فتن‌همین اعمال‌اوبود که شیرشاه د رضمن تصرف‌سرزمین ها ی کور گانیه‌درشرق‌او را نیز محبو س‌نمو د ه در قفس آ هنین اند اخت اما بعدآ دراثر تو صیه شهزاده جلال خان دوباره ازاد شد.نظام‌الدین،فرشته‌ونعمت‌الله حبس شاه محمد رابه مشاجره لفظی وی باسلطان عادل شاه سو رمربوط‌دانسته‌ودرینمورد‌توضیحات بیشتر ار ائه‌نمی‌دارند. طبقات‌اکبری‌و ر ق. ۱۲ ،فر شته۲۳۳ ،تا ریخ خان‌جهانی و ر ق ۳۹۲.

(۲) تاریخ شیرشاهی ورق۸۵.

(۳) ایضاً و ر ق۹۲ وهمچنان Sher Shah and His Times P.۲۹۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشهای سه ماهه

بزرگداشت سرور هفت قرن از آغاز شاعری وشش ونیم قرن از وفات امیر خسرو بلخی

هفته بزرگداشت مرور هفت قرن از آغاز شاعری امیر خسرو بلخی روز ۲۱ حوت ۱۳۵۳ در تالار رادیو افغانستان افتتاح گردید .

در مجالس هفته مذکور علاوه بر برخی ازدانشمندان افغانی عده یی ازعلمای کشورهای دوست ایران، هندو اتحاد شوروی سهم گرفته بودند .

درهفته مذکور دانشمندان افغانی وعلمای کشورهای دوست مقالاتی خواندند که درباره جوانب مختلف افکار واحوال امیر خسرو نوشته بودند .

بدان مناسبت منتخبات آثار آن شاعر بزرگ بلخ نیز از طرف موسسه بیهقی طبع ونشر گردید .

پوهاند دکتور محبی رئیس پوهنتون شد

حسب پیشنهاد پوهاند عبد القیوم وزیر معارف وتصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت وصدراعظم ، پوهاند دکتور غلام صدیق محبی سابق معاون اداری ریاست پوهنتون ، بحیث رئیس پوهنتون مقرر گردید.

ترفیع علمی

بناغلو عبدالرحمان یوسفی وسیدسلطان شاه همام به سلسله ترفیعات این پوهنځی ازرتبه پوهنمل برتبه پوهندوی ترفیع کرده اند .

توضیح: در شماره سوم(۱۳۵۳) ترفیع بناغلی عبدالقیوم قویم ازرتبه پوهنمل برتبه پوهندوی سهواً درج گردیده بود .

بازگشت بوطن

پوهاند غلام صفدر استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که جهت تدریس زبان دری درپوهنتون نبراسکا، ایالات متحده امریکا بتاریخ ۱۳ اسد ۱۳۵۲ به آن کشور رفته بود بتاریخ ۲۶ جدی ۱۳۵۳ بوطن بازگشت .

عزیمت بخارج

بناغلی رسول امین استاد شعبه علوم اجتماعی پوهنځی ادبیات و علوم بشری جهت تحقیقات علمی بااستفاده ازیک بورس حکومت دانمارک بتاریخ ۶ دلو ۱۳۵۳ عازم آنکشور گردید .

وهمچنان بناغلی غلام فاروق فلاح استاد شعبه دری این پوهنځی جهت ادامه تحصیلات عالی با استفاده از یک بورس حکومت هند بتاریخ ۱۹ حوت ۱۳۵۳ عازم آن کشور گردید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارغان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

(۲۵۴) نفر مجموعاً از شعبات مختلف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری درسال ۱۳۵۳ فارغ التحصیل شده اند که از آن جمله (۲۲۱) نفر آن ذکور و (۳۳) نفر از اناث میباشند.

برخی شعبات مختلف این پوهنځی عبارتند از: پښتو، دری، تاریخ، وجغرافیه ژورنالیزم، عربی، فرانسوی و المانی.

وهمچنان عدهٔ فارغان ۴۹-۱۳۵۰ مجموعاً ۱۵۰ نفر واز ۵۰-۵۱ مجموعاً ۱۷۸ نفر واز سال ۱۳۵۲ جمعا ۲۳۹ نفر میباشند که از ان جمله ۹۷ نفر آنان از طبقه اناث اند که درسنوات مذکور فارغ گردیده اند. وقرار معلوماتیکه از شعبه تدریسی پوهنځی ادبیات بدست آمده است ازسال ۱۳۴۹ تا آخر سال تدریسی ۱۳۵۳ جمعاً ۷۸۸ نفر ذکور و (۱۳۰) نفر اناث فارغ گردیده اند که مجموعاً ۹۱۸ نفر درمدت متذکره فارغ التحصیل شده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

81

Souvenir d'une femme de la guerre CIVILE DE 1929.

Au village, au village je cours

Tout déchiré est mon châle
J'ai aperçu Saqaw
(Et ainsi) mon chéri! Mon teint est tout pâle.

82 - BERCEUSE

Dodo, dodo, je te fais
Tout bonnement je t'éléve
Petite cruche, je t'achéte
Au ruisseau, je t'envoie.
Si ton pied glissera
Petite cruche brisera
En pleurant tu rentreras
Dans mes bras te jetteras

(c) ketabton.com: The Digital Library

71

Juste Ciel, Juste Ciel, Juste Ciel !
Les chagrins de la séparation me tuent
Que le ciel fasse brûler l'ennemi de ma vie,
Qu'il soit grillé comme un poisson sur le poêle.

72

Chérie, sais-tu ou non apprécier (tes anciennes amitié)
Es-tu ou non contente de ton mari ?
Tu t'es mariée ! Tel a été le destin,
Dis la vérité, as-tu ou non des remords ?

73

J'ai un coeur; un coeur endolori,
Je suis en deuil pour un mort et je subis la séparation d'avec un vivant,
Quant au deuil pour une, mort je consens à l'ordre de Dieu
Mais la Séparation avec un vivant ? Cela dépasse mes forces

74

Si je meurs dans ce désert aride,
Tu viendras, chérie, assister à mes funérailles,
Au moment ou on m'aura enveloppé du linceul,
Tu me prendras dans tes bras les yeux en larmes.

75

Sur la haute montagne, demeure un couple de panthères,
Bruits de gémissements, fumée de coup tiré d'un fusil,
Jeunes gens, habillez-vous de noir, vivez tous affligés (1)
Car le coussin de la mort (2) est une dalle de pierre

76

O Destin, laisse-nous vivre, nous sommes jeunes,
La viellesse ne nous a pas encore affligés, nous sommes heureux
Va traverser la rue des vieillards,
Quand notre tour arrivera nous partirons nous-même.

77

Amis et frères, souvenez-vous de moi,
Faites mon cercueil en buis (3)
Transportez-le pas à pas,
Posez-le sur la terre noire et lamentez-vous.

chant populaires autres que les quatrains.

78

O vendeur de pistaches
casse des pistaches
vends des pistaches
Les lèvres de la bien-aimée sont fines
casse doucement
vend délicatement.

79

Nuit d'amour

Nos coeurs nous nous attachions
Au milieu de la nuit, nous nous embrassions
A l'aube (du péché) nous nous repentions
Des fleurs, les cheveux de la belle parions.

80

Petite chérie tu es pareille aux fleurs
Tes pas laissent des traces dans le coeur
Si je savais que tu serais venue
J'aurais planté des fleurs tout le long de cette rue.

---

(1) littéraement : marchez en noir"
(2) " du Dernier Jugement

(NOTE : Quatrain populaire célèbre, où l'unité de rime l'emporte sur l'unité du sens)
(3) Symbole de la jeunesse.

(c) ketabton.com: The Digital Library

gardiens
Qui t'empêchent de sortir de la maison !

60

Je suis arrivé à la porte de ta demeure,
J'ai entendu ta douce voix,
Je voulais venir auprès de toi,
Tes frères ne nous le permettent pas.

61

Depuis le temps que les blés sont verts,
La bien-aimée a cessé tout amour avec moi,
Que le Seigneur fasse périr son vieux papa,
Minuit, il l'a menacée avec un poignard!

62

O jeune fille, tu es toute pâle, toute frêle
Je t'aime, toi orpheline de mère
Je t'aime, je te jure, je te jure,
Toi, opprimée par la méchante vielle.

63

Je suis isolée dans cette maison, ô Ciel!
Surveillée par six méchants, des calamités ô Ciel!
Six calamités, six infidèles!
Je consens plutôt à ma mort, ô Ciel !

64

Chéri, tu a fais une sottise,
Tu m'as envoyé un message par des gens ignobles
Par des gens ignobles, infidéles,
Tu t'es couvert de honte, tu m'as couverte de honte.

65

La ferme de ma chérie se trouve à l'ombre des peupliers
Midi j'ai rendez-vous avec elle,
Ah que ce fils de Satan meure (Quelle mauvaise chance!)
Voici le gendarme du sous-préfet qui vient me réclamer quelque chose.

66

Je m'expatrie, je vais à Baghdâd,
Je n'évoquerai jamais plus le nom de Kâbol,
A chaque étape, lorsque je me rappellerai Kâbol,
Je dirai, continuellement : Seigneur, justice, secours!

67

Chérie, je deviens fou de toi
Je vais m'engager dans l'artillerie,
Je vais en service à Balx, à Boxârâ
Si le canon est perdu, je serais enchaîné !

68

Tu es arrivée dans la cour, ton écharpe tenue entre tes dents,
Tu es rentrée, les yeux pleins de larmes,
Ne pleure pas, sois pieusement patiente,
Dieu me fera sortir de prison.

69

_ Gracieuse chérie aux dents fines
Pour ton amour on m,a mené à la prison
_ Ne t,attriste pas; chéri; tu ne sais rien;
J,ai mes deux pendants d, oreilles pour les frais.

70

Seigneur qu,est-ce que je subis
Mon lit est couvert de toile blanche(1)
Dieu te fasse Docteur (2)
Pour que tu demeures à - mon chevet.

(1) Lit d,hôpital -
(2) mot anglo-indien.

(c) ketabton.com: The Digital Library

N'épouses pas l'étranger, tu serais étrangère,
Tu seras folle (de nostalgie) pour le sol de ta patrie.

50

Que je sois immolée à toi, fin et délicat,
Je serais folle si tu partais en voyage
Si tu partais, je ne prononcerais plus ton nom
Je t'oublierais, je serais (pour toi, comme) une inconnue.

51

Chéri, viens, renonce à ce voyage
Oublie tout-à-fait cette idée (5) déraisonnable !
Idée déraisonnable! Comme tu es peu mûr !
Viens et pense á un autre projet.

52

Ou es-tu donc, on n'a aucune nouvelle de toi,
Tu t'amuses bien et tu ne te rappelles personne ;
J'adresse une requête (officielle) auprès de ceux qui
te voient toujours
Ma requête cependant ne parvient pas à ta cour !

53

Que je suis charmé par toi, ô orange parfumée (1)
Je vis de ton parfum où que tu sois,
Tu ne reviens pas (en ton pays) et tu n'envoies pas de lettre,
Peut-être es-tu devenu infidèle et adores-tu des idoles

54

Chérie n'écoutes pas autrui,
Regardes une fois mon teint pâle (2)
Et la promesse que tu m'avais faite sous la fenêtre?
Je pourrais être tué, je ne renoncerais pas à toi !

55

O jeune fille tu es gaie, tu es frivole,
Cela ne te fait rien de torturer (3) ton amoureux
Ne redoutes-tu pas le Grand Jugement (4)
En tuant ainsi un ami en pleine jeunesse ?

56

Si tu savais exactement l'état où je suis,
Ton coeur de pierre aurait pitié de moi, chérie,
Tu pourrais voyager dans tous les pays de l'univers,
Tu ne trouverais personne comme moi, amoureux fidèle.

57

Si tu trahis la parole que tu m'a donnée,
Puissent toutes les douleurs du monde s'emparer de toi !
Puisse le Saint Qoran te punir (5)
Si tu as donné ton coeur ailleur, à une autre !

58

J'ai grandi dans cette vaste maison, Chéri,
Je suis amie du jeune homme au turban blanc, Chéri
Jeune homme au turban blanc ! Nous étions enlacés...
Voici qu'arrive tout à coup mon oncle, et tout est divulgué ! Chéri !

59

Juste Ciel, Juste Ciel, Juste Ciel,
Des journées de séparation m'ont tué,
Que Dieu fasse périr tes

(1) littéralement : orange (gardée) en main.
(2) littéralement : teint jaune (de chagrin)
(3) littéralement : tuer
(4) " le Demain de Qiamat
(5) littéralement : que la parole Divine devienne l'ennemi de ton âme.
(6) littéralement l'infidéle.

(c) ketabton.com: The Digital Library

baisers
Tu as crié : j'appartiens à autrui !

40

Que je sois immolé à toi O Bibi (8) Welâyat,
Plein d'espoir je suis arrivé derrière ta ferme,
Plein d'espoir je suis arrivé et je n'ai pas vu ton visage,
Que je sois immolé à ta grande pudeur.

41

Une bande de pigeons est venue de cette colline,
La mère et sa fille vont aux champs
Elles vont aux champs, allez leur dire :
Je suis l'esclave de la mère, l'amoureux de la fille.

42

Si ton nom n'était pas rattaché au mien (9)
Ce feu (de douleur) ne me brûlerait pas le coeur
Si ce n'était pour tes beaux yeux (10)
Il n'y aurait aucune trace de moi dans l'agréable ville de Kâbul

43

(Belle aux) yeux noirs, tes deux yeux comme des étoiles,
Par toi le coeur de l'amoureux cent fois déchiré,
Puisses-tu vivre jusqu'à l'Eternité
Peu importe, si moi je meurs de chagrin...

44

O belle fille, je suis épris de toi
Par Allah je suis amoureux et languissant pour toi,
Si tu n'a aucun sentiment pour moi
Je suis quand même tout fidèle à toi.

45

Depuis deux ou trois jours, le parfum de fleurs ne m'arrive plus,
Le chant du rossignol ne m'arrive plus
Allez demander au jardinier:
Pourquoi le rossignol, pour contempler les fleurs n'arrive plus?

46

Depuis le jour où tu es parti de mes bras
Par Allah, je me sens vivre le Dernier Jugement (1)
Si tu savais (exactement) mon état, chéri,
Même (de) la Montagne Qaf tu viendrais dans mes bras.

47

Chérie, pourquoi t'es-tu enfuie loin de moi,
M'as-tu entendu dire quelque chose de méchant?
Si je ne t'ai pas dit quelque chose de méchant
Pourquoi as-tu rompu tout amour avec moi?

48

Que j'aime tes sourires espiégles (2)
Que j'aime tes regards coquets (3)
Juste Ciel ! Mais je n'ai commis aucun crime, aucune faute
Que j'aime (pourtant) tes caprices sans raison !

49

Ta coiffure parée des (pièces de) Shâyi et Sannâr,
N'épouses pas l'étranger (4) mieux vaut un compatriote

---

(1) Littéralement : sur moi est venu le Dernier Jour.
(2) littéralement : sourire sous la lèvre ;
(3) " regard en cachette.
(4) Il s'agit d'un "étranger" au village ou à la région.
(5) littéralement : chasse de ta tête l'idée....

(c) ketabton.com: The Digital Library

31

Chérie viens nous allons nous asseoir l'un prés de l'autre
Nous sommes jeunes, il faut bien que les désirs de nos coeurs soient assouvis,
Nous sommes jeunes, nous sommes dans la fleur de l'âge,
Nous pourrions périr comme des fleurs...

32

Amie, (1) si je cherche l'amour ; les belles ne manquent pas
Si je désire sentir des fleurs, les roseraies ne manquent pas
Si je désire contempler de beaux visages,
Devant mes yeux de beaux visages (2) ne manquent pas.

(1) littéralement : Fleur
(2) littéralement : Contemplation (de beaux visages)

33

Lorsque tu verras ma bien-aimée chez elle,
Dis-lui de douces choses (3) de ma part
Donne-lui ma bague comme souvenir
(Et dit lui) que Dieu te fasse parvenir à moi!

34

Si je t'évoque ma douleur augmente,
Si je t'oublie, puissé-je devenir aveugle,
Je ne suis pas de ces jeunes gens ignobles,
Je suis fidèle à l'amour jusqu'à la tombe.

35

Seigneur, je gémis et je gémis sans répit
Fais assouvir mon désir afin que je cesse de gémir,
J'ai ici bas deux désirs seulement,
D'abord la foi sauve et ensuite l'amour (4) de ma bien-aimée

36

Si une autre fois je vois ma fée
Je lui ferai mettre (cette robe en) Sultan-Zari
Si le Sultan Zari lui plait
J'illuminerai la tombe du (Saint) Baba-ye Wali.

37

O jeune fille que je te fasse habiller de blanc,
Que je contemple ta boucle d'oreille,
Contempler ta boucle d'oreille;ce n'est rien
Que je t'amène en ma demeure en mariée!

38

O ma belle fleur, ma belle fleur,
Les potiers emportent mes briques et argile, (5)
Les potiers emportent (cela) pour en faire un chelam (6)
Pour que la bien-aimée aspire la fumée de mon coeur (brûlé)

39

O ma fée chérie, je t'ai vue dans le champs de blé
Je voulais bien venir te rejoindre (7)
Je voulais bien quelques

(3) littéralement : salutation.
(4) littéralement : contemplation, rencontre.
(5) Il s'agit, dit-on, de briques et argile fait du corps transformé en poussière aprés la mort.
(6) (Pot. de). narguilé
(7) littéralement : marcher derriére toi.
(8) Mademoiselle
(9) C'est-à-dire : si tu n'étais pas reconnue comme ma fiancée
(10) littéralement : à cause de-toi, pour te ménager.

(c) ketabton.com: The Digital Library

20

Va dire à la bien-aimée, ton ami est arrivé
O narcisse, ton prétendant (1) est arrivé
Va dire à la Bien-aimée : réjouis-toi (2)
Ton ami bien fidèle est arrivé !

littéralement : (1) client
(2) que tes yeux soient illuminés

21

O chérie, vient te promener dans les champs,
Contempler roses et jasmins,
Auprés des fleurs, comme Zakat de ta beauté,
De tes lèvres, fais-moi don de quelques baisers.

22

Viens, que nous soyons intimement réunis
Serré comme les grains (1) d'une grenade
Entre les grains d'une grenade sucrée
L'un de nous endormi et l'autre éveillé

(1) littéralement : membrane

23

Nuit de pleine lune, les loups emportent des brebis,
Viens chérie, il n'y a personne auprés de moi,
Si tes voisins ne dorment pas (et qu'ils t'entendent),
Dis leur : j'étais sortie donner l'aumône à un mendiant.

24

Viens, que je pose cette fleur sur tes cheveux,
Que je pose ma tête sur tes genoux
Ma tête sur tes genoux... ce n'est rien,
Que je pose mes lévres sur tes lévres et tes joues.

25

Chérie, sache que je viendrais,
Tu seras sur un coussin de duvet je viendrais,
Sur coussin de duvet, divan de velour
Tu seras plus fraîche qu'une rose, je viendrais.

26

O cheval bai, je suis fier de ta crinière,
Je ferai un collier pour ton cou
Si un soir tu me faisais parvenir auprès d'elle,
Je fonderai de l'or pour te ferrer.

27

O cheval blanc à le course rapide,
A bride argentée et à selle dorée
Emporte-moi un soir auprès de mon adorée
Et régale- toi d'orge (1) pendant que je baise les lèvres de la bien-aimée

(1) littéralement: brise l'orge

28

Joailler, j'ai besoin de tes services,
Façonne une bague, j'ai une amie,
Façonne une bague d'argent pur.
Car, Vendredi, j'ai rendez-vous (avec elle)

29

Les étoiles étaient visibles et j'étais éveillé
Eveillé sous le mur fissuré,
Le misérable coq proclamait l'aube
Et j'attendais toujours l'arrivée de la bien-aimée.

30

Si tu es ravissant je suis aussi ravisseur des coeurs,
Si tu es en argent je suis en or pur,
Si toi tu es jeune fille toute timide
Fais-moi signe et moi je viendrai auprès de toi.

(c) ketabton.com: The Digital Library

10

L'étoile au ciel est alif et mim,
Tes deux sourcils sont des têtes de jim,
Entre tes deux arcades sourcilière a été inscrit,
B'ism - illah - er - Rahman - er-Rahim.

11

Les étoiles au ciel,... fleurs éparpillées,
Si un nuage noir paraît dans la direction de la qibla,
Que le Seigneur me transforme en pluie,
Et me fasse tomber sur les cheveux de ma bien-aimée.

12

Mon coeur est attaché au seuil de cette porte (1)
J'entends ta voix et je m'arrête
J'entends ta voix de loin ou de près,
Je m'épanouis comme un bourgeon qui s'ouvre.

(1) Là où les amant se sont rencontrés.

13

Ta coiffure était brodée de fleurs dorées
Tes frères étaient "ardalis" (1) à Kabol,
Mon coeur se souvient de ces nuits d'hiver,
Que de jeux que l'on jouait autour du sandali(2)

(1) "Orderly" : sergent d'ordonnance
(2) "le tandour" des régions froides de l'Afghanistan

14

Le printemps est venu, la vie est belle !
Partout des jardins fleuris aux couleurs éclatantes
Partout des jardins en fleurs, et ce n'est rien :
Ma belle est une rose vêtue de vert .

15

Le printemps est arrivé, les fleurs (1) sont splendides
Sous le rameau en fleur ma fée chérie
Que des pétales tombent sur tes cheveux, ton visage,
Que l'arbre en fleur soit ébloui devant toi.

(1) Fleurs d'arbres fruitiers.

16

Le printemps est venu et il fait doux,
Comme il est bon de sortir dans les jardins
Cueillir des fleurs une à une
Et les poser sur les cheveux de ma bien-aimée

17

La toute petite étoile, à côté de la lune;
Je ne peux fermer l'oeil à cause de ton amour
Que je dorme sur un flanc ou sur l'autre,
Je me tourne et retourne comme un serpent blessé.

18

Près de ce coin de la ferme, j'apprivoise (1) des pigeons
Que j'embrasse deux ou trois fois cette jeune fille,
Si la jeune fille ne vient pas à passer sur mon chemin
Je brûlerai comme une braise enflammée.

(1) je capture.

19

J'ignore... si c'est l'éclair ou l'étoile,
J'entends ma fée rire dans sa demeure,
Je voudrais bien lui donner quelques baisers
Mais elle est occupée, elle a chez elle des invitées.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Les Quatrains Populaires de La Region de Kaboul

par

Dr. A. G. Ravân Farhâdi

1

Sur ce chemin deux jeunes filles marchaient ensemble
L'une en avant et l'autre en arrière
C'est à celle d'avant que je donne mon coeur (*) Elle avait le Qoran en main et lisait tout en marchant.

2

O toi chéri jeune et distingué.
Debout parmi cent jeunes gens.
Seul entre cent jeunes gens je t'ai donné mon coeur.
Sois donc, fidéle à la parole d'amour.

3

J'ai deux "ravisseuses-de-coeur" et un seul coeur,
Seigneur mon cas est vraiment difficile.
Seigneur, fais que mon coeur soit partagé en deux
A chaque "ravisseuse-de-coeur" J'en offrirais un morceau.

4

Ma beauté entre par la porte, une fleur à la main.
Ses yeux enivrés et ensorceleurs.
Munie d'un ordre pour verser mon sang.
O Musulmans, saisissez ses deux mains.

5

Chérie, (comme) l'alif (qui) n'a pas de point,
Mon coeur amoureux est démuni de patience.
Mon coeur amoureux de tes

2

yeux enivrés
Tes yeux que personne n'est digne de contempler.

6

Chérie, comme tu marches insouciante
Les cailloux sous tes pas, se réduisent en poussière
Ton père faisait (ainsi) l'éloge de tes yeux:
"Ma fille n'a point de rivale" !

7

Ta taille élancée de rayhan est créée
Tes lèvres, de rubis de marjan sont créées
De tes joues juste pour les baisers.
Quel rubis de Badaxshân est créé

8

De Herat jusqu'au Turkistan, Andxoi.
Samarqand, Boxârâ et Charjoi.
J'ai parcouru toutes les villes et provinces.
Rien ne vaut un seul cheveu de la belle Siâ-Môy-I-

—1— Référence a une belle réellement vécue à Hèrât.

9

Chéri, que je sois immolée à ton nom
Tu as mis un costume couleur de kohl,
Toute ta famille et tes proches sont tes ennemis,
Que Dieu et le Prince des Héros (1*) te protègent!

(*) Iittéralement : immolé à... -Expression très usitée dans les chansons populaires et marquant l'extrême amour, respect ou dévotion traduite dans chaque quatrain de façon différente selon le cont exte. (Cf. nos. 13, 40, 50).

1* Ali

SPIRITUAL LINEAGE OF AMĪR-KHUSRAW

Abu-Ahmad Abdal of Chisht

↓

Muʿīn-ud-dīn of Ajmeer

↓

Qutb-ud-din Bakhtyār Kākī

↓

Mohammad Niẓām -ud-din Sultān-ul-Awliyā
(of Badāon, later of Delhi) (1237-1325), son
of Ahmad (of Ghazni, later of Badāon), son of
Ibn-i-ali Dāniāl (of Bukhārā)

↓

Amīr-Khusraw

(c) ketabton.com: The Digital Library

1. "Nuh Sipihr" (The Nine Skies), the fourth historical mathnawi of Amir Khusraw, on the events of Qutb-ud-dīn Mubārak-Shāh Khaljī's reign.

2. "Afẓal-ul-Fawāyed" (The Best of Gains), a recording, in simple language, of the teachings of Niẓāmuddin Awliyā's sayings (1314-1319). In 1319, the spiritual leader of Amir-Khusraw was 82 years old.

3. "I'jāz-i-Khusrawi" (or "Rasāyil-i I'jaz"), a collection of 5 manuals on the Art of writing for the use of students of literature.

4. Defeated Hassan ("Khusraw-Khan") of Parwār, who had assassinated his master, Sultan Mubārak-Shāh, and had exterminated the Khalji dynasty.

5. "Summit of Perfection"

6. The fifth historical 'mathnawi', on events of Tughlaq's reign.

AMIR - KHUSRAW'S OLD AGE

.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
317	64	Second year of Qutb-ud-din's reign		
318	65			Nuh-Sipihr[1]
319	66			Afẓal-ul-Fawāyed,[2] I'jāz Khusrawi[3]
320	67			
321	68	Ghiyāṯ-ud-din Tughlaq-Shāh[4]		
322	69		Accompanied Prince Ulugh-Khan on Deogiri campaign	
323	70			
324	71		Accompanied Sultan Tughlaq to Oudh	
325	72	Death of Tughlaq; accession of his son Mohammed	Death of Amir-Khusraw (27 Sept.?)	Tughlaq-Nāma[6]

(c) ketabton.com: The Digital Library

1. "Treasures of Conquests", a prose work on events of Sultan ʿAla-ud-dīn's reign, from his accession to 1311.

2. "The Pure Remaining", compiled in 1316.

3. The collection of Niẓāmuddin Awliyā's teaching up to the year 1319.

4. An historical 'mathnawi', the theme of which is the romantic love (with a tragic end) of Prince Khiḍr-Khan and Devaldi-Rānī, Princess of Gujrāt. (This mathnawi is also called "Ashīqa" or "Ishqīyya."

(c) keyston.com: The Digital Library

AMIR - KHUSRAW'S EARLY OLD AGE

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
1303	50	Campaign in Chitōr	Accompanied the Army to Chitōr	
1304	51	Conquest of Chitōr		
1305	52			
1306	53			Compilation of the rest of the fourth 'diwan': "Baqiyya-i Naqiyya"[2]
1307	54	Malik Kāfūr campaign in Deogir		
1308	55			
1309	56	Malik Kāfūr campaign in the extreme South		
1310	57		Beginning of Niẓāmuddīn Awliya's Sūfī teaching to Amir-Khusraw	
1311	58	Malik Kāfūr's successful return from the South		
1312	59			Khazāin-ul-Fuṭūḥ (in prose)[1]
1313	60			
1314	61	Incited by Malik Kāfūr, the Sultan persecutes his relatives		
1315	62		Begins preparing records of the sayings of his spiritual master[3]	Khiḍr-Khāni mathnawi[4]
1316	63	Accession of Qutb-ud-dīn Mubārak Khalji		

(c) ketabton.com: The Digital Library

1. "Maṭla'-ul-Anwār" (Rising of Lights) speaks of virtues, ethics.

2. "Shīrīn-Khusraw," a legendary love story.

3. "Majnūn-u-Laylā," another legendary love story.

4. "Āyīna-i-Sikandarī" (Mirror of Alexander), events in the life of Alexander the Great.

5. "Hasht Bihisht" (The Eight Paradises), one introduction and seven stories told by princesses.

The mathnawi "Khamsa" (Five) is a replica of the Khamsa composed (between 1157 and 1201) by Niẓāmi, the famous Master of Ganja (d. 1202)

AMIR - KHUSRAW'S MATURE AGE

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
1295	42			
1296	43	ʿAlā-ud-dīn Mohammed Khaljī		
1297	44	Conquest of Gujrāt	Birth of his son, ʿAin-ud-dīn Khidr	
1298	45			
1299	46		Death of his mother and of his brother, Mubārak Qutlugh	mathnawis M.A.[1] Sh.Kh.[2] M.L.[3]
1300	47			mathnawi A.S.[4]
1301	48			
1302	49	Malik Kāfūr begins Southern campaigns. Mongol invasions defeated.	Birth of his daughter ʿAfīfa	mathnawi H.B.[5]

-- Compilation of a part of the fourth diwan --

(c) keabton.com: The Digital Library

1. Grandson of Ghiyāṣ-ud-din Baḷban

2. Hātam-Khan Khān-Jahān, a noble, fond of poetry, Governor of Oudh

3. Nāṣir-ud-din Mahmud, Governor of Bengal, who considered himself the lawful Sultan to succeed his father on the Delhi throne. The two armies, father's and son's, met each other near the Ghāgra River, but a reconciliation took place and war was avoided. Two years later, Kai-qobād asked Amir-Khusraw to compose a poem on this "Meeting of Two Auspicious Stars" (Qirān-us-Sa'dain). This long poem became his first historical mathnawi.

4. His second historical mathnawi, describing the first victories of the new Sultan, forms a part of the third diwan, "Ghurrat-ul-Kamāl."

5. "Ghurrat-ul-Kamāl" (Prime of Perfection), the most important of the poet's five 'diwāns', compiled in 1294.

6. Marco Polo visited the South Indian coast from 1292 to 1293. Had he travelled as far north as Delhi, he would likely have met Amir-Khusraw at the Sultan's Court.

(c) kerahon.com. The Digital Library

AMIR - KHUSRAW'S LATER YOUTH

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Works
1285	32		Retirement in Paṭyālī and Delhi	
1286	33	Muʿiz-ud-dīn Kai-qobād[1]	Entered service of Malik Amir-ʿAli Hātam-Khan[2] in Oudh	
1287	34			
1288	35	Reconciliation of the Sultan with his father[3]	Returned from Oudh to join the Court in Delhi	
1289	36		Continued services in the Court as Mas-ḥaf-Dār (Secretary-Archivist)	
1290	37	Jalāl-ud-din Fērōz-Shāh Khaljī		Qirān-us-Saʿdain[3]
1291	38	Famine		Miftāḥ-ul-Futūḥ[4] (Key of Victories)
1292[6]	39			-- Compilation of the third diwān, called "Ghurrat-ul-Kamāl" (Prime of Perfection)[5] - 1294
1293	40	150,000 Mongol invaders defeated		
1294	41	Annexation of Illichpur		

(c) ketabton.com: The Digital Library

1. The Sultan asked his son, Prince Bughrā-Khan, to leave Sāmāna and join him the the Bengal campaign. After defeating Tughril, he made the Prince Governor of Lakhnauti and Bengal. Samsuddin Dabīr, Secretary of Bughrā-Khan, asked Amīr-Khusraw to stay in Lakhnauti, but the young poet preferred to go to Delhi, where he was then asked by Prince Mohammed Qāān Malik to accompany him to Multan.

2.. Compiled in 1284

(c) keabton.com: The Digital Library

AMIR - KHUSRAW'S YOUTH

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
1274	21			
1275	22			
1276	23		Joined Prince Bughrā-Khan entourage in Sāmāna (near Multan)	-- Compilation of the second 'diwān,' called "Wasaṭ-ul-Ḥayāt" (The Middle of Life)[2] --
1277	24	Revolt of Tughril in Bengal		
1278	25	Sultan defeated Tughril[1]		
1279	26		Accompanied Prince Bughrā-Khan in Bengal	
1280	27		Joined Prince Mohammed Qāān Malik in Multan	
1281	28			
1282	29		Beginning of friendship with Amīr Najm-ud-dīn Sijzi, a poet	
1283	30			
1284	31	Prince Mohammed Qāān Malik killed by Mongols	Amīr-Khusraw held prisoner by Mongols near Rāvi River and escaped	

(c) keetoon.com: The Digital Library

1. "Gift of Youth"

First collection of Amir-Khusraw's poems, about the year 1273. It contained mainly poetry written between the ages of 16 and 19, and some earlier poems. His friend Tājud-dīn Zāhid encouraged him to work on the compilation of his poetry.

(c) keshton.com: The Digital Library

AMIR - KHUSRAW"S ADOLESCENCE AND EARLY YOUTH

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
1265	12			
1266	13	Ghiyāṯ-ud-din Balban		First poems encouraged by his teacher, Khwāja ʿAlā-ud-din
1267	14			
1268	15			
1269	16			
1270	17			First poems he considered worthy of being included in his ʿdiwanʾ
1271	18			
1272	19	The Sultan strengthened Lahore against Mongols attacking from Ghazni		
1273	20		Death of his grandfather and educator, ʿImād-ul-Mulk; Khusraw became secretary of Kishlī-Khan Jhujū in Delhi for 4 years	-- Compilation of the first ʿdiwānʾ of poems, called "Tuḥfat-us-Ṣighar" (The Gift of Youth)[1] --

(c) ketabton.com: The Digital Library

1. Son of Iltutmish. Ulugh-Khan, the Sultan's father-in-law and Minister, was conducting the country's affairs.

2. His father, Amīr Sayf-ud-dīn Mahmūd Shamsi, belonged to the Lāchin tribe; he had emigrated from the region of Balkh to India and held a respectable position in the army. He had married Dawlat-Nāz, the daughter of an important Indian army official, ʿImad-ul-Mulk, who took care of his grandson, Amīr-Khusraw, when Amīr Sayf-ud-din died.

(c) kaeshon.com: The Digital Library

AMĪR - KHUSRAW'S CHILDHOOD

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	Remarks
1253	0	7th year of Nāṣir-ud-din's reign[1]	Born in Paṭyālī, near Āgra[2]	
1254	1			
1255	2			
1256	3			
1257	4			
1258	5	Suppression of the Meos, south of Delhi		The child lived in a bilingual (Dari-Hindi) cultural milieu.
1259	6	" " "		
1260	7	Nāṣir-ud-din received Hulāgu's Ambassador	Sent to "maktab" by his father; death of his father	
1261	8			
1262	9			
1263	10			
1264	11			

(c) ketabton.com: The Digital Library

FAMILY TREE OF AMIR - KHUSRAW

Amīr Sayf-ud-din (of Lāchīn Tribe) of Balkh,
entitled Mahmūd Shamsi (d. 1261)

married :

Dawlat-Nāz (d. 1299), daughter of ʿImād-ul-Mulk,
an administrator (of high position) in the
Sultan's Army (d. 1273)

- ʿIzz-ud-din ʿAli-Shāh
  Also a spiritual disciple of the Saint Niẓām-ud-dīn Awliyā.
- **YAMĪN-UD-DĪN AMIR-KHUSRAW (1253 - 1325)**
  b. in Paṭyālī (near Agra)
  d. in Delhi, buried in the parwis of the St. Niẓāmud-dīn Tomb
  - Mohammed died early
  - Mayūma (daughter)
  - Saʿid-ud-dīn Masud b. 1289
  - ʿAyn-ud-dīn Khidr b. 1297
  - ʿAffīfa (daughter) b. 1302
  - Yamin-ud-din Mubarak
  - Ḥājī d. young
- Hisām-ud-din Mubārak Qutlugh
- Daughter.... [married.] ?
  - Nizāmud-dīn Māh-rō buried near his maternal uncle Amir-Khusraw's tomb

(c) ketabton.com: The Digital Library

c) One description in prose of a military campaign and conquest (1311).

d) One recording of the sayings of his Spiritual Master, Niẓāmuddin Awliyā (1237-1325), in which he registered the day, month, and year of each meeting with the Saint from 1314 to 1319.

IV. Other Literary Subjects

a) 5 manuals on the art of writing prose and poetry, for the use of literature students, in which he included some of the early letters he had written to his friends. The five manuals were collected into one book, by himself, in 1320 when he was 67 years old.

b) Introductions (dībācha) to his diwāns. At least one of the introductions may be considered as an independent work of autobiography and literary theory (the dībācha to his third diwan).

V. Hindi Poetry -1-

In preparing these chronological tables, I have consulted not only Amir-Khusraw's works themselves, but also the valuable and accurate work of Professor Mohammed Waḥid Mirzā ("The Life and Works of Amir-Khusraw," thesis submitted for the Ph.D. Degree at London University in 1929, published in Calcutta, 1935). I was the main contributor in the preparation of Amir-Khusraw's Anthology (Kabul, 1975).

-*-

1. Amir-Khusraw was a creator of Hindi poetry. No chronological precision can be given on this subject, however, since he failed to record the dates of his poems in Hindi.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Chronological Tables on the Life and Works of

A M Ī R - K H U S R A W

by

Dr. A. G. Ravān Farhādi

The celebration of the seven centuries from the time of Amīr-Khusraw began his poetic career and of the six and one half centuries from the time of his death invites us to summarize our scattered knowledge about him and to offer scholars and students chronological tables useful for their research.

Among the masters of classical Dari poetry, none is better known to us than Amīr-Khusraw as far as the various stages of his life and the completion of his works are concerned. In many of the works of this astonishingly prolific author, we find autobiographical passages, notes, and other informative elements. As the Mas-ḥaf-Dār (Secretary-Archivist) of the Court, he took great care in the collecting, dating, and binding of his works, in which, if a great conquest was registered, the birth of one of his own daughters was also mentioned. In his early youth he was already being encouraged by appreciative friends to collect his poems (his first 'diwāns' contains poetry written between the ages of 16 and 19!). At the time of his death at 72, he had finished a fifth 'diwān' as well as his last "historical" mathnawī, the description (in poetry) of a military campaign. Along with the works of professional historians, the poetry and prose of Amīr-Khusraw are a major source in the study of the Delhi Sultanate of his times.

CLASSIFICATION OF AMIR-KHUSRAW'S WORK

I. 5 diwāns (Collection of Ghazal, other lyrical poems, panegyrics, obituaries, etc). The diwāns were collected at ages 20, 32, 41, 63, and 72, respectively.

II. 5 mathnawis (long poems, in "distich" form, on ethics, classical love stories, and legends.) The five ("Khamsa") mathnawīs are patterned after the Khamsa of Nizāmi, composed between 1157 and 1202. Amir-Khusraw composed his Khamsa in only three years, however, from the age of 45 to 48, in spite of his official duties in the Sultan's Court and many family events.

III. Descriptions of Events

a) Four of the "historical" mathnawis basically describe military and political events, but also contain a multitude of precious information on the everyday life of his times (respectively, 1289, 1291, 1317, and 1325).

b) One "historical" mathnawi relates a "real" love story between a Prince and the daughter of the Rājā of Gujrāt, being a succession of romantic events with a tragic end (composed in 1315).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیر مسؤل پوهنمل شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند محمد رحیم الهام

پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی ، دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان

تلفون: ۴۲۵۵۶، ۴۱۳۶۲

وجه اشتراك سالانه

محصلان	۲۰ ـ افغانی
مشترکان دیگر	۲۵ ـ افغانی
مشترکان ولایات	۳۵ ـ افغانی

مقالاتیکه نشر نشود ،به نویسنده پس داده می شود .

اقتباس مضامین مجله باذکر نام مجله مجاز است .

قیمت یك شماره ۵ـ افغانی

مطبعهٔ دولتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXII No. 4, March 1975

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library